

International Women's Day
 زنده باد ۸ مارس



۸ March

حزب کمونیست کارگری حکمیت (نسخه رسمی)
 Worker-communist Party Hekmatist
 hekmatist.com

**دست از سرشان
 بر نمی داریم**

**هشت مارس امسال
 همه مطالبات زنان
 همین امروز**

صفحه ۲۰

۱۹۳



www.hekmatist.com
 ماهانه منتشر میشود
 مارس ۲۰۱۵ - اسفند ۱۳۹۳

جمهوری اسلامی و دورنمای بهبود اقتصادی

آذر مدرسی

برون رفت از بین بست اقتصادی، بهبود رابطه با غرب، رفع موانع توسعه اقتصادی هنوز یکی از معضلات جمهوری اسلامی و بورژوازی ایران است. دولت روحانی سیاست اقتصادی که دولت سازندگی سوت شروع آنرا به صدا در آورد را اینبار در موقعیت بهتر و مناسب تری ادامه میدهد. ممکن بودن این سیاست، موانع داخلی و بین المللی متحقق شدن آن، موقعیت امروز جمهوری اسلامی در منطقه، رابطه جمهوری اسلامی با بورژوازی ایران و طبقه کارگر همگی کماکان مسائل و سوالاتی است که باید به آنها جواب داد. در این نوشته تلاش میکنیم در حد امکان به این سوالات بپردازیم.

دولت روحانی و پلاتفرم سیاسی اقتصادی آن:

روحانی برخلاف تبلیغات اصلاح طلبان و اصولگرایان خیلی صریح و روشن از روز اول اعلام کرد که نه دولت اصلاح طلب و یا اصولگرا که "دولت اعتدال" است. از جنس "دولت سازندگی" رفسنجانی و با همان پلاتفرم سیاسی- اقتصادی است. پلاتفرمی که برای اولین بار از طرف رفسنجانی پس از پایان جنگ ایران و عراق برای برون بردن جمهوری اسلامی از نابسامانی اقتصادی، برای توسعه اقتصادی، برای بهبود موقعیت سیاسی و اقتصادی جمهوری اسلامی و بازگرداندن جمهوری اسلامی به کلوب "جامعه جهانی"، اعلام شده بود. رفسنجانی علنا خواهان فاصله گرفتن از چارچوب سیاسی اقتصادی جمهوری اسلامی دوران خمینی بود، چرخشی که در آندروه با مقابله جدی جناح رقیب، حزب الله آندوره و اصولگرای امروز، روبرو شد و شکست خورد. آندوره جمهوری اسلامی برای چنین تغییراتی نه فقط آماده نبود که متحقق شدن چنین تغییراتی مستلزم جدالی سنگین و خونین میان جناح های درونی جمهوری اسلامی برای حذف رقیب بود. هراس از همین زلزله سیاسی و قدرت جناح رقیب، پروژه رفسنجانی را به شکست کشاند.

**تجمع دهها هزار معلم
 در دفاع از معیشت**



امروز یکشنبه ۱۰ اسفند مردم ایران شاهد تجمع دهها هزار معلم در شهرهای مختلف ایران در مقابل اداره آموزش و پرورش، اندر ات دولتی و مجلس جمهوری اسلامی بودند. اخبار حاکی از آن است تاکنون شهرهای مختلف ایران از جمله تهران، اهواز، قزوین، سنندج، میروان، سقز، پاوه، کامیاران، قروه و همزمان شهرهایی دیگری در استان فارس، هرمزگان، خراسان، لرستان و... به این اعتراض پیوسته اند.

خواست معلمان که از طرف کانون صنفی معلمان در بعضی از این تجمعات اعلام شده است، اعتراض به تفاوت در حقوقها و بیحقوقی نسبت به معلمان، اجرا نشدن بندهایی از قانون خدمات کشوری مرتبط با کارکنان دولت بیان شده است. کانون صنفی معلمان در یکی از اطلاعیه های خود فراخوان اعتراض و تجمع در روز دهم اسفند را بدلیل بودجه ی ناچیز، دستمزد پایین، بیمه ناکارآمد و بی اهمیتی به منزلت و معیشت معلمان اعلام کرده است. در شهرهای مختلف در بیانیه ها و در سخنرانیهایی که توسط معلمان در این روز ایراد شده است، و همزمان در پلاکارتهایی که در این تجمعات بدست گرفته اند میتوان شمایی کلی از مطالبات و خواستههای آنها را مشاهده کرد که از جمله از این قرارند:

"ما نیروی کارمان را ارزان فروشی نمیکنیم"، "ما خواهان پایان دادن به تبعیض و نابرابری هستیم"، "معلم مسکن ندارد، نان ندارد"، "خواهان آزادی معلمان زندانی و لغو احکام قضایی علیه فعالین صنفی هستیم"، "توقیف خصوصی سازی مدارس و حق تحصیل رایگان برای کلیه شهروندان"، "علیه تبعیض در حق زنان معلم"، "بیمه درمانی مناسب" و...

مردم آزادیخواه، کارگران

مبارزه و اعتراض معلمان به بی عدالتی و تبعیض و بی حقوقی، به پایین بودن دستمزدها، به تبعیض علیه زنان و دستگیری و زندان و بی حرمتی، خواست حق شهروندان در داشتن امکان تحصیل رایگان و در مان و بهداشت و... بخشی از مطالبات طبقه کارگر و اقشار کم در آمد آن جامعه است. اعتراض بر حق آنها شایسته و سببترین حمایتها است. ما و فرزندانمان، ما و همه محصلین، دانشجویان و کل مردم حق طلب در این روزها باید در حمایت از معلمان در کنارشان باشیم. معلمان در این

مجمع عمومی و چشم انداز مبارزه سراسری

مصاحبه با خالد حاج محمدی

کمیونیت: شما در دو شماره (۱۹۰ و ۱۹۲) کمیونیت در مورد تشکیل سراسری کارگری اظهار نظر کرده و علاوه بر مسائل مختلف در مورد تشکیلیابی کارگری، مبارزات جاری کارگری، همزمان در نقد سایر گرایشات نوشته اید. الگوی اثباتی شما در مورد تشکیل کارگری چی است؟

خالد حاج محمدی: الگوی ما برای تشکیل یابی کارگری جنبش شورایی بر پایه مجامع عمومی کارگری به عنوان شکل پایه و نطفه اولیه جنبش شورایی است.

اینکه ما بر جنبش مجامع عمومی و سازمان دادن آن تاکید داریم و فکر میکنیم جنبش شورایی جواب مناسب به تشکیل یابی کارگری است، از استراتژی نشات میگیرد که ما به عنوان کمیونستهای این طبقه برای آینده جامعه در دستور داریم و برای تحقق آن مبارزه میکنیم. میخواهم بگویم که جواب به امر تشکیل یابی از این در نمی آید که گویا عده ای از سر خوش فکری جوابی بهتر بدست میدهند و عده ای نمیدهند. تاریخ مبارزه طبقه در جوامع بورژوایی دورانهای مختلف و فراز و نشیبهای زیادی بخود دیده است و در تمام طول این تاریخ مبارزه طبقه کارگر در اشکال مختلف برای بهبود زندگی خود در جریان بوده است. این مبارزه در هر دوره ای بستگی به توازن قوا و همزمان نقش جنبشهای سیاسی مختلف در طبقه کلرگ اشکال متفاوت و متنوعی را به خود گرفته است. برای نمونه بلشویکها در روسیه بر جنبش شورایی تاکید کرده اند و مثلا در اروپا سوسیال دمکراتها بر جنبش اتحادیه ای و هر کدام از اینها رفتند و در طبقه کارگر به آنترناتیو خود شکل دادند. جنبش شورایی و اتحادیه ای جواب جنبشهای مختلف سیاسی به تشکیل یابی کارگری بر اساس استراتژی و اهداف عمومی آنها بوده است. به جنبه های عملی تر این ماجرا تا جایی که به ایران برگردد خواهم پرداخت.

صفحه ۴

- در این شماره میخوانید:**
- اعتصاب غذای کارگران ایران خودرو (جمعی از کارگران اعتصابی) صفحه ۱۵
 - باز هم تعرض به اشتغال زنان (مونا شاد) صفحه ۱۷
 - مساله زن، مساله طبقه کارگر (کوروش مدرسی) صفحه ۱۸
 - ادامه اعدام در دولت اعتدال صفحه ۱۹
 - دست از سرشان بر نمی داریم، ۸ مارس.. صفحه ۲۰
 - ویژاژ پورشه ها و سرنوشت رقت بار لیبرالیسم وطنی (فواد عبداللهی) صفحه ۶
 - انقلاب و انقلابیگری فصلی! (مظفر محمدی) صفحه ۸
 - گارد آزادی (کوروش مدرسی) صفحه ۱۱
 - از معلمان تا پرستاران (خالد حاج محمدی) صفحه ۱۴

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

روحانی اما در موقعیت بسیار متفاوتی، چه از نظر داخلی و چه منطقه ای و بین المللی، قرار دارد. نه جمهوری اسلامی و جناح های آن مانند سالهای ۵۷ تا ۶۷ هستند، نه موقعیت منطقه ای جمهوری اسلامی شباهتی به آندوره دارد و نه بخش اعظم هیئت حاکمه ایران از مجلس تا بیت رهبری علاقه زیادی به تداعی شدن با جمهوری اسلامی ضد امریکائی و ضد غربی پس از انقلاب ۵۷ را دارند، و نه اسلامیت جمهوری اسلامی به وضع فلاکت بار و رقت انگیز امروز رسیده بود. اسلامیتی که آن روزها وسیله حفظ سیادت سیاسی شان بود امروز کوله باری اضافی بر کرده حفظ حاکمیت سیاسی و اقتصادی شان است.

امروز بر خلاف دوره رفسنجانی بخش اعظم بورژوازی ایران بر سراین سیاست بعنوان آخرین و تنها راه حل بیرون رفتن از بن بست اقتصادی، توسعه اقتصادی و پیوستن به کلوب "جامعه جهانی" توافق دارند. پروسه تغییرات اساسی در جمهوری اسلامی که رفسنجانی شروع کرد و در پیشبرد آن شکست خورد را، قرار است روحانی به پایان برساند. به همین دلیل از "اصولگرایان معتدل" تا بیت رهبری و شخص ولی فقیه، از بورژوازی غرب تا بورژوازی صنعتی ایران همه و همه امروز چشم امید به موفقیت روحانی دوخته و آینده سرمایه در ایران و نجات آنرا در گرو موفقیت پلانترم اقتصادی و بویژه سیاسی روحانی میبینند.

شکست سیاست احمدی نژاد مبنی بر توسعه اقتصادی، بهبود رابطه با غرب و جا باز کردن برای ایران در "جامعه بین المللی" با اتکا به قدری و اسلامیت جمهوری اسلامی و حفظ قدرت ماوراء اقتصادی نهادهای مذهبی آن، با اتکا به موقعیت قدرتمند جمهوری اسلامی در راس ارتجاع اسلامی و کمپ ضد امریکا در منطقه، تاثیر جدی در شکستن مقاومت و رام شدن بخش اصلی این جناح داشت. در دوره احمدی نژاد جمهوری اسلامی بعنوان راس تحركات اسلامی ضد امریکا و متحدینش در منطقه از هر زمانی فعال تر، سرکش تر اما در عین حال تحت فشار تر بود. همین امر بخش جدی از جناح "اصولگرا" یا حزب الهی را به همراهی، تسلیم، سکوت در مقابل دولت روحانی کشاند. شخص ولی فقیه البته با داریت کامل خود را در راس این چرخش و "اشتی قهرمانه" قرار داد. جبهه مقابل امروز ضعیف تر از هر دوره ای به منتقدینی و مزاحم هایی تبدیل شده اند که به یمن ائتلاف ناگفته و غیر رسمی خامنه ای- رفسنجانی - روحانی به سرعت کنترل میشوند. روحانی برخلاف رفسنجانی نه فقط ولی فقیه و بیت رهبری را در مقابل خود ندارد که جدالهای سنگین برای تحمیل این عقب نشینی و تغییر ریل را پشت سر گذاشت. اصلاح طلبان، سبز، احمدی نژاد و جبهه پایداری تلفات این جدال اند.

اما دورنمای توسعه اقتصادی، رشد سرمایه داری در ایران و پیوستن بازار داخلی ایران به اقتصاد جهانی سرمایه علاوه بر مولفه های داخلی و سرنوشت کشمکشهای جناح های رژیم اسلامی، منوط به حل معادلات و مولفه های سیاسی پیچیده تری در سطح منطقه است. از جمله مساله فلسطین، مسئله قدرت و موقعیت بورژوازی عرب در منطقه، مولفه تعیین تکلیف ارتجاع اسلامی در خاورمیانه و شمال آفریقا همگی مسائلی است که اولاً بهبود رابطه ایران و امریکا و ثانیاً برون رفت از بن بست اقتصادی فعلی به آنها گره خورده است. صرف محدود شدن قدرت نهاد های اسلامی و کم کردن فشار اسلامیت رژیم، برای ایجاد ثبات و امنیت سرمایه در ایران و حتی تلاش ایران برای دادن تصویری "متمدن"، "غیر تروریست" و "مطیع و دوست غرب" برای بهبود رابطه و باز شدن امکان صدور سرمایه به ایران، کافی نیست. امروز دیگر حتی چرخش علنی، روشن، ایدئولوژیک جمهوری اسلامی و بازار و اقتصاد ایران به طرف غرب و تمایل به تبدیل شدن ایران به یکی از متحدین وفادار غرب در منطقه برای بیرون آمدن جمهوری اسلامی از بن بست اقتصادی کافی نیست.

موقعیت بحرانی و سیاه خاورمیانه و موقعیت جمهوری اسلامی بعنوان یکی از بازیگران اصلی در تقابلهای خاورمیانه، مساله تروریسم اسلامی و تقابل آن با غرب، امروز مانع جدی بر سر راه ورود ایران به کلوب "جهان متمدن" است. اگر دوره ای موقعیت جمهوری اسلامی در خاورمیانه برگی برنده در رابطه با غرب و در مذاکرات با امریکا بود، امروز این موقعیت و قدرت دست و پاگیر و مانع رسیدن به توافق نهایی است. کنترل کردن و محدود کردن نقش جمهوری اسلامی در منطقه موضوع اصلی مذاکره با غرب و یکی از معادلات جناح های درونی حاکمیت است.

تغییر تصویر جمهوری اسلامی که در خاورمیانه بعنوان یکی از نیروهای اصلی و جدی تحركات اسلامی در تقابل با امریکا و متحد آن (بورژوازی عرب) شناخته شده، اگر در بهبود رابطه با غرب نقشی ایفا کند اما برای جلب سرمایه به این منطقه نا امن و اسلام زده کافی نیست. این یکی از مهمترین معضلات سیاسی بورژوازی ایران برای جلب و رشد سرمایه در ایران است. قرار گرفتن در دایره مجاز توسعه اقتصادی و صدور سرمایه، دسترسی به منابع سرمایه گذاری و تکنولوژی در بازار جهانی، در خاورمیانه بحرانی و سیاه که خود ایران یکی از پایه های نا امنی آن است، ممکن نیست. نزدیکی ایران به روسیه از نظر اقتصادی و مبدلات اقتصادی که اساساً در حوزه صدور گاز و نفت و مواد غذایی به ایران و ایجاد نیروگاه برق و راه آهن است، جایگویی نیاز سرمایه در ایران و توسعه اقتصادی آن نیست. هژمونی بازار و مدیریت سرمایه جهانی کماکان در تصرف غرب است.

اما مهمتر از همه در دنیای امروز و با مختصات سرمایه داری امروز، با بی افقی و بی الگویی سرمایه داری بین المللی، توسعه اقتصادی سرمایه داری در کشوری مانند ایران پوچ است. بن بست اقتصادی ایران راه حل بورژوایی ندارد تنها راه حل اقتصادی سوسیالیسم است. انقلاب کارگری- سوسیالیستی، تنها پاسخ برای اقتصاد ایران است.

شکست سیاسی - ایدئولوژیک جمهوری اسلامی

اگر پروژه "اسلام زدایی" از حکومت، فاصله

مستقل از اینکه خاورمیانه و کشورهای اسلام زده تاریخاً حوزه مناسبی برای صدور سرمایه و رشد آن نبوده اند، امروز با تبدیل شدن خاورمیانه به میدان تقابل ارتجاع بین المللی و محلی، به میدان تسویه حساب بورژوازی عرب با ایران، تبدیل شدن به میدان تاخت و تاز انواع باندهای تروریست اسلامی از القاعده و جبهه النصر تا داعش بیش از هر زمانی دورنمای هر نوع بهبودی به نفع انکشاف سرمایه در این منطقه را کمتر و کمتر کرده است. خاورمیانه بحرانی و جمهوری اسلامی که یکی از مهمترین عناصر این بی ثباتی و نا امنی و تروریسم است، بی ثبات تر از آن است که بورژوازی جهانی برای صدور سرمایه به آن و گسترش تجارت در آن، ریسک کند. این معضلی است که حل آن در حیطه قدرت و توان جمهوری اسلامی نیست. مانع رشد سرمایه داری در ایران و توسعه اقتصادی در ایران کماکان سیاسی، ایدئولوژیک و منطقه ای است.

بهبود رابطه با امریکا، در حد لغو کامل تحریمها صرفاً بخشی از معضلات اقتصادی بورژوازی ایران را حل خواهد کرد. میزان واردات و صادرات رشد خواهند کرد. لغو کامل تحریمها میتواند روی تورم، گرانی، بیکاری و تأثیران موقت و گذاری داشته باشد. اما اولاً این به معنی صدور سرمایه به ایران در بخش تولیدی و صنعتی و حل معضلات ریشه ای تر و بنیادی تر اقتصاد ایران و بورژوازی در ایران نخواهد بود و ثانیاً هر نوع گشایش اقتصادی برای سرمایه در ایران به معنی بالا بردن استثمار طبقه کارگر و تحمیل فشار اقتصادی، معیشتی و سیاسی بیشتر و بیحقوقی بیشتر به طبقه کارگر خواهد بود. سرمایه در ایران بدون بالا بردن درجه استثمار و

باید با تلاش همه جانبه و عملی خود کمک کنیم که معلمان در این تحرك خود پیروز شوند و این پیروزی مشترک ما است.

جدال امروز جناح های جمهوری اسلامی بر سر راه حل های اقتصادی و انتقال از اقتصاد دولتی و نیمه دولتی به اقتصاد متکی به بازار و خصوصی سازی ها، که مدتها است شروع شده، نیست. سیاست اقتصادی روحانی ادامه سیاستهای همه رئیس جمهورهای قبلی منجمله دوره احمدی نژاد است. خصوصی سازی ها، برداشتن سوبسیدها، تحولی عظیم و بزرگ بود که در دوره احمدی نژاد پیش رفت و بدون تلاشهای آن دوره روحانی به راحتی امروز این راه را نمیتوانست برود. جدال امروز بر سر سیاست حفظ اسلامیت و ضد امریکایی گری جمهوری اسلامی، بر سر جایگاه اسلام و ولایت فقیه در جمهوری اسلامی، تجدید نظر در هویت سیاسی رژیم است. ضعف و تشننت امروز در صفوف اصولگرایان افراطی از شریعتمداری تا جبهه پایداری را باید در عدم جوابگویی پلانترم و راه حلهای سیاسی آنان به نیاز امروز سرمایه و بورژوازی ایران جستجو کرد. این طیف بیشتر به گذشته جمهوری اسلامی تعلق دارد تا به آینده آن!

برقراری رابطه با امریکا، کنار گذاشتن ضدیت با امریکا، فاصله گرفتن و تجدید نظر در هویت جمهوری اسلامی که با همین هویت قادر به سرکوب خونین انقلاب شد، نمیتوانست به معنی نابودی جمهوری اسلامی باشد اگر جنبشی عظیم و انقلابی برای سرنوشتی و تعیین تکلیف با جمهوری اسلامی در صحنه بود. این سیاست در دوره خاتمی به همین دلیل شکست خورد. هراس از مردمی که در کمین رژیم نشسته اند و برای نابودی آن نه فقط دقیقه شماری میکنند که خود را سازمان میدهند، سیاست "اشتی تمدنها" (اسم رمز دوستی با امریکا بود) را به شکست کشاند. امروز به یمن سرکوب سالهای ۸۶ در دانشگاهها، پس از پیوستن اپوزیسیون بورژوایی به جمهوری اسلامی، در غیاب یک جنبش قدرتمند و انقلابی و رادیکال، جمهوری اسلامی با کنترل کشمکشهای درونی، با تصفیه عنصری از جناح های درون حکومتی (در سیر عروج و افول جنبش سبز) این چرخش را ممکن کرد.

روحانی امروز بر شانه های جدالهای بیست سل گذشته درون جناحی جمهوری اسلامی و عقب زدن آخرین مقاومت های جناح رقیب و سوختن راه حل های دیگر، نه فقط حمایت بخش اعظم بورژوازی لیبرال و در اپوزیسیون که بورژوازی در قدرت را دارد. سوت روند تغییرات جدی در جمهوری اسلامی امروز نه از نظر جناح بندی های درونی، نه از نظر مختصات سیاسی و نه رابطه اش با غرب، نه اسلامیت و ضد امریکایی گری و آن با جمهوری اسلامی سالهای ۵۷ و حتی ۸۶ شباهتی ندارد. جمهوری اسلامی آخرین پله های تغییرات و چرخش درونی را طی میکند.

اتوی توسعه اقتصادی در دل خاورمیانه اسلام زده

تجمع دهها هزار معلم ...

روزهای تعیین کننده و در جدالی با جمهوری اسلامی، جدالی که به ما و زندگی ما، به آینده زندگی آنها و خانواده هایشان و به آینده زندگی ما و فرزندانمان و در مبارزه ما برای دفاع از حرمت و کرامت انسانی خود و زندگی انسانی و قابل تحمل، نقش جدی دارد، به حمایت جدی و عملی ما نیاز دارند. نباید آنها را تنها گذاشت، پیروزی آنها و وادار کردن جمهوری اسلامی به عقب نشینی در تعرضی که به معیشت همه ما منجمله معلمان در دستور گذاشته است، پیروزی ما است. موفقیت هر چند کوچک آنها، مایه امیدورای دهها میلیون کارگر آن جامعه، دهها میلیون انسان تحت ستم و حق طلب آن جامعه در مبارزه مشترکی است که در سراسر ایران از مراکز کارگری تا دانشگاه و مدارس و تا محلات زحمتکش نشین در دفاع از امنیت و آسایش و در دفاع معیشت در جریان است.

و هدایتگر شما زنان و مردان کمونیست، شمایی که کل آزادیخواهی و برابری کامل انسانها و پایان بردگی را در افق خود بدون کم و کسر دارید، میتواند حتی در صورت کسب موفقیتهای کوچک امروزی، مسیری دیگر را طی کند و سرانجام در تندپچی دیگر حتی اگر شکست داده نشود، در بی افقی خود زمین بخورد.

رفقای عزیز!

اعتراض معلمان و مطالبات آنها بیان درد مشترک و گوشه ای از خواست و مطالبه کل طبقه کارگر است. تأمین موفقیت این اعتراضات احتیاج به دخالتگری هوشیارانه شما کمونیستها دارد، شمایی که برای هر اعتراض و مبارزه ای از روی نقشه ای آگاهانه و فکر شده، در جمعها و محافل پشت صحنه راه و روشهای این مبارزه را روش می کنید و امکان موفقیت و راههای آنرا تعیین و تلاش می کنید آنرا به امر کل معلمان در این

حزب کمونیست کارگری حکمیتست- خط رسمی

دهم اسفند ۹۳ (اول مارس ۲۰۱۵)

جمهوری اسلامی و دورنمای...

گرفتن از تصویر تروریسم اسلامی در منطقه و پروژه آگاهانه بورژوازی و با هدف تسهیل ورود ایران به لیگ "جوامع متمدن" است. "اسلام زدایی" در جامعه و از پائین نتیجه شکست سیاسی - ایدئولوژیک جمهوری اسلامی در مقابل مردم است. جمهوری اسلامی عیلاز غم سی و چهار سال سرکوب و اختناق در زدن رنگ اسلامی به فرهنگ و زندگی اجتماعی مردم ناموفق بود. این شکست نه نتیجه فشار دول غربی و "مراجع بین المللی" و حقوق بشری که نتیجه جدالی سخت، مقاومت هر روزه، قبول نکردن، نرفتن زیر بار تهدیدات اوباش رسمی و غیر رسمی جمهوری اسلامی، است. امروز سلاح سرکوب و کشتار و ارباب قدرت و کارایی سابق خود را از دست داده.

جمهوری اسلامی سی و چهار سال با اتکا به سرکوب، اختناق، تحمیل و ... تلاش کرد که اسلام و خود را به بخشی از ارزشهای زندگی چند میلیون نفر در ایران تبدیل کند و شکست خورد. جمهوری اسلامی نتوانست عطش به آزادی، به تمدن، به شادی، به حرمت انسانی، به موسیقی و زیبایی را، در جامعه بکشد. امروز حتی میدیای غربی از ایرانی که دیگر زندگی عنی و بیرونی مردم آن با اروپا فاصله ای ندارد، حرف میزنند. از معنای سیاسی این نزدیکی، از شکست و بن بست ایدئولوژیک جمهوری اسلامی بخصوص در مقابل نسل جوان مینویسند. جمهوری اسلامی امروز ناتوان از دخالت در زندگی خصوصی مردم و رنگ اسلامی زدن به آن است. دستش از تعرض عریان کوتاه شده. سران رژیم تاروشنفرانی که به نان و نوایی رسیده اند تلاش میکنند این عقب نشینی و شکست را به پای اعتدال دولت روحانی و پروسه لیبرال شدن حاکمیت و اسلام بنویسند. اینرا ممکن است به کند ذهن ترین آنها در خارج ایران بتوان فروخت اما مردمی که این عقب نشینی را به جمهوری اسلامی تحمیل کرده اند، مردمی که در زندگی روزمره خود جمهوری اسلامی را شکست داده اند، بهتر از هر خرده روشنفکر لیبرالی رابطه خود را جمهوری اسلامی را تشخیص میدهد.

جمهوری اسلامی و اپوزیسیون بورژوایی

برای نیروهای بورژوایی که افق اجتماعی و

برنامه اقتصادی شان با جمهوری اسلامی یکی است، چرخش اخیر بار دیگر سوت پیوستن به صف پاران روحانی را به صدا در آورد. اینها ژاپوزیسیون لیبرال تا جمهوری خواه و سلطنت طلب و ملی که قبلا لقب ناجی جدید ملت را به خاتمی داده بودند و "پرزیدنت" رفسنجانی را نماینده "اسلام میانه رو"، "معقول" معرفی میکردند، امروز برای کمک به دولت "اعتدال" برای توسعه اقتصادی کفش و کلاه کرده اند.

امروز روحانی برای بورژوازی ایران سمبل شکوفایی سیاسی و اقتصادی و بهبود رابطه با غرب است. جمهوری اسلامی از خامنه ای و احمدی نژاد تا روحانی همگی آرزوی دیرینه بورژوازی بی کفایت ایران را در تبدیل ایران به "قدرتی منطقه ای"، "ایران هسته ای"، را متحقق کرده است. بورژوازی در اپوزیسیون مدتها است در مقابل جمهوری اسلامی آجمز و مقهور شده است. مدتها است جمهوری اسلامی پرچم سیاسی عظمت طلبی ناسیونالیسم ایرانی را بدست گرفته است. یک نمونه از نهایت نق نقی که بورژوازی در اپوزیسیون میتواند بزند، را میتوان در پیام رضا پهلوی دید. رضا پهلوی برای اینکه عقب نیفتد پز میدهد که ایران هسته ای قبل از انقلاب داشت متحقق میشد و انقلاب ۵۷ مانع آن شد. در مسابقه ایران هسته ای، رضا پهلوی و ناسیونالیسم محافظه کار پرو غرب به جمهوری اسلامی باخته اند. بخشی از این بورژوازی آرزوی داشتن "جسارتی" مثل سران رژیم را داشتند که در مقابل امریکا بایستند و عیلاز غم همه فشارها به قدرتی در منطقه علیه "عربها" تبدیل شود! امروز فاصله این جریانات باروحنانی، از فاصله کیهان شریعتمداری با او کمتر است.

روشنفکران، آکادمیسین ها و متفکرین "چپ" ناسیونالیسم ایرانی به مشاورین روحانی برای توسعه اقتصادی و سیاسی تبدیل شده اند. این طیف که در اتویی توسعه اقتصادی و پیوستن ایران به لیگ سرمایه جهانی به اندازه روحانی و بورژوازی در حاکمیت سهیم اند، تلاش میکنند راه های مناسب توسعه اقتصادی، راه باز کردن برای سرمایه صنعتی، حمایت از پروژه اسلام زدایی جمهوری اسلامی را به روحانی نشان دهند. در مقابل و در عین حال در دامن زدن به توهم به دولت "اعتدال"، امید به بهبود در زندگی در کنار دستگاه تحمیل جمهوری اسلامی قرار میگیرند.

فعالین اجتماعی این طیف از "فعالین زنان" تا

"حقوق بشری" های داخل و خارج کشوری امروز تماما لال شده اند و به "اصلاحات" و "بهبود" هایی که قرار است زیر سایه معصومه ابتکار روحانی متحقق شوند دل خوش کرده اند. پرچم بورژوازی در جنبشهایی چون جنبش حق زن بیش از پیش رنگ باخته و فعالین فمینیست اسلامی و سکولار هم درست مانند احزاب مادر زیر پرچم دولت "اعتدال" رژه میروند و مردم را به صبر و انتظار دعوت میکنند.

کل صف بورژوازی در پوزیسیون و اپوزیسیون را اما یک واقعیت بزرگتر با هم متحد کرده است. واقعیت و خطر طبقه کارگری که بدون توهم به دولت "اعتدال"، بدون رفتن زیر پرچم صبر و انتظار برابر کوچکترهای روحانی، بدون اینکه وقعی به تنوری های کارشناسان اقتصادی مبنی بر امید به شکوفایی اقتصادی، امروز به خطری جدی و بالفعل تبدیل شده است. این خطر کل این صف را با همه امکانات سرکوب تا تحمیل علیه طبقه کارگر در کنار هم قرار داده است.

طبقه کارگر و جمهوری اسلامی

علیرغم همه وعده های روحانی مبنی بر توافق با دول غربی، پایان دادن به تحریمها و سرازیر شدن سرمایه، پدیده روحانی و دولت اعتدال، کمترین گشایش سیاسی و اقتصادی برای مردم به ارمغان نیاورده است. افزایش اعدام ها، بیکاری عنان گسیخته، گرانی و فقر و دورنمای گنگ و مبهم بهبود اقتصادی، صدای خودشان را هم در آورده است. نرخ تورم ۳۲ درصدی، بیکاری بالای ۱۱ درصد، افزایش سریع و بیسابقه هزینه زندگی بخصوص مایحتاج اولیه زندگی مردم در کنار دستگیری و پایمال کردن سیستماتیک حق کارگران برای برخورداری از کمترین حق تشکل مستقلی، رشد و گسترش اعتراضات کارگری واقعیاتی است که رنگ خود را نه فقط به تقابل طبقه کارگر با دولت و کارفرما که بر روحیه عمومی جامعه و بویژه بخش محروم آن در مبارزه برای معیشت، زده است. امروز مبارزه برای بهبود زندگی، حداقل معیشت به اصلی ترین و محوری ترین مبارزه طبقه کارگر و بخشهای دیگر جامعه تبدیل شده است.

شکاف طبقاتی در ایران میان اکثریت محروم و اقلیتی ناچیز هیچوقت به اندازه امروز نبوده است. هیچوقت مانند رابطه طبقاتی در ایران به اندازه امروز قطبی نبوده است.

ایران بیشتر از هر زمانی آستان انفجارهای اجتماعی بر سر معیشت و رفاه است. هیچ اعتراضی علیه فقر و برای رفاه، هیچ اعتراض و مصافی نیست که در ایران سیاسی نشود و پای طبقه کارگر و سوسیالیستها را به میدان نکشد. این حکم امروز که اپوزیسیون بورژوایی بیش از پیش موضوعیت خود را از دست داده صد چندان صادق است. امروز بیش از هر زمانی طبقه کارگر و مردم محروم به جریانات، احزاب بیرون حکومت و مخالف کلیت رژیم، به رادیکالترین، سازش ناپذیرترین، ماگزیمالیست ترین و انقلابی ترین نیروها نگاه میکنند. نیرویی که نه به وعده اصلاحات، نه به سبز، نه به توسعه اقتصادی، نه به حمله امریکا، نه به رژیم چینج دل خوش کرد و همیشه و همیشه بر استقلال طبقاتی طبقه کارگر در جدالهای اجتماعی تاکید کرده و تلاش کرده است که آنرا سازمان داده است.

به اعتقاد من امروز نیروهایی چون حزب ما، که در تمام تحولات سه دهه گذشته، رادیکال ترین، انقلابی ترین و کمونیستی ترین نقد را به جمهوری اسلامی ایران داشته است و همواره بر استقلال طبقه کارگر در تقابل های حاد طبقاتی در جهان، در خاورمیانه و در ایران پای فشرده است، تاریخی از شکل دادن به کمونیسم متشکل در جامعه دارد، شانس دارند. حزب ما یکی از مهمترین سنگرهایی است که کمونیسم و طبقه کارگر ایران طی سه دهه گذشته برپا کرده است و امروز شرایط برای تعرض و پیشروی به اتکا این سنگر بسیار فراهم است. از این رو فراخواندن همه کمونیست های و پیشروان طبقه کارگر به گرد آمدن حول این حزب و سیاست ها و برنامه هایش، برای ما امر فوری روز است.

امروز طبقه کارگر و کمونیستها، زنان و مردان آزادیخواه بیش از هر زمانی برای زدن مهر خود به تحولات آتی، برای تعیین تکلیف قدرت سیلی در ایران به متحد شدن در چنین حزبی نیاز دارند.

۱۰ اسفند ۱۳۹۳



حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست (خط رسمی)

hekmatist.com

رادینا تنها هر شب ساعت ۸:۳۰ تا ۹ شب به وقت تهران از طریق ماهواره هاتبرد پخش میشود

رادینا، صدای پپ، صدای آرزوهای و برابری طلبی را گوش کنید و آذربایجان خود معرفی کنید

فرگانس پشش:

Satellite: Eutelsat HOTBIRD 13A 13°
Frequency: 12597
POL: V
FEC: 3/4
Symbole rate: 27500
Audio PID: 2130

حکمتیست هفتگی به سردبیری فواد عبداللہی دوشنبه ها منتشر میشود

fuaduk@gmail.com

علیه بیکاری به سردبیری مصطفی اسدپور هر دو هفته یکبار منتشر میشود

Aleye.bikari@gmail.com www.a-bikari.com

نشریه نینا، نشریه دفتر کردستان حزب، به سردبیری محمد فتاحی منتشر میشود

m.fatahi@gmail.com

از سایتهای زیر دیدن کنید

www.hekmatist.com

www.hekmat.public-archive.net

www.koorosh-modaresi.com

www.pishvand.com

www.marxhekmatociety.com

مجمع عمومی و چشم انداز...

اما ابتدا لازم است اشاره کنم جنبش شورایی ابزاری مهم و مجامع عمومی کارگری به عنوان پایه های اولیه و اصلی این جنبش، نه تنها در مبارزه امروز طبقه کارگر برای دستیابی به مطالبات خود و ایجاد بهبودی در زندگی خود است، بعلاوه تنها راه مناسب برای ایجاد آمانگی در این طبقه و ایجاد اتحاد وسیعتر در میان کارگران برای رویارویی نهائی با بورژوازی جهت کسب قدرت سیاسی است. بالاخره ما برای خود و طبقه کارگر نگذاشته ایم که شغل ما تا ابیت و نسل اندر نسل مبارزه برای افزایش دستمزد و بیمه بیکاری و علیه بیکارسازی و اخراج و تامین نان شب مان باشد. ما در دل این مبارزه هر روزه و با اتکا به نوع تشکیل یابی که طرح میکنیم و پیش میبریم، نیروی طبقاتی خود را برای پایان دادن به بردگی مزدی و استقرار جامعه ای سوسیالیستی آماده میکنیم و بر این اساس نیز بر جنبش مجامع عمومی و کلا جنبش شورایی در مقابل سایر آلترناتیوها میکوبیم. در حقیقت برای راه انداختن جنبش شورایی، امروز و در شرایط و توازن کنونی بر شکل دادن به مجامع عمومی کارگری و بر منظم و سازمانیافته پیش بردن آن به عنوان گام نخست و نطفه های اولیه این جنبش تاکید میکنیم.

مجامع عمومی کارگری بیان دمکراسی مستقیم طبقه کارگر و ابزار دخالت مستقیم کارگران در هر فابریک و محل کاری در مبارزات و جدال خود با کارفرما است. در این نوع سازمانیابی کارگران یک مرکز با رای و دخالت مستقیم و بدون واسطه خود در همه تصمیم گیریها دخالت دارند. مجامع عمومی ساده ترین شکل تشکیل یابی کارگری در ابعاد توده ای و از پایین است که در استبدادی ترین جوامع ممکن است. مجمع عمومی ظرف عمل مستقیم کارگری است، خود را به قوانین موجود که طبقه سرمایه دار به ما تحمیل کرده اند محدود نمیکند و بهتر از هر شکل دیگری انقلابیگری کارگری را نمایندگی میکند، به اختلافات و انشقاق رشته ای دامن نمیزند و ظرف بهتری برای اتحاد کارگری است، و لذا در همین پروسه علاوه بر بالا رفتن اتحاد کارگران، آنها آموزش و تجربه مستقیم کسب خواهند کرد. در این سازمانیابی کارگران نه از طریق کسانی به عنوان وسطه آنها و با تصمیم آنها و در پروسه ای بوروکراتیک، که با حضور و ابراز تمایل خود نقش ایفا خواهند کرد. علاوه بر این طبقه کارگر ایران تجربه آنرا دارد و به مجامع عمومی و اشکال شورایی سازمانیابی خود دست برده است. در این زمینه علاوه بر تجارب شوراهای کارگری در دوره های قبلی تر و تحت تاثیر تحولات انقلابی و قدرت گیری بلشویکها در روسیه، در دوره قیام ۵۷ ایران در فاصله کوتاهی کارگران دست به سازمانیابی شورایی زدند. در مبارزات سه دهه گذشته رهبران و فعالین کارگری به مجامع عمومی کارگری متکی بوده اند. حتی جایی که این فعالین به هر دلیلی پای تشکیل سندیکاها رفته اند، تلاش کرده اند آنرا به مجامع عمومی کارگر متکی کنند که بسیار مثبت است.

در ضمن در شرایطی که حساسیت دولت بورژوازی به هر تحرک کارگری بسیار بالا است و حاکمیت با اتکا به استبداد سیاسی علیه اتحاد کارگری از هیچ تلاشی دریغ نکرده است، مجامع عمومی کارگری و این شکل از تشکیل یابی مناسبترین شیوه در حفظ امنیت رهبران عملی کارگری و در مقابله با پلیس سیاسی است. در یک کلام امروز و در توازن کنونی شکل دادن به مجامع عمومی کارگری علاوه بر اینکه ساده تر و ممکن تر است، متناسبتر با شرایط موجود مبارزه طبقه کارگر در حال حاضر و با استراتژی است که برای اتمام بردگی و براندازی سیادت بورژوازی در دستور ما است.

کمونیست: به فرض درست بودن آلترناتیویی که شما بیان میکنید و مقذور بودن و ساده بودن مجمع عمومی کارگری، اما بحث از تشکیل سراسری کارگری و سراسری کردن مبارزات طبقه کارگر و متحد کردن آن است. اگر جمهوری اسلامی هیچ تشکیل کارگری را برسمیت نمیشناسد که تا حال

نشناخته است، آنوقت شوراهای کارگر که ابزار سراسری کردن مبارزات و جواب شما به تشکل یابی در بعد فراتر از یک فابریک است، چگونه ممکن خواهد شد؟

خالد حاج محمدی: تشکل یابی شورایی جواب ما به یک فابریک هم هست، من از شوراهای کارگری و جنبش شورایی سخن گفتم که سلول اولیه آن مجمع عمومی است. مجمع عمومی منظم در یک فابریک و محل کار در واقع همان شورای پایه آن فابریک است. اما اجازه بدهید در مورد مبارزه سراسری و تشکل یابی در ابعاد فرا فابریکی نکاتی را در جواب سولاتان بیان کنم.

آنجایی که بحث تشکل سراسری و سراسری کردن مبارزات کارگری به میان می آید مسائل دیگری مطرح میشوند که باید به آنها جواب داد. یکی از این مسائل ممکن بودن و نبودن است. اینجا باید تاکید کنم که در جامعه ای مثل ایران که هیچ نوع تشکل کارگری به دلایل روشن تاریخی و ساختاری سرمایه و کارکرد آن در کشوری مشخص مثل ایران تحمل نمیشود، تشکل سراسری به معنای واقعی منهای دوره های بحران سیاسی و دوره های انقلابی، شکل نخواهد گرفت، یا به اعتباری تحمل نخواهد شد و نخواهند گذاشت شکل بگیرد. حال این تشکل شوراهای کارگری و مثلا شورای کارگران نفت یا ماشین سازی ها یا پتروشیمی ها باشد یا سندیکا و اتحادیه های کارگری.

مسئله به روشنی این است که در کشوری مثل ایران اینکه تشکلات کارگری در شکل کلاسیک آن از پایین شکل بگیرند و سرانجام از جمع اینها و اتحاد اینها و بر اساس نوع تشکل شورایی یا سندیکایی در بعد سراسری راس سراسری برای خود تعیین میکنند، ممکن نیست. این اتفاق در جامعه مستبدی مثل ایران ممکن نیست و کار به اینجا کشیده نخواهد شد. دقیقا به این دلیل که جمهوری اسلامی اجازه نمیدهد هیچ نوع تشکل مستقل کارگری پایدار به فعالیت و حیات خود ادامه دهد. به سادگی مسئله این است که ایجاد هر تشکل مستقلی بلافاصله به دستگیری رهبران و فعالین آن منتهی میشود، مجامع عمومی با مختصاتی که در بالا اشاره کردم مناسب ترین جواب برای اولا متشکل کردن همه کارگران و ثانیاً برای حفظ ادامه کاری آن و ثالثاً برای حفظ امنیت فعالین و رهبران کارگری در جامعه خفقان زده ای مثل ایران است. مبارزه طبقه کارگر و مبارزات جاری کارگری برای تامین رفاهیات است و محور اصلی آن مطالبات اقتصادی است. با این وصف هر اعتراض ولو کوچک کارگری حتی برای حقوق معوقه در این جامعه پای پلیس و ژاندارم محل و زندان و دادگاه را به میان میکشند و فوری به یک رویارویی سیاسی با رژیم کشیده میشود. مسئله این است که کارگر ایران خودرو، هفت تپه، شرکت واحد، برق، کیان تایر، معدن بافق و... در اعتراض خود به مثلا اخراج و یا حتی حقوق معوقه خود، مستقیم با جمهوری اسلامی طرف خواهند شد و فوری سروکله برادران بسیج و لباس شخصی و حراست و مرکز اطلاعات و... پیدا خواهد شد و آن مبارزه و اعتراض را به رویارویی سیاسی خواهند کشید. این ویژگی جامعه ای مانند ایران است. هیچ مبارزه اقتصادی طولانی مدت صنفی نمی ماند، حاکمیت آنرا سیاسی میکند. هراس جمهوری اسلامی دقیقا از این همین است، به همین دلیل هیچ تشکل مستقلی را تحمل نمیکند. مسئله این است که طبقه کارگر هم باید راه مناسب متشکل کردن خود را برای اولا پیشبرد مبارزه اقتصادی امروز خود و ثانیاً قدرتمند کردن خود برای جدالهای آتی را پیدا کند. و از نظر ما مجمع عمومی جواب هر دو نیاز را میدهد.

بعلاوه در این جامعه، کارگری که بتواند تشکلات خود را شکل دهد و مبارزات خود را تاجایی پیش ببرد که حتی بصورت محلی و دو فاکتو تشکل توده ای خود را به جمهوری اسلامی تحمیل کند و احساس قدرت کند، فوری مطالبات سیاسی خود را پیش خواهد کشید و از یک مبارزه صرفاً اقتصادی فراتر خواهد رفت و کار به رویارویی سیاسی کشیده میشود. از اینجا است که نقش افق های

سیاسی، جنبش ها و احزاب سیاسی همین امروز در جنبش کارگری و مبارزات روزمره آن اهمیت پیدا میکنند.

بعلاوه اگر طبقه کارگر و توازن قوای میان این طبقه و بورژوازی به چنین نقطه ای برسد، هر جنبش و حزب سیاسی که در میان این طبقه دست بالا را داشته باشد، از این توازن برای پیشبرد و به کرسی نشاندن امر سیاسی خود استفاده میکند. میخواهم بگویم که حتی به فرض محال اگر دولت حاکم هم بگذارد، کسی منتظر نخواهد شد که طبقه کارگر کم کم و یواش یواش تشکلات سراسری را شکل دهد و بعدا با استفاده از آن امورش را پیش ببرد. باید اذعان کنم که طبقه کارگر و فضای فکری و فرهنگی و سیاسی آن چنین نیست که واکنسه باشد، فردا هر جنبش سیاسی ارتجاعی و هر حزب و گروه سیاسی با نفوذ از لیبرال تا ناسیونالیست اگر در این طبقه جا پایی داشته بشود و نفوذ و اعتباری داشته باشد، تلاش خواهد کرد که از این اتوریته و نفوذ کلام در خدمت اهداف سیاسی خود استفاده کند و این طبقه و مبارزات و تشکل و... آنرا در خدمت سیاست خود قربانی کند. این اتفاق هزار بار در طول تاریخ پیش آمده است و هر بار کارگر قربانی و ابزار به قدرت رسیدن جنبشهای دیگر شده است. در واقع نفس اعتراض کارگری حتی اگر هم وسیع باشد، این طبقه را در مقابل آراء و افکار طبقات حاکم که روزانه در کل جامعه و در میان این طبقه پمپاژ میشود، محفوظ خواهد کرد و فردا جنبشهای سیاسی دیگری همین طبقه را به عنوان سرباز و گوشت دم توپ جنبشهای ارتجاعی بخدمت خواهند گرفت.

خلاصه در این جامعه بسیار قبیلتر تکلیف سرنوشت آن و قدرت سیاسی روش شده است و ما و کمونیستهای این طبقه باید بی توهم این را در خون خود داشته باشیم. به همین اعتبار در این جامعه معین تصور اینکه میشود در توازن کنونی تشکل سراسری ساخت و از جمع شوراهای محلی و یا سندیکا و اتحادیه های شکل گرفته بتوان مثلا شورای کارگران معادن و یا ماشین سازیها و... یا اتحادیه سراسری کارگران نفت و یا کنفدراسیون اتحادیه های کارگری را ساخت، تصور درستی نیست. همچنانکه اشاره کردم در دوره های معین و در یک تلاطم سیاسی، در یک دوره انقلابی این ممکن است و اما این دوره ای است محدود که حکومت کنندگان نمیتوانند کنترل کنند و حکومت شونگان هم قبول نمیکند. این دوره ای است کوتاه که بالاخره طرفی دیگری را از میدان بدر میکند، یا پابنی ها انقلاب میکنند و یا بالایی ها به شکلی موج اعتراضی را سرکوب و به عقب خواهند راند. ما در حال حاضر در چنین دوره ای نیستیم.

علاوه بر این سراسری کردن مبارزات کارگری و شکل دهی به تشکل سراسری طبقه کارگر خودبخودی و از طریق رشد مبارزات موجود شکل نخواهد گرفت. این مسئله در مثلا جوامعی مثل اروپا نیز خود بخودی شکل نگرفته و بالاخره مسیر و تاریخی را برای خود دارد و مطلقا خودبخودی نیست. اتحادیه های کارگری و کلا جنبش ترییدیونیستی در اروپا جواب سوسیال دمکراسی برای سازمانیابی کارگری و آلترناتیو آن جنبش معین برای کنترل اعتراض کارگری و هدایت آن در چهارچوب منافع یک جنبش سیاسی معین است. مبارزات سراسری کارگری و وصل شدن بخشهای مختلف طبقه کارگر قبل از هر چیز در گرو تامین یک رهبری سراسری است. رهبری که دخالتگرانه و نقشمند در مبارزات این طبقه دخالت میکند، هدایت میکند و با اتکا به سطوح مختلف رهبری در ابعاد منطقه ای، محلی و... آنرا به پیش سوق میدهد. رهبری که با اتکابه شبکه ای از محافل و کمیته ها و جمعهای کمونیست در میان این طبقه، با اتکا به شبکه ای از فعالین کمونیست و با نفوذ، مبارزات آنرا یک کلسه و در یک جهت سوق میدهد. این شبکه و این کمیته و محافل و روابط و سوخت و ساز درونی آن دیگر علنی نیست. در این جا دیگر به عنوان کمونیستهای ایران تامین این رهبری کار حزب کمونیستی این طبقه است. تامین رهبری سراسری و یا به اعتباری سراسری کردن مبارزات موجود خصوصا برای کارگر کمونیستی که فراتر از

مطالبات روزمره، که در جای خود مهم و حیاتی هستند، افق انقلاب کارگری را پیش روی خود دارد، بدون تامین رهبری سراسری و حزب کمونیستی که این سطح از رهبری را تامین کند و این میزان از اتوریته و نفوذ را داشته باشد ممکن نیست. زمانی که طبقه کارگر به هر دلیل فاقد چنین حزبی با این درجه از نفوذ و اعتبار باشد، راهی این است که با سطحی از اتحاد کمونیستها و با اتکا به شبکه رهبران عملی و فعالین کمونیست در طبقه کارگر و اشکال متکاملتر و تحزب یافتگی بیشتر روابط این آدمها در شکل کمیته های کمونیستی آنرا پیش برد و تامین کند. جایی اگر کمیته های حزبی موجود نیست و یا حتی اگر موجود باشند اما هنوز آن اهرم جدی و هدایت کننده با نفوذ نباشند و یا اصلا شکل نگرفته باشند، باید متکی بود به جمع کمونیستهایی که خود را در یک جنبش میدانند، متکی شد به کمیته های کارخانه، کمیته های کمونیستی که الزاما آدمهای آن اعضا فلان حزب معین نیستند. ما در مورد کمیته های کمونیستی در جواب به تحزب کمونیستی طبقه کارگر قبلا مفصل نوشته و گفته ایم و اینجا توضیح بیشتری لازم نیست. اما نکته این است که پشت هر مجمع عمومی این جمعها و این کمیته ها هستند که باید نقش ایفا کنند، کمیته هایی که سوخت و ساز و کل و فعالیت پشت پرده آنها به عنوان جمعی از کمونیستهای متشکل و متحزب مخفی است و اما نقش و کار آنها در مجمع عمومی و هدایت آن به عنوان رهبران عملی و آژیتاتورهای کارگری دیگر کاری علنی است.

اما و همچنانکه گفتم جواب کمونیستی به اتحاد کارگری و تشکل این طبقه جنبش شورایی و تشکیل شوراهای کارگری است. ما متاسفانه هنوز از این فاصله داریم و خود تحمیل تشکلهای کارگر و تشکیل شوراهای کارگر حتی به صورت محلی در گرو تغییر در تناسب قوای کنونی است. اما شکل دادن به مجامع عمومی کارگری و تلاش برای منظم کردن و متکی کردن مبارزات کارگری به این مجامع به عنوان نطفه تشکل یابی شورایی طبقه کارگر کاری است که همین امروز ممکن و مقذور است و باید آنرا عملا سازمان داد.

اینجا باید بار دیگر تاکید کنم که همین مجامع عمومی کارگری نیز بدون دخالتگری کمونیستی خودبخود و چون کارگر به آن نیاز دارد و برای مبارزه این طبقه حیاتی است، شکل نخواهد گرفت. حتی اگر با فرض اینکه شکل هم بگیرند معلوم نیست که به کجا خواهد رفت و ابزار چه امری خواهد شد، بالاخره جریانات دیگر آنرا در خدمت اهداف سیاسی جنبشی دیگر بدست خواهند گرفت. نکته ام این است که مجامع عمومی الزاما چون کارگران در آن جمع شده اند حتما به بهترین شکل منافع عمومی طبقه کارگر حتی در یک فابریک و محل را دنبال نمیکند و الزاما به آن متکی نیستند. عنصر تعیین کننده رهبری است که در این مجامع آگاهانه تلاش میکند راه پیش پا بگذارد و مجامع عمومی را به عنوان ابزار کار خود در دست میگیرد. به همین اعتبار مجامع عمومی کارگری بهترین ابزار برای جمع کمونیستی است که میخواهد اتحاد کارگری را تقویت و مبارزات کارگری را برای منافع حال و آینده این طبقه هدایت کند. در دنیای واقعی نه تنها مجامع عمومی که سندیکا و اتحادیه حتی به صورت محلی هم بدون دخالت فعالین جنبشی که این اشکال را برای تشکل یابی مناسب میدانند، شکل نمیگیرند. آتمهلی باید تصمیم بگیرند و به آن شکل دهند.

کمونیست: می گویند که مجمع عمومی تشکل نیست. دائمی نیست و نمی تواند کارگران را بطور دائم متحد و متشکل نگاه دارد. چه رسد به اینکه سراسری و توده ای هم بشود. میگویند جنبش شورایی اتوپیک است، شما جوابتان چیست؟

خالد حاج محمدی: اینکه توده ای نیست یا میشود، سوال کارگری که میخواهد در زندگی خود تأثیری داشته باشد و نقشی ایفا کند نیست. در محل کاری که مبارزه و اعتراض و هر فعالیت مبارزاتی مربوط به کارگران آن محل با اتکا به جمع شدن و ابراز تمایل یا عدم تمایل کارگران آن پیش میرود،

مجمع عمومی و چشم انداز...

هیچ اشکال توده ای تری از این متصور نیست و اگر این توده ای نباشد هیچ چیزی توده ای نیست. اتفاقا اینکه کل کارگران یک فابریک در مجمع عمومی خود بر اعتصاب و یا اعتراض و مطالبات خود جمع میشوند و تصمیم میگیرند و مستقیم دخالت میکنند بهتر از هر شکل دیگری اتحاد کارگران آن فابریک را تامین میکند.

بعلاوه در تمام جوامع سرمایه داری منفذی هر چند کوچک و محدود برای ابراز اعتراض کارگری و طرح مطالبات اقتصادی و رفاهی آن باز میماند و این را حتی در استبدادی ترین کشورها تا حدودی تحمل میکنند. در روانشناسی جامعه خیلی قابل فهم و قابل قبول است بگویند کارگران مثلا پتروشیمی تبریز جمع شده اند و میگویند اگر حقوقهای تا کنونی ما پرداخت نشود ما دست به اعتراض خواهیم زد. و این در همین چند ساله گذشته در پتروشیمی تبریز، بندر امام و کارگران چادرملو و بافق و حتی خوروسازیها اتفاق افتاد. لذا جمع شدن کارگران یک مرکز یا یک بخش در سلف سرویش، در وقت نهار و ... و تصمیم گرفتن به طرح مطالبه ای در مقابل کارفرما خیلی شدنی تر و واقعی تر است تا اینکه مثلا فلان جمع به نیابت از کارگران و بدون اتکا به نظر و جلب توافق آنها در مجمع عمومی، خواهان فلان مطالبه شوند. اولی به مراتب واقعی تر و زمینی تر و حتی در مقابل پلیس و ارگانهای سرکوب قابل دفاع تر از دومی است. ثانیا معلوم نیست چرا تصمیماتی که از یک مجمع کارگری بیرون می آید و با رای و توافق کارگران آن مرکز طرح و دنبال میشود و

کارگران آن مرکز یا اکثریت آنها را پشت خود دارد، اتحاد کارگران را بالاتر نمیبرد و آنرا حفظ نمیکند. علاوه بر این دائمی کردن مجمع عمومی امری است که به فعالین کارگری و تلاش آنها بستگی دارد، بالاخره در هیچ شکلی هر روز نه کارگران جمع میشوند نه هیئت مدیره فلان سندیکای فرضی که ادعا میشود شکل بهتری در مقابل مجمع عمومی کارگری است. در هر مجمع عمومی نیز لابد کارگران جمعی را برای دنبال کردن و پیشبرد اموری که مجمع توافق کرده است تعیین میکنند و اتفاقا بر خلاف هیئت های مدیره و ... که به یک بوروکراسی شکل میدهند و غالبا به نیابت از طرف کارگران تصمیم میگیرند و برای مدتها و گاهها سالها بدون ارجاع به تصمیم کارگران "نماینده" باقی خواهند ماند، در مجمع عمومی اگر هیئتی که امروز انتخاب شده مناسب نباشند در مجمع بعدی فردا میتوانند فوری جای خود را به هیئتی مناسبتر و متعهدتری بدهد. لذا مجمع عمومی بهترین و مناسبترین و مقدر ترین و سله ترین راه اعمال اراده توده کارگر بر سرنوشت مبارزه و اعتراض خود است. اینکه مخالفین این اعمال اراده میگویند تشکل نیست و منشاء اتحاد نیست و ... نه بدلیل واقعی بودن این استدلال بلکه بدلیل مخالفت آنها با دموکراسی مستقیم کارگری و اعمال اراده مستقیم آنها است. این "انتقاد" گرایشی معین به گرایش کمونیستی درون طبقه کارگر است.

کمونیست: آیا شما مخالف تشکل سندیکا هستید؟

خالد حاج محمدی: من مشکلی با سندیکا سزی در ایران ندارم، واقعا هم فکر نمیکنم که اکنون یک جنبش سندیکا سازی در جریان است و این مانع

جنبش شورایی است. اما جواب من به امر تشکل یابی امروز جامعه ایران مجامع عمومی کارگری و در حقیقت جنبش شورایی و تشکل شوراهای کارگری است. جنبش سندیکایی به این اعتبار جواب من نیست. اما این به این معنا نیست که من مخالف تشکل سندیکا باشم. من فکر میکنم راه سندیکا سازی نیست. جنبش اتحادیه ای در جواب به امر تشکل های توده ای طبقه کارگر جواب یک جنبش معین در دنیای ماست که فکر میکند و تلاش میکند، مبارزه کارگری در چهارچوب قوانین پذیرفته شده مملکت و صنفی باقی بماند. جوابی است که بهبود زندگی کارگر را به شیوه مذاکره و چانه زدن با کارفرما و دولت و طی پروسه ای تقریبا ابدی پیش میدهد و در این زورآزمایی قرار است نانی به سفره کارگر هم اضافه شود. به اعتباری جنبش سندیکایی در دنیای ما جواب بخشی از خود بورژوازی به تشکل یابی کارگری و با هدف کنترل اعتراض کارگری و محصور نگهداشتن آن در چهارچوب مقتضیات جامعه بورژوایی است و این نمیتواند جواب کمونیستها باشد. جنبش اتحادیه ای متکی به یک سنت سیسی در خود جامعه ایران است و آنهم رفرمیست است که زمینه زیادی در میان طبقه کارگر ندارد همچنانکه سوسیال دمکراسی ندارد. همین حقایق باعث شده که فعال طرفدار سندیکا در جامعه ایران تلاش میکند یا عموما سعی میکنند اگر سندیکایی هم ساخته شود به مجمع عمومی متکی باشد. در حقیقت هم سندیکا ساختن مترادف با سندیکالیست نیست و ما خود در جاهایی به عنوان جواب به لو تشکل یابی در رشته های معینی گفته ایم ساختن اتحادیه ممکن تر و مقدر تر است و ما سندیکالیست هم نیستیم.

لذا من با تشکل سندیکا یا هر تشکلی که بتواند درجه ای از اتحاد در طبقه کارگر بوجود بیاورد و در مبارزه صنفی اش سنگی روی سنگ بگذارد مخالفتی ندارم و هر جا فکر کنم تلاشی برای سندیکا ساختن در امروز ایران در جریان است، نه تنها مخالفش نیستم بلکه دست فعالین آنرا هم میفشارم. هر سندیکا ساختنی آنهم در ایران برابری جنبش سندیکایی نیست. علاوه بر این در ایرانی که سایه هر نوع تشکل کارگری را با تیر میزنند و طبقه کارگر از حق تشکل مستقل خود محروم است، هر نوع سندیکا و اتحادیه و هر تشکل دیگری که بدست کارگران و مستقل از دولت تشکل میشود قدمی به جلو در مبارزه طبقه کارگر است. به این اعتبار من فکر میکنم شرکت در چنین تلاشی و تلاش برای متکی کردن آنها به مجامع عمومی کارگری مثبت و بر دوش هر فعال کمونیستی است. به این اعتبار زمانی که هنوز تشکل شورایی شکل نگرفته است، من کمونیست مسابقه ای با فعالی که سندیکا درست میکند نه تنها ندارم که کمک هم خواهم کرد و هر تلاشی را برای ساختن تشکلات مستقل کارگری تقویت میکنم و فکر میکنم در شرایطی که کارگر سرپناهی ندارد، بالاخره سندیکا هم سرپناهی است. اما اینکه سندیکا هم سرپناهی است نباید من را یا فلان فعل کمونیست را به این وسوسه بیندازد که برود و به جای سازمان دادن جنبش مجامع عمومی به ساختن سندیکا بپردازد، چیزی که نه الگوی مناسبی است و نه زمینه آن فراهمتر است و نه بر واقعیات عینی تری متکی است. در یک کلام در ایرانی که کارگر حق تشکل ندارد من فعال کمونیست در میان این طبقه تلاش میکنم الگوی مناسب تر، متحد کننده تر، متکی به اراده مستقیم کارگران و مناسبتر با کار پایدار تر که همان مجامع عمومی است را

خالد حاج محمدی: به نظر من نه! جنبش اتحادیه ای همچنانکه اشاره کردم جواب و آلترناتیو یک جنبش سیاسی است که رفرمیستها و جنبش سوسیال دمکراسی با هدف کنترل اعتراض کارگری در چهارچوب مقتضیات جامعه سرمایه داری و مفروض به برسمیت شناختن نرمهای آن جامعه در مقابل جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر و جنبش شورایی علم کرده و پیش برده است. این جنبش الگوهای خود از حاکمیت را متکی بر پارلمانتاریسم و یک سیستم حکومتی کامل و راد مقابل هر نوع انقلابیگری کارگری و کمونیستی دارد. اتحادیه های کارگری در اروپا ارگان و بازوی دخالت احزاب سوسیال دمکرات برای کنترل جنبش کارگری در خدمت خود است. جنبش اتحادیه ای متکی به درجه ای از ثبات سیاسی برای سرمایه است و گفتم راه حل شاخه ای از خود بورژوازی غرب برای کنترل طبقه کارگر است. اتحادیه های کارگری ایزاری برای به خدمت گرفتن طبقه کارگر در خدمت همان جنبش سیاسی است که سوسیال دمکراسی و احزاب آن در راس اند. این جنبش امروز در خود اروپا با بن بست سوسیال دمکراسی از تب و تاب افتاده است و فعالین رادیکالتر در همین اتحادیه ها و خارج آن در تلاش راههای دیگری برای عروج جنبش کارگری در مقابل تعرض بورژوازی و از جمله احزاب و دولتهای سوسیال دمکرات به ابتدایی ترین دستاوردهای طبقه کارگر در همین جوامع اند.

تقبل این راه حل در جامعه ای مثل ایران که استبداد سیاسی یک پایه اصلی حاکمیت است، اتوبی است. هیچ جریان بورژوایی در ایران و در ۵۰ سال گذشته وجود خارجی نداشته است که بتواند رشد اتحادیه های کارگری و وجود آنها در کنار خود را بپذیرد و اجازه فعالیت قانونی به آنها بدهد. ایران نه آلمان است و نه سوئد، هر ذره فضای باز سیاسی در ایران به معنای به میدان آمدن مردم و پیش کشیدن مطالبات سیاسی آنها تا خواست سرنگونی است. اعتراضات کارگری که در چند سال گذشته در فرانسه، یونان، اسپانیا و ... صورت گرفت، اگر در ایران اتفاق می افتاد حاکمیت را به لبه پرتگاه رسانده بود. حاکمیت سرمایه در ایران و کارکرد آن در گرو استبداد سیاسی است، مهم نیست دولتی که سرکار است سلطنت است یا جمهوری، نام خود را "لیبرال" گذاشته است یا "معتدل"، و یا هر اسم دیگری. در این جامعه لیبرال ترین دولت هم به استبداد سیسی متکی است. اینجا جامعه ای است که بر کسب فوق سود از طبقه کارگر متکی است و هر درجه فضلی باز میتواند طغیانهای عظیم توده ای را بدنبال بیاورد که ممکن است اوضاع را از کنترل دولت بورژوایی خارج کند. گفتم هر اعتراض کارگری و تجمع کارگری با هر مطالبه ای مستقیم با دخالت حراست و پلیس سیاسی و نیروی ضد شورش به یک رویارویی مستقیم سیاسی با دولت بورژوایی کشیده میشود و لذا در ایران زمینه مادی شکل گیری جنبش اتحادیه ای، آنهم به مدل اروپا، نیست.

در جامعه ای که هر نوع تجمع کارگری حتی برای حقوق معوقه غیر قانونی است، که فعالین همین اعتراضات را با پرونده سازی های رایج پلیس سیاسی به زندان می اندازند و اعتصاب ممنوع و استبداد سیاسی حاکم است و حق لباس پوشیدن آزاد هم از مردم سلب شده است، جنبش اتحادیه ای اتوبی است و مبنای واقعی ندارد. لذا جنبش تریدیونیستی در ایران از شانسی برخوردار نیست.

توجه داشته باشید که جنبش اتحادیه ای متکی به برسمیت شناختن نرمهای جامعه بورژوایی است، متکی به برسمیت شناختن این نرمها و بازی کردن در این چهارچوب و گشتن دنبال سوراخ سمیه های کار قانونی به معنایی کار در چهارچوب این قوانین است. در ایرانی که هر نوع تشکل و تحزب، هر نوع حتی تجمع کارگری غیر قانونی است، نمیتوان تشکلی ساخت که جواب مبارزه کارگر را بدهد و همزمان این قوانین را برسمیت بشناسد. تمام اعتراضات موجود کارگری در بیرون موازین، مقررات و قوانین جامعه بورژوایی و در خارج نرمهای آن و با زیر پا گذاشتن قوانین رسمی و مدون آن پیش رفته است، حتی اعتراض به غذای بد سلف سرویسیها. به علاوه جنبش اتحادیه ای قول است از مبارزه صنفی فراتر نرود و لذا هزار و یک محدودیت دارد که با ساختار این جامعه و با مبارزه طبقه کارگر در این جامعه خوانایی ندارد. علاوه بر این بطور عملی هم تجربه اتحادیه سازی به جایی نرسیده است، دولت ایران چه زمان شاهو چه اکنون نمیتواند شکل گیری اتحادیه های کارگری را در کنار خود بپذیرد و نپذیرفته است. بحث من بر سر بی اهمیتی مبارزه اقتصادی نیست، مبارزه اقتصادی طبقه کارگر سنگ اول خودآگاهی این طبقه است و بدون این ورود این طبقه به میدان مبارزه و به جدال با طبقه سرمایه دارد و شناختن خود و موقعیت متمایز و حتی متضاد خود با سایر طبقات ممکن نیست، چه رسد به حق طلبی این طبقه و مدعی قدرت گرفتن و پایان کار بردگی مزدی و به زیر کشیدن جامعه سرمایه داری. اکنون با و بدون مجامع عمومی هم مبارزه کارگری حول معیشت این طبقه و مطالبات اقتصادی آن میچرخد و تاکید بر اهمیت این مبارزه و اهمیت آن برای مای کمونیست حیاتی است. این تصویر که مبارزه اقتصادی و دخالت در آن صرفا از طریق جنبش اتحادیه ای پیش میرود تصویری است که جنبش اتحادیه ای بدست میدهد. جواب ما کمونیستها کماکان پیشبرد مبارزه اقتصادی با اتکا به مجامع عمومی است. اهمیت مبارزه اقتصادی به معنی اهمیت جنبش اتحادیه ای نیست.

جنبش اتحادیه ای در ایران نه تنها از زمینه واقعی برخوردار نیست بلکه از تامین مطالبات اولیه اقتصادی هم بدلیل ساختاری و تاریخی که بخشا اشاره کردم ناتوان است. همین امروز این ناتوانی و بن بست جنبش اتحادیه ای تعدادی از فعالین آنرا به این رسانده است که مثلا سندیکای مخفی درست کنند که واقعا جوک است. تشکل توده کارگری آنهم مخفی تنها از ذهن روشنفکر سرخورده و عصیانگری میتواند تراوش کند که سرش به سنگ خورده است و با سوخت و ساز واقعی کار، زندگی و مبارزه طبقه کارگر نزدیکی ندارد. به همه این دلایل جواب تشکل یابی کارگری در ایران، جنبش شورایی است که امروز باید سلولهای پایه آن که مجامع عمومی منظم و سازمان یافته و جنبش مجامع عمومی است را ساخت و سازمان داد.

استثمار و تبصیف و بی حقوقی در ابعادی اینچنین عظیم، و در اشکالی اینچنین عیان، بدون تسلیم و رضایت توده وسیع نمود استثمار شوندهگان و بدون موجه قلمداد شدن این مناسبات در ذهن نمود قربانیانش سر پا باقی نمیماند. تومیه کردن این وضعیت، ابدی و ازلی و طبیعی قلمداد کردن آن و ترساندن و برمزد داشتن فرودستان جامعه از شورش علیه این مناسبات، وظیفه (روبنای فکری و فرهنگی و افلاقی در این جامعه است. زرادفانه فرهنگی و افلاقی بورژوازی علیه آزادی و (هایی انسان عظیم و فیره کننده است.

بفشی از این ابزارها از اعصار کهن به ارث رسیده اند اما مطابق نیاز جامعه بورژوایی نوسازی و بازسازی شده اند. ادیان و مذاهب رنگارنگ، عواطف و تعصبات افلاقی جاهلانه، قوم پرستی، نژادپرستی، مردسالاری، همه و همه مره های فکری و فرهنگی طبقات ماکم، در طول تاریخ برای مفه کردن و سربریز نگاهداشتن توده کارکن جامعه بوده اند.

همه اینها در اشکال نوین و ظرفیتهای تازه، در عصر ما در خدمت مصون داشتن مالکیت و ماکمیت بورژوایی از تهدید آگاهی و تعقل و نقد طبقه کارگر و مردم تمت استثمار قرار دارند.

مبارزه علیه افکار و آرا و افلاقیات (رتجعی ماکم بر جامعه یک بعد همیشگی مبارزه طبقاتی کارگران و یک وظیفه فطیر جنبش کمونیستی کارگری بوده است.

از: یک دنیای بهتر، برنامه حزب کمونیست کارگری - حکمتیست

ویراژ پورشه ها و سرنوشت رقت بار

لیبرالیسم وطنی

در حاشیه برگزاری یک سمینار در تهران

فواد عبداللہی



۱- دوم بهمن ماه امسال در "موسسه مطالعاتی سیاسی - اقتصادی پرسش" در تهران، سمیناری تحت عنوان "مباحثی پیرامون انباشت سرمایه" برگزار شد. سخنرانان - حسن مرتضوی، پرویز صداقت و محمد مالجو - کيفرخواست سرمایه بومی را فهرست وار و در جزئیات نکر کرده اند. فاکتورهایی از قبیل "تراج و غارت امپریالیستی انباشت اولیه"، "فساد و دلالتی"، "تاخت و تاز سرمایه تجاری و نامولد"، "سوداگری مالی"، "اوراق بهادار"، "نقدینگی"، "رانت های نفتی"، "نظام اعتباری و تصاحب های مالی"، و نهایتاً فقدان یک پایه صنعتی موزون، را مانع گردش سرمایه و سرمایه گذاری در تولید و رشد صنعت در داخل می دانند! به بهانه "الوده" بودن اقتصاد ایران به "سیاست های نئولیبرالیسم"، خانه تکانی را شروع کرده اند. بهبود اوضاع جامعه و شرایط زندگی طبقه کارگر را منوط به رشد سرمایه گذاریها، بازآوری تولید و توسعه سرمایه و سرمایه دار بومی و مستقل می پندارند. عامل بیکاری، فساد، استثمار، دستمزد نازل، فقر و فلاکت، استبداد و بی حقوقی سیاسی و ... به عدم کارکرد مناسب بخش هایی از دولت، از جمله بی لیاقتی مدیران، "استبداد" و فقدان نظارت کافی دولت بر بخش های "نامولد سرمایه"، تعبیر میکنند! هر سه سخنران هر چند به زبانهای متفاوتی سخن می گویند اما از لیز افق گشایش اقتصادی بورژوازی و اصلاح دولت به ارزیابی از سرمایه داری در ایران می پردازند. هدف، چیزی نیست جز اینکه افق گشایش و توسعه اقتصادی سرمایه داری ایران را توجیه کنند و کت بسته، کارگر را سراغ تله "کرافرینی" سرمایه و سرمایه دار بفرستند و کماکان امید به تغییر اوضاع را به "کلید" گشایش اقتصادی بورژوازی، و تمکین جامعه و طبقه کارگر به جناح های طبقه حاکمه، سنجاق کنند در این راه صد البته، به ائتلاف با "دولتی توانمند با درجه بالای حکمرانی" نیاز دارند که ضمن "مطیع کردن کار ارزان"، برنامه ریزی و نظارت آگاهانه بر توسعه سرمایه، اعمال کند! امروز که علمای مکاتب پولی و "بازار آزادی ها" همه جا ساکت اند، در عوض کارشناسان لیبرالیزه کردن بازارها سرگرم تحلیل و "موشکافی" اند: بازگرداندن اعتماد به اقتدار دولت و توسعه در سایه آن! بیان بورژوازی مفلوک مملکتی که در حسرت توسعه اقتصادی و ایران صنعتی و مقتدر وا مانده است. بگذار کارشناسان و محققین ما در جستجوی کشف راهی برای شکوفایی اقتصاد و استخراج سرمایه در ایران بگردند، طبقه کارگر هم جدال بر سر رفاه و آزادی را مستقل از نسخه های این دوستان پیش برد. برای کارگران فقط یک شاخص تعیین کننده سیاست آنان میتواند باشد و آن هم بهبود وضعیت عمومی طبقه کارگر؛ چه از نظر معیشتی و چه از نظر امکان آزادانه تحزب و تشکل یابی در تمام سطوح.

۲- سخنرانان سمینار مربوطه، تلاش زیادی به خرج دادند که توجه سرمایه دار ایرانی را به "راه حل" انکشاف سرمایه در "داخل مرزها" جلب

کنند؛ مرتب نژ "غارت سرمایه ایران توسط امپریالیسم" و "فرار سرمایه ها" را میسجند و شیخ "بچه پولدارها" بر جامعه را تذکر می دهند؛ کلوپ و موسسه و بنگاه مشاوره در مورد برنامه ریزی صحیح انباشت سرمایه در "داخل مرزها" راه می اندازند. داستان همانی است که ریشه اش در معاهده ترکمانچای و تحمیلات تجاری روس و انگلیس به ایران بود و بدنیال اصلاحات ارضی دهه ۴۰ در برابر "خطر فساد" غربی تر شدن جامعه ایران، علیه وابستگی به امپریالیسم و غرت منابع مالی و نفت، لب به "انتقاد" گشود: اعتراض علیه انحصارات! به موازات دوره های پیشین، پرچم دفاع از "تولیدات داخلی"، "نفت را ملی کنید"، بازگرداندن اعتماد به دولت، پرچم دفاع از بورژوازی محلی و مخالفت با واردات، و شعار "ایرانی، جنس ایرانی بخر!" رازیر عنوان تزهلی پا خورده "سرمایه مولد و نامولد"، "سرمایه موهومی" و روایت بومی از "انباشت سرمایه" بدست گرفته اند. از موضع سرمایه حرکت می کنند تا سرمایه داری را اصلاح کنند و رفرمیسم و ناسیونالیسم ایرانی را به خورد طبقه کارگر دهند. تبیینی که نه تنها نوک پیکان حمله اش به کلیت سرمایه داری در ایران نیست بلکه اساسا جنبشی برای خلع ید از انحصارات و امپریالیسم غرب در ایران است. اینها نیز در حاشیه بورژوازی در قدرت، ویلان یافتن پاسخی برای رشد سرمایه در ایران اند. خواهان توسعه سرمایه به معنی رشد سرمایه تولیدی - صنعتی هستند. فاکتورهای سیاسی - ایدئولوژیک محدودیت های بورژوازی ایران و دولت اش را فیلتر می گیرند و خیال می کنند صرف "گشایش سیاسی" به مدل جمهوری اسلامی قادر است راه رشد سرمایه در ایران را تسهیل کند. درک روشن از مبانی و کارکرد سرمایه داری در ایران، ویژگی آن و لاجرم سیر حرکت مبارزه طبقاتی و پرولتری در شرایط امروز برای کمونیست های طبقه کارگر حائز اهمیت حیاتی است. کمونیسم و انقلاب کارگری بدون کنار زدن پرچم رفرمیسم بورژوایی که در پوشش "اصلاح دموکراتیک" دولت در جهت آشتی سوسیالیسم با بازار، به رقص درآمده، روی قاعده اش نمی نشیند و مادیت نخواهد یافت. در سطح جهانی نیز امثال سمیر امین، پل باران، پل سونیزی، پری اندرسون و استیفان مازاروش، نظریه پردازان این تیپ اعتراضات ورشکسته بورژوایی به سرمایه در کشورهای حوزه صدور سرمایه امپریالیستی بوده اند. روندی که کنترل بازار و تولید توسط دولت را شاخص توسعه اقتصاد و دموکراسی قلمداد میکرد و تحقق اش با فروپاشی سرمایه داری دولتی در شوروی برای همیشه در بایگانی تاریخ ثبت شد. امروزه با گویل شدن مناسبات و بازار سرمایه داری، ایده و الگوی رشد صنعت و سرمایه داری در انفکاک و خارج از بازار جهانی، حتی توسط بورژوازی داخلی کشورهای از جمله ایران به یک عتیقه تبدیل شده است. تبیین کارشناسان لیبرال ما از اقتصاد ایران را باید در ادامه بقیه نظری مکتب فوق شمرده؛ حال، "دموکراتیزه" کردن سرمایه داری، قدرت متمرکز سرمایه اجتماعی در دولت، آشتی کار با سرمایه، رعایت "حقوق ملی" سرمایه و سرمایه دار چه ربطی به آموزه های مارکس دارد؟! باید این دوستان که با استناد به مارکس، انتقادات ناسیونالیسم سنتی ایران و بویژه پرچم آرمانهای جبهه ملی و مصدق را بلند کرده اند، پاسخگو باشند. ملی کردن مارکس، تسلیم به از میان برداشتن کار مزدی است؛ تسلیم در برابر وضع موجود است. وکیل مدافع و سخنگوی تاریخ، موقعیتی است که روش این تیپ کارشناسان دسته

چندم اقتصاد بورژوایی ایجاب میکند. تمام این مخدوش کردن ها برای این است که طبقه کارگر را از پرداختن به سیاست و تحزب کمونیستی خود محروم کنند و این طبقه را به دنباله الگوهای متنوع و عتیقه توسعه سرمایه داری بکشانند. حاشیه ای کردن سیاست پرولتری در نقد به سرمایه داری، گام اول در عقیم کردن پراتیک طبقه کارگر است. بی خود نیست که هر چماقدار این طبقه که در راس سازماندهی دولت بورژوایی قرار میگیرد، اعم از اینکه قیه روی دوشش چسبانده باشند، عامه سرش گذاشته باشند یا کراوات به گردنش بسته باشند، فوراً بعنوان متخصص مبارزه با کمونیسم و مارکسیسم قد علم میکند.

حال سوال می کنیم: چه عوامل مادی و اجتماعی موجب شده تا سخنرانان ما علیرغم قطعی شدن پروسه شیوه تولید سرمایه داری بعد از اصلاحات ارضی و بعد از بیش از نیم قرن رشد کمی و کیفی طبقه کارگر صنعتی مدرن در ایران، آرمان ایجاد یک کشور صنعتی و یک "بازار محلی" را در سر بپورانند؟

از نقطه نظر تاریخی، تفاوت جنبشی شان با "جپی" که در تقابل ارتجاعی حوزه های "علمیه" و لشکر طلبه ها با اصلاحات ارضی دهه ۴۰ و در برابر "خطر فساد" غربی تر شدن جامعه ایران طی آن سالها سکوت کرده بود، چیست؟ تفاوتشان با نقد فدائی در حول و حوش سال ۵۷ به "وابستگی" سرمایه داری ایران و ناتوانی بورژوازی ایران در "ساختن سوزن" و صنایع سنگین و زیربنائی چیست؟

۳- سمینار مربوطه با "انباشت سرمایه" شروع میکند و با تکیه به لوکزامبورگ نتیجه میگیرد که سرمایه داری برای موجودیت خود به عنوان اولین شرط به گروهی از مصرف کنندگان در بیرون جامعه سرمایه داری یا لایه های اجتماعی ای نیاز دارد که خودشان کاپیتالیستی تولید نمی کنند و با این وجود ارزش اضافی را متحقق می کنند. در نهایت سرمایه داری می تواند نیروی کار اضافی را فقط از کشورهای و لایه های غیر سرمایه داری به دست آورد و این نشان می دهد که فرآیند انباشت سرمایه با همه روابط مادی و ارزشی خود به شیوه تولید غیر سرمایه داری منوط است!

الف - این نوع تحلیل از کارکرد و انباشت سرمایه که آقای حسن مرتضوی از لوکزامبورگ وام می گیرد و بقیه سخنرانان روی آن می کوبند تا به اصطلاح ثابت کنند که شیوه تولید در جامعه ایران بر "غارت مالی" امپریالیسم و رشد "اقتصاد سیاه و موهومی" استوار است، یک متد بشدت غیر علمی است. برای روش دیالکتیکی تبیین پدیده ها محدودیتی وجود دارد و باید آن را به رسمیت شناخت. این نکته مهمی است. به این علت که پروسه تکوین سرمایه یک امر مشخص است و بنابراین بعنوان یک پدیده تاریخی مشخص باید بررسی و فهمیده شود. ظهور سرمایه داری در انگلستان و ژاپن و در چین و ایران بسیار متفاوت بودند و برای فهم شرایط ظهور هر کدام از آنها مطالعه مشخص تاریخ سرمایه داری در این جوامع لازم است. به بیان دیگر، فرآیند انکشاف و تسلط شیوه تولید سرمایه داری در جوامع مختلف و در دوره های متفاوت از یک فرمول بندی واحد تبعیت نمی کنند. ویژگی های عبور از مرحله انباشت اولیه سرمایه در همه جای دنیا، به طور کاملاً یکسان رخ نداده و پروسه کالا شدن نیروی کار یا خلع ید از تولیدکنندگان مستقیم در مراحل مختلف توسعه بین المللی سرمایه داری در همه جوامع به شکل یکسان و همگون به وقوع نپیوسته است. مارکس در کاپیتال اساساً پروسه انباشت اولیه را در اروپای غربی و به طور مشخص در انگلستان بررسی می کند. اشتباه فاحشی خواهد بود اگر از آنچه مارکس گفته است برای همه کشورها الگو برداری ساده کرد، یا صرف وجود تفاوت های مشخص بین تاریخ عروج سرمایه داری در انگلستان و کشورهای دیگر را دال بر غیر جهانشمول بودن قوانین عمومی سرمایه داری در کاپیتال مارکس دانست.

ب - لوکزامبورگ بعنوان تکیه گاهی برای تحلیل انباشت سرمایه در عصر امپریالیسم بشدت شکننده است، چراکه قادر نیست خصیصه ویژه صدور

سرمایه در دوران تسلط امپریالیسم را توضیح دهد. بی خود نیست که موضع لنین در تقابل کامل با موضع لوکزامبورگ قرار می گیرد. لنین قوانین عمومی سرمایه داری در عصر امپریالیسم را دقیقاً از قوانین حرکت نظام سرمایه داری بشکل عمومی استنتاج میکند و به این نتیجه مهم می رسد که "صدور سرمایه که از صدور کالا متمایز است اهمیت بسیار جدی کسب میکند"؛ صدور سرمایه نتیجه قانون گرانش نزولی نرخ سود است. حاصل این قانون در کشورهای سرمایه داری اروپای غربی و آمریکا، که در بازار داخلی آنها ترکیب ارگانیک سرمایه افزایش یافته، ایجاب میکند که سرمایه به سمت مکانها و عرصه هایی که سودآوری بیشتری را تضمین می کنند جابجا شده و حرکت کند. از این لحاظ، صدور سرمایه مکانیسمی است که گرانش نزولی نرخ سود را خنثی می کند. لنین در ادامه بر این نکته تأکید می گذارد که دولتهایی که منافع این سرمایه ها - سرمایه های انحصاری - را در عرصه سیاسی دنبال میکنند، تلاش می کنند تا شرایط اقتصادی و سیاسی لازم برای سودآوری سرمایه های صادر شده شان را نیز فراهم کنند و همچنین حوزه های صدور سرمایه را در مقابل رقبای خودشان حفظ کنند. پس نکته اساسی، صدور سرمایه است. اما این تمام ماجرا نیست؛ سرمایه صادر میشود تا تولید فوق سود امپریالیستی از طریق آن در چنین حوزه هایی صورت گیرد که این خود نیازمند نیروی کار ارزانی است که توسط سرکوب شاق دولت بورژوازی در آن حوزه، خاموش و مطیع سرمایه شده باشد. این محور اساسی تئوری امپریالیسم لنین است. بدون درک لنینی از محتوای اقتصادی امپریالیسم، مناسبات سرمایه داری در ایران و ویژگی های بازار داخلی در اینگونه کشورها محال است. بنابراین، سرمایه داری در عصر امپریالیسم در جوامعی چون ایران، صد البته وابسته به صدور سرمایه است و بازار داخلی آن در خدمت تولید فوق سود امپریالیستی است. شرایط لازم برای تولید فوق سود، ارزان نگه داشتن نیروی کار و بالا نگه داشتن نرخ استثمار است. اینها خصوصیات اصلی کارکرد سرمایه در جامعه سرمایه داری امروز ایران و جوامع مشابه است. به همین دلیل سرمایه داخلی، غیر انحصاری، خودی و ملی اتویی بیش نیست. در جامعه ای مانند ایران حرکت سرمایه تابعی از نیازهای سرمایه امپریالیستی است.

پ - اما برای دوستان، کم بودن سهم سرمایه دار ایرانی در کل ارزش اضافه تولید شده توسط طبقه کارگر جهانی، مجوز صدور این حکم میشود که شیوه تولید در ایران عقب مانده است و ما باید کاری کنیم که بیای اضافه ارزش تولید شده در سطح جهان برسیم. از "انباشت سرمایه" به کبیر و صغیر بودن سرمایه مولد و نامولد (تولید و مصرف) رسیدن، شاخص سرمایه داری بودن یا نبودن جامعه ایران نیست؛ تحلیل شرایط امپریالیستی تولید سرمایه ایدا موضوع پیچیده و سحرآمیزی نیست. انحصارات، ادامه خودگستری رابطه خرید و فروش نیروی کارند؛ به همین سانگی... "سرمایه موهومی" و مالی از ماورای رابطه تولید ارزش اضافی سر بر نیآورده است. قدرت سرمایه مالی و "موهومی"، قوانین عمومی انباشت سرمایه داری را نقض نمیکند و شیوه تولید سرمایه داری را با فرآیند توسعه کار مزدی در تناقض قرار نمی دهد. آنوقت تقصیر طبقه کارگر چیست که سر "سرمایه بومی" در بازار داخلی ایران بی کلاه مانده؟ تقصیر ما نیست که سرمایه محلی از رقابت صنعتی، گسترش تولید و استثمار نیروی کار، عقب مانده است. کارشناسان ما، کمالاً در اشتباه اند اگر که فکر کنند با خواندن مارکس می توان ریکاردو و شبیه فیزیوکرات شد و تشخیص داد کمپانی های محلی چگونه کار می کنند، کارکرد بورس چین و چنان است و نهایتاً به این نتیجه رسید که بهترین راه، رشد سرمایه در "داخل مرزها" توسط یک "انقلاب صنعتی" است. و اشتباه می کنند اگر که خیال کنند می توان با تبیین کج و معوج ناسیونالیسم، با بسیج چوکبلی ها علیه مک دونالد، با بسیج پیکان علیه توپوتا، ایران را به یکی از هفت کشور صنعتی دنیا تبدیل کرد. زانوی غم بغل گرفته اند و با "آمار" و "اسناد" و



ویراژ پورشه ها و سرنوشت ...

ت - در این سمینار تنها چیزی که از زاویه دید سخنرانان ارزش و اعتبار پرداختن به آن وجود نداشت، عامل کالا شدن نیروی کار و خرید و مصرف این نیرو توسط سرمایه است. غوطه خوردن طبقه کارگر ایران در اقیانوس بیکاری، فلاکت، دستمزد پایین، اعتیاد، فحشا، و ... را در بهترین حالت علامت "موهومی و رانتی بودن اقتصاد و غارت‌های مالی" و نه شیوه تولید سرمایه داری در ایران می دانند. تهاجمات و حشپانه سرمایه علیه ابتدایی ترین مطالبات انسانها را، ناشی از فقدان "دموکراتیسم سیاسی"، سبک تکراری انباشت اولیه سرمایه - بخوان عقیماندگی - و عدم رشد کافی صنعت در ایران جا می زنند. در حالیکه سراسر ایران از خون و تعفن نظام کار مزدی دم کرده و طبقه کارگر زیر فشار استثمار و توحش سرمایه داری به ستوه آمده، در نگاه این مشاوران اقتصادی، فاکتورهایی همچون رشد کلان تکنولوژی، افزایش عظیم بارآوری نیروی کار، ماشین الات مدرن صنعتی و به فرجام رسیدن فرایند تبدیل کارگر به زانده ماشین، قدرت مدیریت و برنامه ریزی "سرمایه مولد"، و از همه مهمتر هویت ملی صاحبان سرمایه، پیش شرط بناشدن "دموکراسی" و شیوه تولید سرمایه داری تعبیر می گردند. در پشت پرده دشمنی با نفوذ انحصارات، به ضرورت انکشاف صنعت بومی در پناه "دموکراسی" رسیده اند. به سرمایه حمله می کنند تا سرمایه را تقدس بخشند! دیدشان به طبقه کارگر مانند نگاهشان به ماشین آلات و ابزار تولید است؛ نزد این طیف، بهبود شرایط این طبقه منوط به توسعه ابزارهای تولید سنگین، تکنولوژی بالا و روغن کاری ماشین آلات کهنه است.

۴- اگر دموکراسی بورژوازی در اروپا تاریخا توانسته بر بستر اوضاع سیاسی و اجتماعی معین، کاره ای شود و مشخصا از دهه ۷۰ به این سو بر متن پایین آوردن سطح دستمزدها، بیکاری میلیونی، بالا بردن سن بازنشستگی و زدن از حقوق اجتماعی احاد طبقه کارگر به رهبری ریگان ها، تاجرها و بلرها، شرودرها و مرکل ها، سارکوزی ها و اولاندها، تا امروز قدرت دولتی را در اختیار داشته باشد، اما لیبرالهای وطنی ما در حاشیه اعتدال و آوانس سیاسی به دولت ها و احزاب اصلی بورژوازی در ایران به حیات خود ادامه داده اند؛ در ایران، شکل و ابزارهای حاکمیت بورژوازی، نمیتواند پارلمانی و متکی به اشکال و قوانین و حقوق متعارف در جوامع غربی شود. این شکل از حاکمیت در حوزه صدور سرمایه برای منافع اقتصادی بورژوازی، ممنوع است و یک شاهی نمی آرد. روند تحکیم و توسعه سرمایه داری در ایران بر پایه دیکتاتوری مطلق طبقه حاکمه جهت تامین ملزومات سودآوری سرمایه یا توسل به نیروی کار ارزان طبقه کارگر شکل گرفته است. کسی که تمایز میان آزادی فعالیت احزاب سیاسی در غرب و شمال اروپا با ممنوعیت تشکیل احزاب در ایران، حق ایجاد اتحادیه در انگلستان را با اعلام غیر قانونی بودن تشکیلات کارگری در ایران، بیمه بیکاری کارگر آلمانی با فقدان هر نوع تامین اجتماعی کارگر ایرانی را در توسعه نیافتگی اشکال "دموکراسی" در ایران می پندارد، در بهترین حالت متوهمی است که تصویر ملی از نظام سرمایه داری دارد نه بین المللی؛ و لذا ارتباط این اشکال بظاهر متفاوت سرمایه داری را در ژرفای رابطه ارزش اضافه سرمایه درک نمیکند. شرط سودآور کردن سرمایه در جوامعی مثل ایران که در تقسیم کار بین المللی در حوزه صدور سرمایه امپریالیستی قرار گرفته اند، اعمال استبداد مطلق سیاسی از جانب دولت و طبقه حاکمه جهت حفظ مناسبات کار و سرمایه است. لذا، "فقدان دموکراسی" و تاخت و تاز اختناق سیاسی موجود در جامعه ایران نه بدلیل "انحصار طلبی" یا "دیکتاتوری" بخشی از سومیه در حوزه رقابت بلکه نیاز کل سرمایه به حفظ و ابقاء سطح معیشت - بطور نسبی - نازل طبقه کارگر است. همانگونه که در بند ۳ شرح دادیم، سرمایه داری دوران حاضر به استبداد عریان نیل دارد. این نیاز در کشورهای حوزه صدور سرمایه امپریالیستی شکل می گیرد و در قلمرو سیاست ابراز وجود می کند. این را لنین صد سال پیش اثبات کرد و نشان داد؛ بر این اساس، هر الگوی سرمایه داری اگر بخواهد در ایران دوام آورد،

ناچار است در چهارچوب دیکتاتوری مطلق سرمایه در ایران به حرکت درآید. در نتیجه هیچ بخشی از بورژوازی ایران نمیتواند دموکرات باشد! دموکراسی را باید به مبارزه علیه تمام اشکال بورژوازی گره زد. پایه دیکتاتوری و اختناق سیاسی عریان را (چه دیروز تحت حاکمیت رژیم پهلوی و چه امروز زیر عیای جمهوری اسلامی)، نه در رابطه سرمایه با سرمایه بلکه در رابطه سرمایه با کار باید دید. برای کمونیست ها و طبقه کارگر، کشمکش درون جناح های بورژوازی ایران از این زاویه قابل توضیح است و لذا علیه آن باید مبارزه کمونیستی و طبقاتی را سازمان داد. زاویه دید کارشناسان ما، به دیکتاتوری و "دموکراسی" در ایران، چیزی جز نگاه سرمایه وطنی ورشکسته ای نیست که انسجامش را در مقابل تراست های غول پیکر اقتصادی از دست داده است؛ سرمایه جونیوری که دنبال آزادی گردش ویلان است و در فقدان قدرت و ابزار سیادت کافی در رقابت با انحصارات و کارتل های بزرگ سرمایه داری، در حالیکه پا به "فرار" گذاشته، اما تنها جایی که پژواک ناله هایش ظاهر تنوریک بخود می گیرد، محفل و کلوپ اقتصادی لیبرالهای وطنی ما است. براسستی طبقه کارگر در سنگر خروش ناسیونالیسم این دوستان، چه منفعتی در "رشد صنعت و دموکراسی" دارد؟! در ثانی در مهد صنعت خیلی خیلی پیشرفته این آقایان، هر روز قانون جدیدی به تصویب می رسد که طبق آن دست کلیسا و مسجد و کنیسه در سرکبسه کردن مردم و دخالت در امور مربوط به دولت را بسیار بازتر میکند. امروز کسانی مانند دالایی لاما و پاپ انواع آخوند و خاخام، بورژوازی را نه در مقابل، بلکه کنار و هم دوش و حامی خود میابند. وقتش هم که برسد با یک چشم بهم زدن در همه این جوامع "دموکراتیک"، انواع فاشیسم و نازیسم را به جان مردم می اندازند. عروج هیتلر در آلمان، موسولینی در ایتالیا، فرانکو در اسپانیا، سالازار در پرتغال و حکومت سرهنگان در دهه ۷۰ در یونان را عرض میکنم. بخون کشیدن اعصاب و مبارزه تاریخی دویست هزار معدنچی در بریتانیا توسط دولت انتخابی و "دموکراتیک" تاجر، زیانزد خاص و عام است. نباید گذاشت که به بهانه "فقدان دموکراتیسم"، ده ها حق و مطالبه کاملا طبقاتی و کارگری زیر فرش روند. نباید گذاشت که سنگ اولویت مبارزه برای توهم "دموکراسی" و متکی به قانون سرمایه داری را جلوی رشد و قوام جنبش سوسیالیستی و کمونیستی کارگران و آزادیخواهان ببندازند. بورژوازی ایران در حفظ منافع و مناسبات سرمایه داری در جامعه، وسعش به چیزی بیش از استبداد و دیکتاتوری نمیرسد؛ وعده دموکراسی نیم بند پارلمانی در ایران کلاشی است.

۵- آقایان سخنرانان از آن دسته "نیروی های فکری" اند که عزم شان را جزم کرده اند به سمت ائتلاف با "اقتصاددانان نهادگرا" که در "مطیع سازی نیروی کار ارزان" با اقتصاددانان طرفدار بازار توافق دارند، گام بردارند (ر. ک. به راه حل های سیاسی مالجو در پایان سخنرانی اش). "دموکراتیسم سیاسی" حاکم شود تا سرمایه در داخل شروع به گردش کند و قدرت رقابت با بازار جهانی را کسب کند. باید چنان ارزش اضافه ای از استثمار کارگر نصیب این سرمایه گردد که نه تنها پورشه وارد کند بلکه "فراری" و "فرمول وان" ایرانی در خاک پاک وطن تولید کند و هویت و حیثیت بورژوازی صنعتی میهن را در مقابل سرمایه جهانی محفوظ بدارد. "دموکراتیزه" کردن این آقایان چه چیز جز تحمیل دیکتاتوری فوق مطلق بورژوازی خودی - حال با عمامه یا بی عمامه - بر گرده کارگر مفت "ملی"، جهت ابقای انباشت گسترده سرمایه است؟! "دولت توانمند" ایده آل این آقایان باید چنان قدرتی بیابد که "از بالا" و با "مطیع سازی نیروی کار ارزان" جامعه را به قرن هجدهم و نوزدهم برگرداند وگر نه حساب نیست! دورانی که آفتاب پایین نرود و عرق خشک نشود تا تمام ارزش تولید شده در جامعه در خدمت "انباشت سرمایه" در "داخل مرزها"، تولید و بازتولید روبنای سیاسی-ایدئولوژیک طبقه حاکمه قرار گیرد؛ هر کس دم از رفاه و خدمات اجتماعی بزند با گلوله و زندان و ارتش و پلیس و آجودان این دولت طرف است؛ عصر طلایی

انکشاف سرمایه "ملی" است و همه باید شریک شوند و دولت دولت همه طبقات است! یک تصویر غیر طبقاتی از دولت و جامعه که ظاهرا هر کس این شانس را دارد که از کارگر بودن نجات یابد و در دایره مناسبات سرمایه از ثروت جامعه بهره مند شود. ماحصل پراتیک چنین نگرشی در سیاست اینست که محمل تسلیم طلبی طبقه کارگر به آرمان ها و اهداف بورژوازی می شود. باید بر دوش نیروی عظیم و قدرتمند طبقه کارگر ایران، آمال و آرمان های بورژوازی را به پیش برد و بسرانجام رساند! بله، این دوستان در واقع با شریک شدن در افق "رونق سرمایه داری" با سایر بخشهای بورژوازی - حال با تاکتیک ها و زبان های متفاوت - اهداف یک جنبش ضد کارگری را با سرمایه گذاری روی نفرت برحق و عمیق اکثریت جامعه از وضعیت موجود اشاعه می دهد.

گلایه این تیپ کارشناسان که چرا دولت بجای برنامه ریزی و رشد صنایع بومی، پولش را اینگونه حیف و میل میکند و هنر می دهد و از گرده طبقه کارگر کار و ارزش اضافه بیشتری نمیکشد، براسستی خجالت آور است. شوخی هم نمی کنند؛ می خواهند سرمایه داری را از نو و "مستقل" در ایران بنا کنند. دولت اعتدال روحانی البته که خودکشی نخواهد کرد؛ و مزاح با این دوستان را بجای مشاوره ترجیح خواهد داد. آنها در جامعه ای که زیر نماغ بورژوازی و دولت اش، دو انقلاب مشروطه و یک انقلاب ۵۷ به خود دیده است. در جامعه ای که از سران ریز و درشت اش، از خارج تا داخل اش، وزن سنگین و موقعیت کلیدی طبقه کارگر صنعتی ایران، خواب راحت از چشمانشان زوده است. این جامعه اگر به امید تغییر در ابعاد وسیع زنده نبود، بورژوازی ذلیلی برای سرکوب و اعدام و به سیاه چال انداختن کارگر نداشت. بورژوازی اگر نمی ترسید که به دولت "سازندگی"، "اصلاحات" و "اعتدال" نمی اندیشید. حقیقت اینست که لیبرالیسم برای بورژوازی ایران و دولت حاکمه اش، کبریت نم کشیده ای است که بیش از ۷۰ سال است مشغول تولید جرقه در رمانهای "انقلاب صنعتی" است. سلاح انتقاد طبقه کارگر و کمونیستها، به سمت سرمایه و استثمار طبقه کارگر برای تولید و تبدیل پول به سرمایه است و نه عدم کفایت آن! کمونیستها با بورژوازی بر سر الگوهای رشد و توسعه سرمایه داری کوس رقابت نمی زنند؛ برای کمونیست ها، شناخت این واقعیت که بورژوازی ایران در عصر جهانی شدن سرمایه داری هویت و بقاء خود را در ارتباط با سرمایه جهانی کاوش میکند و لاجرم در تمام افت و خیزهای جهانی سرمایه، تا مغز استخوان سهیم است، اصل و اساس مبارزه طبقاتی است. تنها از این زاویه است که سازماندهی طبقه کارگر برای انقلاب کارگری در ایران، پیش درآمد به اهتزاز در آمدن پرچم انقلاب کارگران در جهان علیه سرمایه داری می شود. آنان که دل به "اصلاح"، "ملی کردن" و "دموکراتیزاسیون" سرمایه داری در ایران بسته اند، آنان که مروج سیاست انتظار و توکل به ناخالصی های سرمایه در ایران اند، آنان که با تحمیل ذهنیت ناسیونالیستی خود بر طبقه کارگر ایران، این طبقه را از رسالتی که تاریخ بر دوش نهاده دور می کنند، جایگاه طبقاتی و لاجرم سیاسی خود را در این کارزار طبقاتی یافته اند. کمونیسم و جنبش کارگری قدرت خود را نه در ائتلاف و دنباله روی از جنبشهای بورژوازی، نه از پارلماناریسم و متفکرین غیر سیاسی بلکه از فریاد میلیونها بیکار و میلیونها کارگر خسته و خشمگینی که طنین اعتراضشان از کارخانه ها، معادن و محلات خواب راحت را از سرمایه داران سلب کرده است می گیرد. این جنبش قدرت خود را از بی اعتبار شدن کل سرمایه داری و از بی ابرو شدن "دموکراسی" میگیرد. طبقه کارگر به معجزه نیروی خود را از شرایط امروز سرمایه داری و نظام تا خرخره در بحران فرو رفته و از دنیای آبستن تحولات بزرگ می گیرد. این طبقه قدرت خود را از آنچه میگیرد که مارکس و انگلس در دوره خود از آن بعنوان شیخ کمونیسم نام برده اند. برای کمونیسم، افشای سیاست های بورژوازی جهت توسعه و بازسازی سرمایه داری در ایران،

انقلاب و انقلابیگری فصلی!



مظفر محمدی

کشف تولید و نهایتاً آهی از درون که افسوس چرخ تاریخ آنچنان که مقرر شده است می چرخد و مادر این گردش اراده ای نداریم. سوالات زیادی حول و حوش انقلاب مطرح است. اصلاً خود انقلاب چیست؟ انقلاب خشونت است یا یکی از اتفاقات اجتناب ناپذیر تاریخ حیات بشر. نقش تصمیم و اراده ی انسان در تدارک، سازماندهی و پیروزی و شکست انقلابات چیست؟ انقلاب یک نوع یا انواع دارد؟ دنیای امروز نیازمند کدام نوع انقلاب است؟ و ...

تاریخ حیات بشر تا کنون انقلابات متعدد و متنوعی را بخود دیده است: قیام بردگان، انقلابات دمکراتیک، انقلاب صنعتی، انقلاب فرهنگی، انقلاب جنسی، انقلاب انفورماتیک، انقلاب کارگری و ...، که انقلاباتی تاریخ ساز و سرنوشت ساز برای تغییر و پیشرفت بشر اند. هنوز هم می شود منتظر انقلابات و تغییراتی رو بجلو در صنعت، علوم، ارتباطات و غیره بود.

اما همه تغییرات و انقلابات گوناگون تاریخ بشر؛ برمتن یک پدیده تاریخی و علمی غیر قابل انکار اتفاق افتاده و می افتند و آن رویارویی و چالش طبقات اجتماعی با هم است که نهایتاً به پیروزی یک طبقه و شکست طبقه دیگر منجر می شود. قیام بردگان به لغو برده داری، انقلابات دمکراتیک بورژوازی به لغو نظام فئودالی و ارباب رعیتی منجر شده است. انقلاب کارگری علیرغم موارد مقطعی کمون پاریس و اکتبر ۱۹۱۷ روسیه که دنیا را لرزاند، هنوز بسرانجام نفی نظام سرمایه داری و لغو کار مزدی و استقرار سوسیالیسم و کمونیسم در جهان نرسیده است. تاریخ مبارزه

طبقات سرانجام می‌تواند به پیروزی طبقه کارگر بینجامد. اما این امری محتوم نیست و اراده و تصمیم انقلابی طبقه کارگر آگاه و حزب سیاسی کمونیستی اش را می طلبد!

از پیروزی بورژوازی بر نظام ارباب رعیتی مدت زمان طولانی می گذرد. حدود یک قرن است که دو طبقه اصلی بورژوازی و پرولتاریا در جوامع بشری مقابل هم قرار دارند. بیش از نیم قرن است که در همه جای دنیا و در کوچک ترین و عقبمانده ترین کشور جهان نظام طبقاتی سرمایه داری برقرار است.

آیا شرایط برای انقلاب کارگری و سوسیالیستی و کنار زدن نظام سرمایه داری و طبقه سرمایه دار هنوز فراهم نشده است؟ چرا انقلاب سوسیالیستی اینقدر دور از دسترس و بعضاً ناممکن می نماید؟

هیچکس نمی تواند منکر باشد که تاریخ بشر نه جایی می ایستد و نه دور خود می چرخد. ترمز تاریخ را نمیتوان کشید. تا اینجای تاریخ که ما ایستاده ایم، دوره انقلابات معینی(انقلابات دموکراتیک بورژوایی) بسر آمده و نیاز بشر به تغییر و پیشرفت، نوعی از مبارزه و نوعی انقلاب را می طلبد که تا کنون بسر انجام نرسیده است: انقلاب کارگری.

برای طبقه کارگر و کمونیسم کارگران زمانی انقلاب کارگری و تغییر نظام طبقاتی کنونی به جامعه ای که طبقات لغو شده و دیگر کسی برده مزدی کس دیگری نیست، به دستور می آید و در اولویت قرار می گیرد که موانع بسیار جدی ای از پیش پا برداشته شده باشد.

یکی از موانع، باور و توهمی است که انقلابات دموکراتیک بورژوایی را هنوز معتبر و ادامه دار می داند. درحالیکه همه شواهد و وقایع تاریخی

کالاهای سرمایه‌ای، بازار اسعار و ... است. این بدان معناست که این نوع فعالیت‌های اقتصادی به طرز سرطانی رشد کرده‌اند و توازن پایدار میان حجم این نوع فعالیت‌ها از سویی و سرمایه مولد سوی دیگر برقرار نیست... تقاضای موثر کافی برای محصولات داخلی سرمایه مولد با از رهگذر صادرات و دسترسی به بازارهای بین‌المللی باید به وقوع بپیوندد یا از طریق بازارهای داخلی و ملی. در اقتصاد ایران از دیرباز همواره ما در صادرات محصولات غیر نفتی ناتوان بوده‌ایم و همچنین بازارهای ملی که منطقاً می‌توانند تقاضا برای محصولات داخلی فراهم بیاورند با میانجی‌گری سرمایه تجاری عمدتاً در تسخیر تولیدکنندگان خارجی بوده است. در این حلقه هم ما همواره شاهد گسستگی و سستی زنجیره انباشت سرمایه بوده‌ایم. اینجا نزاع بین تولید داخلی و سرمایه تجاری برقرار است ... با این‌همه، سرمایه مولد و نامولد در ایران به هرحال سودآوری دارند. این مازاد وارد چرخه انباشت می‌شود، اما کمتر در چارچوب مرزهای ملی ما بلکه عمدتاً در بیرون از مرزهای ملی؛ به عبارت دیگر، اینجا منازعه بین دو نوع انباشت در درون و بیرون مرزهای ملی را شاهدیم، یعنی آنچه در پدیده «فرار سرمایه» بازتاب می‌یابد... مازاد حاصل از فعالیت‌های اقتصادی سودآور در اقتصاد ایران عمدتاً به مدار انباشت سرمایه جهانی می‌پیوندد. در اینجا هم‌شاهد سستی و گسستگی زنجیره انباشت سرمایه در اقتصاد ایران هستیم ... ما در ایران نوعی از نظام سرمایه‌داری را داشته‌ایم که مضرات نظام‌های سرمایه‌داری را به حد اعلی در خود جمع کرده است اما فوایدی را که یک نظام سرمایه‌داری در کوتاهمدت در دوره‌های رونق می‌تواند داشته باشد، تقریباً هرگز تجربه نکرده‌ایم ... چهار پروژه در خصوص نحوه برخورد با این وضعیت در ایران وجود دارد: یک پروژه از آن اقتصاددانان طرفدار بازار آزاد رقابتی است؛ با تکیه بر اصولی از قبیل مزیت‌های نسبی، قیمت‌های بازار، دولت حداقل، آزادسازی حساب سرمایه، آزادسازی تجاری و ... تجربه تاکنون موجود نشان می‌دهد این نوع سیاست‌ها در عمل ماسکی هستند برای تقویت منافع سرمایه‌های نامولد و تجاری و خروج

هسته‌ی جنبش انقلابی را علیه سرمایه‌داری در مکان و زمان معینی تشکیل می‌دهد؟ ظهور مکانیسم‌های انباشت به مدد سلب‌مالکیت سبب شده که نظام اعتباری و تصاحب‌های مالی شکل برجسته‌تری بیابد ... " مباحثی پیرامون انباشت سرمایه - دوم بهمن ماه ۹۳

پرویز صداقت: همه چیز زیر سر "انباشت سرمایه موهومی" است. داستان، داستان "حجم رانت‌های نفتی است که به اقتصاد تزریق می‌شود... تردیدی نیست که دوره‌های توسعه و انباشت سرمایه‌ی موهومی در همبستگی مستقیم با دوره‌های شوک‌های مثبت نفتی بوده است. ... به همین دلیل، آن بخش از درآمد حاصل از صادرات نفت که به شکل رانت به طبقات اجتماعی تزریق می‌شود نقش مهمی در شکل‌گیری مازادهای مالی دارد که به توسعه‌ی سرمایه‌ی موهومی و سوداگری مالی می‌انجامد ...؛" مباحثی پیرامون انباشت سرمایه - دوم بهمن ماه ۹۳

" برای حرکت در مسیر تبدیلی دموکراتیک و عدالت‌جو در عرصه‌ی پراکسیس از سویی نیازمند توقف پروژه‌ی کالایی‌سازی سرمایه‌داری و در واقع حرکت برای ناکالاشمردن آن چه سرمایه‌داری به بازار روانه کرده هستیم و از سوی دیگر نیازمند تعمیق دموکراتیزاسیون در عرصه‌ی سیاسی و گسترش آن به عرصه‌ی اقتصاد... سرمایه‌داری و ناسرمایه‌داری - پرویز صداقت ژانویه ۲۰۱۴

نشانی می دهند که دوره انقلابات دمکراتیک بورژوازی بسر آمده است. بورژوازی بیش از نیم قرن است انقلاب دمکراتیک خودش را کرده و نظام سرمایه داری و اقتصاد بازار آزاد و دمکراسی حامی نظام اقتصادی اش را برقرار ساخته و دارد نانش را می خورد و هنوز هم دمکراسی اش الگوی هدایت جامعه بشری است و هر کس از آن تبعیت نکند، مستبد، دیکتاتور، ظالم، سرکش یا تروریست است و حتماً دارد سلاح کشتار جمعی و بمب اتمی می سازد. پس باید سراغش رفت و ادبش کرد.

با شعار دمکراسی سراغ صدام حسین و قذافی رفتند و عراق و لیبی را دمکراتیزه کردند. سراغ مصر رفتند و از حمایت انور سادات دیکتاتور دست کشیدند و زیر بغل ارتش و ژنرال سیسی بمکرات را گرفتند و مصر را دمکراتیزه کردند و با همین شعار سراغ سوریه و هر کجای دنیا که به نظرشان دمکراسی کم آورده می‌روند تا کل جهان را دمکراتیزه کنند!

بنا به این شواهد و دلایل، اولین شرط‌هایی طبقه کارگر این است که به انقلابات با پسوند دمکراتیک، نارنجی، سبز، مرحله ای و غیره پایبند و معتقد نباشد. معتقد باشد که جهان امروز از زاویه منفعت طبقه کارگر و مردم زحمتکش به یک نوع و فقط یک نوع انقلاب نیاز دارد: انقلاب کارگری. انقلابی برای تغییر و تحول اساسی در اقتصاد، سیاست و فرهنگ جامعه. به معنای سلب قدرت از طبقه سرمایه دار و گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر. بجز این، انقلاب هیچ معنی دیگری ندارد. ولو هر روز صد تا انقلاب در این و آن گوشه دنیا اتفاق بیفتد.

- مانع دیگر بر سر راه طبقه کارگر و کمونیسم اش که انقلاب سوسیالیستی و کارگری را دور از

ویراژ پورشه‌ها و سرنوشت ...

نشانی دادن جایگاه و کارکرد واقعی هیاهوی "توسعه و گشایش اقتصادی" در صحنه سیاسی ایران، و بسیج طبقه‌ای که مظهر تمام عیار رهایی و آزادی است، برای ایفای نقش خود در واژگون کردن سرمایه داری، وظیفه همین امروز است. بنابراین تنها در کنار مبارزه این طبقه و بسط دلنه نفوذ آن، نیروی مادی برای لغو نظام کار مزدی و تحقق سوسیالیسم فراهم می‌شود. این انتخابی است که در مقابل کمونیست‌های طبقه کارگر در ایندوره قرار دارد.

ضمیمه؛ گوشه‌هایی از سخنرانی‌های مکتوب شده سخنرانان در سمینار مربوطه به علاوه دو پاراگراف از منابع دیگر

حسن مرتضوی: "رزا لوکزامبورگ جنبه‌ای از انباشت سرمایه را به مناسبات بین سرمایه‌داری و شیوه‌های غیرسرمایه‌داری تولید مربوط کرد که نمود خود را در صحنه‌ی بین‌المللی آشکار می‌سازد. ... رزا استدلال می‌کند که بنابراین محدودکردن انباشت اولیه به یک نقطه‌ی عهد دقیانوس یعنی پیشاتاریخ سرمایه‌داری اشتباه است. بنا به اثر لوکزامبورگ، تداوم انباشت اولیه عمدتاً در پیرامون، یعنی خارج از مناطقی که شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری غالب بود، انجام گرفت. رویه‌های استعماری و امپریالیستی در این امر تعیین‌کننده بودند. اما هنگامی که به زمان حال نزدیک‌تر می‌شویم، نقش پیرامون تغییر می‌کند (به‌ویژه با استعمارزدایی) و رویه‌های انباشت اولیه نه تنها در شکل تغییر و تکثر کرده است بلکه در مناطق مرکزی که سرمایه غالب است نیز برجسته شده است ... پس "چیزی مشابه با انباشت اولیه زنده است و درون پویای سرمایه‌داری معاصر جریان دارد... امروزه در بسیاری نقاط جهان می‌توان همین را گفت. این موضوع مسئله‌ی مهمی را پیش می‌کشد: کدام شکل از مبارزه‌ی طبقاتی

محمد مالجو: " باید دید اقلیت برخوردار می‌تواند نیروی کار ارزان و ظرفیت‌های محیط‌زیست نیز دسترسی دارد اکنون منابع اقتصادی خویش را به چه کانالی هدایت خواهد کرد؟ به کانال تولید خدمات و آنچه می‌توان سرمایه مولد نامید که تولیدکننده ارزش افزوده است؟ یا به کانال آن نوع فعالیت‌های اقتصادی که گرچه ممکن است برای کارگزاران آن سودآور باشد اما متضمن ایجاد ارزش افزوده نیست، یعنی سرمایه نامولد و فعالیت‌های سوداگرانه؟ مصادیق سرمایه نامولد در اقتصاد ایران بورس اوراق بهادار، بورس کالا، فرابورس، شبکه بانکی، بازار مستغلات، بازار

(خط تأکیدها همه جا از من است)

انقلاب و انقلابیگری ...

کارگران و سربازان و ارتش و خیل روشنفکران ملی- مذهبی داشت. هر اندازه دشمن خمینی و جمهوری اسلامی اش باشی اما سرنگونی شاه و سلطنت بدون این نیروهای سازمانیافته پشت جریان اسلامی خمینی و بدون نیروی میلیونی مردمی که به او دل بسته بودند و رهبریش را پذیرفته بودند، حداقل در آن دوره ممکن نبود.

این که انقلاب را ما کردیم ولی خمینی و دولتش شکستش دادند به نظر من تعریف غیرواقعی از انقلاب ۵۷ است. درست است که بخشی از چپ و بخش آگاهتر جامعه تصور دیگری و توقع دیگری از انقلاب داشتند و ضمن اینکه سرنگونی استبداد سلطنتی را می خواستند اما چشم به آزادی و رفاه هم در این انقلاب دوخته بودند. اما برای طرف مقابل یعنی جریان بورژوازی اسلامی به رهبری خمینی، حذف سلطنت از همان آغاز به معنای کسب قدرت توسط خودش بود نه هیچ نیرو و جریان دیگر: "من دولت تشکیل می دهم"، "من تودهن این دولت می زدم!" این اراده و تصمیم کسی است که کسب قدرت به او الهام نشده بود بلکه از همان آغاز به آن چشم داشت و پایه هایش را در زمین سفت جامعه ایران سازمان می داد. برخلاف کوهت بینان و جریانات پوپولیست و عقبمانده ی چپ و راست بورژوازی ایران، خمینی و دوستانش آخوندهایی نبودند که چیزی از نینامی فهمند و اقتصاد را مال خر می دانند. مگر تحمیل

ریاضت اقتصادی به مردم کشورهایی در اروپا بهمین معنا نیست؟ مگر به مردم نمی گویند به بخور و نمیر قانع باشید تا من سرمایه ام را نجات بدهم. خمینی هم به زبان خودش به مردم گفت قانع باشید و دندان روی جگر بگذارید تا من پایه های سیاسی حاکمیت را محکم کنم. این دو تا چه بهزین متمدنانه ی مرکل و اولاند و کامرون... و غیر متمدنانه ی خمینی هر دو یک هدف و معنی دارند.

درست است آمریکا و غرب، شاه را رفتنی می دانستند و نگذاشتند ارتش کودتا کند یا زیر بغل خمینی را گرفتند و کمکش کردند به ایران برگردد، اما بدون یک شبکه عظیم از فعالین سیاسی ملی و مذهبی بورژوازی در حوزه ها و مساجد و محلات و شهر و روستاها و حتی بخش بزرگی از جناح چپ خادم بورژوازی از جمله حزب توده و چریک های اکثریت و مجاهد و غیره که همه با هم قدرت بسیج توده ای و میلیونی داشتند، برگرداندن خمینی و قدرت گرفتن به این سانگی نبود یا اصلا غیر ممکن بود. نیروی انقلاب ۵۷ از پایین بود نه با توطئه از بالا و یا مسلح کردن یک جریان باند سیاهی برای کسب قدرت آنطوری که در عراق سوریه و لیبی امروز در جریان است.

بد نیست به نقش طبقه کارگر در انقلاب ۵۷ هم اشاره ای داشته باشم. طبقه کارگر مستقلا و با شعار و صف مستقل خود در انقلاب شرکت نکرد. درست است که بستن شیرهای نفت بروی افریقای جنوبی و به منظور مخالفت با آپارتاید، در تسریع پروسه پیروزی قیام تاثیر داشت. اما برخلاف نظریه کسانی که می گویند انقلاب ۵۷ خصلت کارگری داشت، این اقدام کارگران هدف و سیاسی مستقل از جریانات رهبری سراسری انقلاب که خمینی ان را نمایندگی می کرد، نداشت. طبقه کارگر بعنوان طبقه بدون حزب سیاسی کمونیستی اش نمی توانست مرز خود را با سیاستهای حاکم بر پروسه انقلاب بکشد. به همین دلیل دولت موقت اسلامی بعد از قیام به آسانی توانست کارگران را سر کار و در کارخانه ها نگه داشته و شوراهایشان را منحل کند.

نتیجتا باید پذیرفت که تدارک انقلاب و تصمیم به کسب قدرت دو فاکتور مهم و تعیین کننده است که جریانات به رهبری خمینی نه بعنوان گله ی آخوند ها، بلکه بخش ناراضی بورژوازی ایران، با اتکا به هر دو، پیروز شد. پیروزی انقلاب در واقع پیروزی کارگران و مردم علیرغم شرکتشان در انقلاب با هر نیت و هدفی، نبود. پیروزی بخشی از بورژوازی بر رهبری خمینی بود که در مبارزه علیه شاه هژمونی داشت. ما و بخش آگاه تر در بزیر کشیدن نظام سلطنتی شریک بودیم، اما در پیروزی آن و نتیجه ی قیام شریک نبودیم. چرا که "همانقدر پول خرج کرده بودیم، آش خوردیم." ←

اما برعکس در جناح بورژوازی چه درحاکمیت و چه در اپوزیسیون تدارک ضدانقلابی همیشه در دستور است. بورژوازی یک لحظه هم از آمادگی برای مقابله با احتمال قیام و شورش گرسنگان و انقلاب کارگری برای زیر و رو کردن نظام فقر و فلاکت و تحقیر و تبعیض، غافل نیست. در دنیای امروز بورژوازی بزرگ و کوچک تا مغز استخوان ضد انقلاب است. یک امر دایمی بورژوازی تدارک ضد انقلابی علیه انقلاب با رنگ و بوی کمونیسیم و کارگر است. هر کجا بویی از انقلاب و تغییر به مشام شان بخورد تعداد پلیس شان را زیاد کرده و به بودجه ارتش می افزایند و کمربندها را سفت می کنند. بورژوازی بین المللی برای جلوگیری و یا به انحراف و شکست کشانین انقلابات آزادیخواهانه و برابری طلبانه از همه امکانات مالی و جاسوسی و نظامی و الترناتیو سازی به نفع خود و بهر قیمت استفاده می کنند. بگنیزیم که تبلیغات ریاکارانه ی بورژوازی در مورد اینکه انقلاب خشونت است و دمکراسی و اعتدال و مذاکره و توافق راه حل است نیز، گوش فلک را کر کرده است. حتی این تبلیغات، چپ های دور از وطن واحساساتی و انساندوست و حیوان دوست و گیاه خوار را تحت تاثیر قرار داده و پذیرفته اند که انقلاب خشونت است و خشونت بد است!

بنابراین، سوال کلیدی اینجا است که اگر انقلاب کارگری برای طبقه کارگر آنقدر دور از دسترس و یا تا اطلاع ثانوی محتمل و ممکن نیست، چرا بورژوازی با این همه قدرت و ثروت سرسام آور و ظاهر شکست ناپذیرش اینقدر نگران انقلاب کارگری و کمونیسیم است! بورژوازی باور دارد و خود اذعان می کند که شبیح مارکس و شبیح کمونیسیم برفراز سر جوامع بشری امروز می چرخد! این واقعیت بی برو برگرد نشان می دهد که بورژوازی هشیار است و در تدارک ضدانقلابی اش اشتباه نمی کند. در عوض، طبقه کارگر و احزاب و جریانات چپ منتسب به طبقه کارگر در دستور قرار ندادن و مسلح نشدن به افق انقلاب کارگری اشتباه مهلکی می کنند.

با این مختصر نگاه به انقلابات و اگر انقلاب این دوره را انقلاب کارگری به معنی خلع قدرت از طبقه سرمایه دار و کسب قدرت توسط طبقه کارگر بفهیم، رجوع مجددی به انقلاب ۵۷ ایران کمک می کند تا رابطه طبقه ی کارگر، کمونیزم و چپ با انقلاب را بهتر ببینیم. در اینجا سخن با آن طیف و بخش جامعه است که هنوز گوشه چشمی به انقلاب دارند و بدرجه ای از اصلاحات و اعتدال بورژوازی فاصله می گیرند.

بیشتر گفتم، حتی از دیدگاه وفاداران به انقلاب، پدیده انقلاب و تغییر، آنقدر پیچیده و طولانی و دردناک است که باید بخاطرش یک نیم قرنی و شاید هم بیشتر صبر کرد و انتظار کشید تا "ته قی به توفی بخورد" و اتفاق بیفتد. گفته می شود آخر انقلاب که دست ما نیست باید اتفاقاتی بیفتد و شرایطش فراهم شود. باید خمینی ای بوده باشد و از قم به نجف و از نجف به پاریس مهاجرت کرده باشد و سر بزنگاه به ایران بیاید و انقلاب را رهبری کند و ما هم می رویم دخالت می کنیم. انقلابی که ما برایش آمادگی نداشتیم و منتظر آمادگی ما هم نمی شود را، میرویم شرکت می کنیم و پیروزی و شکستش هم دست ما نیست!

هنوز برای خیلی ها معلوم نیست انقلاب ۵۷ شکست خورد یا پیروز شد! یکی می گوید پیروز شد و دیگری می گوید، خیر، شکست خورد. مثلی عامیانه هست که می گوید، " هر قدر پول بدهی همانقدر آش می خوری." درست است که ما چهپا و مردم علی العموم برای پیروزی انقلاب خیلی زحمت کشیدیم و خسته شدیم و کشته دادیم، اما نیرو و جریانی که از همان ماه ها و روزهای قبل از قیام خیز برداشته بود تا قدرت را بگیرد و برای این کار ملزوماتش را هم داشت فراهم می کرد، معلوم بود که پیروز انقلاب است. و این جریان، بخش ناراضی بورژوازی و خرده بورژوازی ایران بود که پشت خمینی متحد شده و رهبرانشان را در بازار و میان مردم و حتی

مبارک و بشر و شیخ های عربستان و کویت و ...، باید انقلاب کرد. برای هر چیز ولو کوچک باید جنگید و انقلاب کرد. و این بهانه ای شده است تا حتی طرفداران انقلاب کارگری، تغییر این شرایط را پیش شرط انقلاب کارگری دانسته و انقلاب و رهایی طبقه کارگر را به مرحله ی بعد از انقلابات فوق حواله دهند. در حالیکه مساله برعکس است. مقابله با سیاهی های این دوره و هر گشایشی در سیاست و اقتصاد به نفع طبقه کارگر چه در کشورهای مهد دمکراسی و چه در دیکتاتوری های کشورهای دیگر، در گرو مبارزه طبقاتی کارگران برای رهایی و براندازی نظام تبعیض و ستم و استثمار و سرکوب بورژوازی در هر کشور و در هر لباسی است.

تلاش می کنند به بشر بقبولانند که دمکراسی الگوی خوب و نوع بهتر زندگی بشر است، که مذهب خوشخیم و بهتر داریم، حتی استبداد خوشخیم از نوع اصلاحات و اعتدال و سبز و نارنجی داریم و بهتر از دیکتاتوری عریان است و از این قبیل... پس باید تلاش کرد و مبارزه کرد و زندان رفت و کشته داد تا جامعه به این بهتر ها دست پیدا کند. یا به اعتباری میان بد و بدتر انتخاب کند، چرا که هنوز طبقه کارگر آماده نیست و شرایط برای انقلاب کارگری مهیا نشده است!

بحث بر سر این نیست که مبارزات آزادیخواهانه و رفاه طلبانه و مبارزه برای آزادی و اصلاحات سیاسی و اقتصادی تعطیل شوند و طبقه کارگر سو راست و مستقیم به انقلاب کارگری و سوسیالیستی می رسد و به این مبارزات نیازی نیست.

اگر یک انقلاب زنانه برای لغو حجاب، جمهوری اسلامی را سرنگون می کند، باید رفت و زد و انداخت. اما هنوز سوال اصلی سر جایش است. گیریم جمهوری اسلامی را انداختیم و لباس پوشیدن و موزیک شنیدن و رقصیدن ولو در خیابان ها زود شد، بورژوازی بین المللی باز یک ژنرال سیسی از نوع مصر یا سردار جعفری، موسوی، خاتمی یا شیرین عبادی با جایزه حقوق بشرش را در آستین دارد که با شعار اسلام خوش خیم و معتدل نوع خودشان حاکمیت جدید بورژوازی ایران را برپا کنند. فردای انقلاب، نظامی که قبلا بود سر جایش است. نظامی که کارگر در آن کماکان برده است، زن در آن درجه دوم است، فقر و تبعیض و نابرابری موج می زند، ارتش و پلیس و جاسوس و چماق بر بالای سر مردم است، خلاصه چرخ جامعه بر همان پاشنه قبل از انقلاب می چرخد... تمام چیزی که عاید ما شده در بهترین حالت و فعلا و تا اطلاع ثانوی، لغو پوشش اجباری است! و این هم قابل باز پس گیری است. و این سناریوی ست که در همین دهه های زمان ما در ایران و مصر اتفاق افتاد...

این ها سناریوهای متنوع دنیای امروز و موانع بر سر راه طبقه کارگر و افق انقلاب کارگری و سوسیالیستی اش هستند. همه اینها ضرورت، اهمیت و فوریت انقلاب کارگران را کم رنگ کرده و اساسا این امر را از دستور و وظیفه ی فوری طبقه کارگر تا اطلاع ثانوی خارج می کند. در نتیجه، طبقه کارگر به تدارک انقلاب خود نیاز ندارد. وقتی انقلاب کارگری در دسترس و در دستور نیست، پس کار دیگری باید کرد. وقتی به قدرت رسیدن طبقه کارگر در دستور و حتی در چشم انداز نیست، پس طبقه کارگر به حزب هم نیاز ندارد و کارگران هم جزیی از شهروندان یک جامعه و بخشی از مردم اند که چند نسلی باید اعتصاب کند و اعتراض کند و تظاهرات کند و امضا جمع کند و تومار بنویسد و زندان برود و اخراج شود و بیکار گردد و خانواده هایش متلاشی و تباه شوند، به فقر و گدایی و تن فروشی کنار خیابان پرتاب شوند تا شاید زمانی "ته قی به توفی بخورد" و گشایشی حاصل شود. آنهم گشایشی در نتیجه الطاف و مرحمت بخشی و جناحی از بورژوازی که خوشخیم تر و اصلاحاتی و اعتدالگرا در مقابل محافظه کار و اصولگرا است!! و این می شود فلسفه زندگی نسل هایی از کارگران و زحمتکشان. زندگی سیاهی که پایانی برای آن منصور نیست.

دسترس و حتی نالازم نشان می دهد این است که می گویند انقلاب کارگری و کمونیسیم تجربه شده و شکست خورده است. و دمکراسی و اقتصاد بازر، با تجربه بیش از نیم قرن خود، پیروز و الگوی بشر جهان امروز تا بی نهایت است!

اما شکست شوروی و بلوک شرق بعنوان شکست کمونیسیم و پیروزی دمکراسی و بازار آزاد، ادعایی است که با فلاکت ها و شواهد حتی از زبان خود بورژوازی، تاریخ مصرفش تمام شده است. کدام پیروزی؟ ورشکستگی مکرر اقتصاد بورژوازی و بانک هایش؟ سیاست ریاضت اقتصادی و تحمیل بیکاری و فقر به کارگران و مردم یونان و اسپانیا و ایتالیا و فرانسه؟ کدام پیروزی؟ پیروزی دمکراسی در افغانستان، عراق، لیبی، سوریه و...؟ سازمان دادن فرزندان دمکراسی به نام القاعده در افغانستان و بوکوحرام و دولت اسلامی در عراق و سوریه و جبهه النصره و ارتش آزاد سوریه؟ کدام پیروزی؟

طبق یک امار رسمی ۴۰ در صد مردم برلین شرقی حسرت دوره قبل از فروپاشی دیوار برلین و پیروزی بازار آزاد را دارند. موقعیت کارگران و زنان در افغانستان دوره قبل را مقایسه کنید با وضعیت امروز حاکمیت کرزای و جانشینانش که فرزندان خلف دمکراسی آمریکا و غرب اند! امروز دیگر خبری از عربده کشی بورژوازی غرب و اعلام پیروزی بازار آزاد و دمکراسی بر سرمایه داری دولتی بلوک شرق به نام کمونیسیم، نیست.

- **موانع دیگری** که بر سر راه طبقه کارگر و کمونیسیم اش برای رهایی قرار دارد، گم شدن افق انقلاب کارگری و کمونیسیتی در گرداب اوضاع سیاهی است که بورژوازی جهانی از متمدن و غیر متمدن و از ملی و مذهبی و قومی تا سکولارش به جامعه بشری امروز تحمیل کرده است.

دنیا را آنقدر سیاه کرده اند و انقلاب را آنقدر زشت و خشونت بار به تصویر کشیده اند و کاری کرده اند که میلیون ها میلیون انسان در کشورهای مهد تمدن و دمکراسی از هر چه انقلاب است هراسان شده و به همین که هست قانع باشند. انقلاب را چنان بدنام و ترسناک کرده اند که مردم این بخش از دنیا دست به کلاه خود بگیرد و خدارا شکر کند و به وضع موجود قانع باشد تا نکند جنگ و تور و وحشیگری که به نام انقلاب به خورد مردم داده اند دامنشان را بگیرد. پس همین که هست بهتر است.

دنیا را اینقدر سیاه کرده اند که مردم انقلاب کرده به حکومت نوع ژنرال سیسی هم راضی باشند. چرا که در دنیای امروز سناریوهای خطرناک تری پیشروی ما است. برای بورژوازی که انقلابات دمکراتیکش را کرده و به سرانجام رسانده و دمکراسی و اقتصاد بازار آزاد و حاکمیت بانک ها و بانکدارها و سرمایه داران بطور دمکراتیک برقرار شده و رابطه کار و سرمایه هم بر اساس کار ارزان و کارگر خاموش هم بطور دمکراتیک سازمان یافته است و...، هر تحولی و یا انقلابی در جهان امروز خارج از چهارچوب دمکراسی خود، بی معنی و غیر قابل تصور و تحمل است. اگر احساس شود که تحول و یا انقلاب در یک کشور معین هدف دیگری جز این را در دستور دارد سراغش می روند و با مسلح کردن اقوام و قباایل و مذاهب و نیروهای باند سیاه، به آن خون می پاشند و شیرازه جامعه را چنان می گسلند که تا نسل ها بعد مردم هوس انقلاب نکنند. اتفاقی که این سل ها در خاورمیانه افتاده است.

- **موانع و موضوع دیگری** که طبقه کارگر و مردم زحمتکش در کشورهایی چون ایران و دیگر نظام های استبدادی و مذهبی با آن روبرو هستند این است که، در چنین سیستم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی که به جامعه تحمیل شده است، انسان برای لغوجحباب اجباری و آزادی پوشش باید انقلاب کند! برای گوش دادن به موسیقی و آواز خواندن و رقصیدن باید انقلاب کند و رژیم را ببندازد. برای پایان دادن به حاکمیت چند دهه ی حسنی

انقلاب و انقلابیگری ...

مردم بجای خود که، تقصیری ندارند و فکر می کردند خمینی بیاید عدالت اجتماعی برقرار می شود. اما کل چپ، منهای بخش بسیار محدودی، چه در میان طبقه کارگر و چه در تشکلهایی از طیف حزب توده و چریک و خط ۳ و خط ۵ و دیگر فرقه های در حاشیه جامعه، در انقلاب ضد سلطنتی و به اصطلاح ضد امپریالیستی، مرز محسوسی با جریان خمینی نداشت. بخش بزرگی از این چپ حتی برای قدرت گرفتن جریان خمینی و دولتش سنگ تمام و از جان و مال مایه گذاشتند. چرا که برای این بخش بزرگ چپ هم، سرنگونی شاه و قدرت گیری خمینی، پیروزی انقلاب ۵۷ بود. چپ چیز دیگری و بیشتری نمی خواست.

این اتفاقی بود که در سال ۵۷ در ایران افتاد. بهمین دلیل است که بقایای همان چپ از سر دلخوری از جریان خمینی امروز هم، گاهی سرنگونی طلب می شود و گاهی نیست. با توجه به این سوابق و تاریخ چپ ایران از انقلاب ۵۷ تا کنون، بین جریانات چپ و راست رانده شده و در حاشیه، تفاوت چندانی نیست. همه این ها از منتهی الیه چپ تا منتهی الیه راست، گاهی سرنگونی طلب می شود و گاهی نیست. بستگی به این دارد که باد از کدام طرف می وزد. اگر از طرف جناح احمدی نژاد است اخم های چپ و راست اپوزیسیون تو هم می رود و اگر جناح اصلاحت و اعتدال گوشه لحاف قدرت را بگیرند، آشتی برقرار می شود و کسی با کسی کشتی نمی گیرد!

این سرنوشت کل جریاناتی است که در انقلاب ۵۷ با ضدیت با سلطنت و شاه، بعنوان سگ زنجیری امپریالیسم امریکا شرکت کرده بود و نه تنها خود تصمیم و برنامه و نقشه ای برای کسب قدرت نداشت بلکه در قدرت گیری جناح مسلط که جریان اسلامی خمینی بود سنگ تمام گذاشته بود. با این هدف و سیاست و رضایت دادن به تبدیل شدن به سیاهی لشکر جریان مسلط و بی ارادگی و بی تصمیمی محض برای گرفتن قدرت و یا حتی مدعی شدن در شریک شدن در قدرت، آیا بخش چپ جامعه و سازمانهایش سرنوشت بهتری جز این که هست را می توانست داشته باشد. خیر!

با این سابقه و ماهیت و خصوصیت چپ در ایران چه در صفوف طبقه کارگر و بخشهای غیرکارگری و در میان جوانان و زنان و چه بیرون از آن و در تبعید و زندان و غیره، جز استقبال فصلی از انقلابات تاریخی و یارفتن با باد و موج انقلابات این دوره و یا در انتظار آن شستن و موعظه کردن، انتظاری نباید داشت.

در یک کلام، از دیدگاه این چپ، انقلاب خود اتفاق می افتد و باید منتظرش بود که ۵۰ سال یک بار اتفاق بیفتد و ماهیت و محتوا و اهداف انقلابت این دوره هم، دمکراتیک است و تامین درجه ای از آزادی و شاید تامین رفاهباتی که آنهم چند ده سالی دیگر باید طول بکشد تا متحقق شود. الگو و آرزوی این چپ هم، بهشت کشورهای غربی است که تازه رسیدن به آن هم برعهده بورژوازی خودی است که سرمایه اش رشد کند و توسعه یابد و ظرفیت تحمل درجه ای از آزادی های سیاسی را داشته باشد. جناح چپ جامعه ما همچنان سرمایه داری را به پیشرفته و عقبمانده، صنعتی و غیر صنعتی و توسعه یافته و توسعه نیافته...، تقسیم می کند تا وظایف انقلاب دمکراتیکش را با همکاری بورژوازی ناراضی و چه بسا تحت رهبری آن که وظیفه اش توسعه اقتصادی و سیاسی مملکت است، گوشزد نماید!

بنا بر این توقع تدارک و به استقبال انقلاب کارگری و سوسیالیستی رفتن و حتی اعتقاد به آن از این چپ بشدت بی معنی است. توقع این که این بخش بظاهر آگاه جامعه در تدارک فراهم کردن ملزومات انقلاب کارگری باشد بشدت بیهوده و نامربوط است.

بعنوان کارگر کمونیست و کمونیستهای متعلق به طبقه کارگر، میتوان در دریای مارکسیسم و حقیقت شناسی و جامعه شناسی و سیاستهای متنوع شنا کرد و متأثر شد و یا مخالف و موافق بود. اما سرانجام انسان در مقابل این سوال قرار میگیردکه بالاخره چه؟ کجای این دنیا ایستاده ای؟ به کجا میروی ؟ میخواهی چکار کنی؟ مارکس جواب این سوالات را در یک کلام داده است که تفسیر جهان کافی نیست، باید آن را تغییر داد. سرانجام در مقابل این سوال که بالاخره چه؟ جواب داد که، **باید قدرت را گرفت!** با هر اندازه نیرو و با اقلیتی و هر جا که امکان داشت باید قدرت را از بورژوازی باز پس گرفت. در جواب مخالفین و ناپاوران گفت اگر رژیمهایی را که به روشهای دمکراتیک سر کار آمده اند را نشود با اقلیتی انداخت، رژیم های دیکتاتوری را اگر با چند نفر هم بشود باید به زیر کشید.

شفافترین سیاستها و ایده ها، بالاترین انساندوستی ها، بیشترین فداکاریها اگر نتیجه اش به تغییر چیزی و ایجاد دنیایی منجر نشود که این ایده هاو سیاستها و انسانیتها در آن تحقق یابند و زندگی بهتر و رفاه و خوشبختی و برابری ایجاد نکند، تنهاایده های درستی اند. تحقق ایده ها و آرمان ها و آرزوها جز از طریق انقلابیگری و کسب قدرت سیاسی ممکن نیست.

اگر در چشمان هر کارگر کمونیست یک انسان انقلابی دیده شود که میخواد آرمانها و سیاستهای انسانی و برابری طلبانه اش متحقق شود، همین و امروز و برای همین نسل متحقق شود و بگذار نسلهای آینده خود تاریخشان را بسازند، آنوقت می توان مطمئن بود که افق انقلاب کارگری نه یک ایده و آرزو بلکه امری عملی و قابل حصول و پراتیک شدنی است.

آنوقت معنای دخالت طبقه کارگر با فعالین آگاه و رهبرانش در همه مسایل جامعه از آزادیهای سیاسی، برابری زن و مرد، خلاصی فرهنگی جوانان، حقوق کودک، لغو اعدام و صدها مساله مهم دیگر معنی دارد و در مکان واقعی خود در پروسه مبارزه طبقاتی کارگران علیه سرمایه داران و برای حذف آن قرار می گیرد. برای کارگر کمونیست و بخش آگاه طبقه کارگر مبارزه برای هر مطالبه سیاسی و رفاهی و آزادیخواهانه و انساندوستانه، حلقه ای از حلقه های مبارزه برای اعاده قدرت از سرمایه داران به صاحبان اصلی جامعه، - طبقه کارگر و مردم زحمتکش- است.

کارگران کمونیست برای تحقق ایده ها و آرمان ها و سیاستهای کارگری و کمونیستی، آزادیخواهانه و برابری طلبانه و رفاه طلبانه و ...، به حزب کمونیستی کارگری مثل نان شب نیازمند است. بدون چنین حزبی، کسب قدرت ممکن نیست. غیر ممکن است. اگر مدعی قدرت هستی باید حزب قدرت سیاسی را سازمان داده باشی.

راست ها و بورژوازی در رابطه با خواست و اراده و تصمیم ما برای کسب قدرت ابهامی ندارد. چون کار بورژوازی همین است. کسب قدرت در سر لوحه همه کارها و سیاستهایش است. فلسفه زندگیشان است. مگر میشود بورژوا بود و بورژوا ماند اما قدرت را نداشت و دولت را نداشت و قانون و پارلمان و پلیس و ارتش را نداشت! بنابر این، کسب قدرت برای بورژوازی از بدیهیات کار و زندگیشان است. اما وقتی نوبت به کارگر و کمونیستها و حزب کمونیستی کارگرایش میرسد، هزار دلیل و بهانه به میان میآید که نمیشود و زود است و آوانتوریسم است، پس پیوند با کارگر چه شد و یا در یک کشور نمیشود و ...

از زاویه دیگر هم به کسب قدرت سیاسی از جانب حزب کمونیستی کارگری، انتقاد و ناپاوری هست. میگویند پس تکلیف اکثریت و مساله دمکراسی و انتخابات و غیره چه میشود؟ شما که میخواهید با اقلیتی قدرت را بگیرید این پایمال کردن حقوق اکثریت است. این دیکتاتوری است و از این حرفها. اما همزمان برای این بخش، دیکتاتوری بورژوازی تحت نام دمکراسی و انتخابات و پارلمان بورژوایی تقدیس میشود.

اما یک حزب سیاسی و کمونیستی که بتواند با هر اندازه نیرو بورژوازی را به زیر بکشد، شانس انسانی و فرصت انتخابی آگاهانه را هم به اکثریت جامعه میدهد. انتخاب نه به معنای اعطای حق رای به مردم، یا انتخاب نمایندگان برای چند سال که ربطی به کار و منافع و زندگیش ندارد. انتخاب به معنای دخالت مستقیم خود در سرنوشت خویش. یعنی اداره امور اقتصادی و اجتماعی و سیاسی جامعه با دستان خود و بلاواسطه این و آن دولت و پارلمان و غیره، از طریق نمایندگان مجامع عمومی و شوراهایش که دائما قابل عزل و نصب اند.

حزب کمونیستی کارگران، مسلح به سیاستها و نقشه کمونیستی، ابزار قدرت گیری طبقه کارگر است. حزب قدرت سیاسی است نه حزب دایما در اپوزیسیون و تو سری خور و یا حزبی برای تبلیغ و ترویج و آگاهگری صرف و یا حزبی جنیور و کوچک و کم توقع و چشم به دست برادر بزرگها و یا حزبی منتظر بورژوازی و دولتهایش تا کی او را به بازی میگیرند یا سرکوبش میکنند و به حاشیه جامعه و به زیرزمینها و کار مخفی سوقش میدهد.

رهایی طبقه کارگر، رهایی زن و جوان و کودک و پیر و برقراری جامعه ای آزاد و برابر بدون قدرت گیری حزب کمونیستی کارگری که همه این محرومان جامعه به آن چشم دوخته و امید بسته اند، ممکن نیست. هر تغییری و هر انقلابی هر چند توده ای و میلیونی هم بدون کسب قدرت از جانب حزب سیاسی کمونیستی طبقه کارگر و نماینده ورهبر آرزوها و خواستهای توده وسیع زحمتکشان، الزامآخیری به انسان و جامعه نمیرساند، ولو تغییرات مقطعی بوجودآورده و رژیمهایی را هم تغییر داده باشد.

این افقی است که حتی یک لحظه هم برای کمونیستها و کارگران آگاه و سوسیالیست و رهبران جنبش آزادیخواهی و برابری طلبی قابل صرفنظر کردن و یا غافل ماندن از آن و یا فراموش کردن نیست. این قطب نما و الگوی طبقه کارگر و کمونیسم معاصر است. قطب نمایی برای اقدام. اقدام عاجل و بدون اتلاف وقت. سرخورنگن از انقلابات بورژوایی و یا نشستگان به انتظار انقلاب احتمالی...، انقلابی نیستند. انقلاب به تدارک، به سازماندهی قدرت طبقه کارگر که بدوا حزب سیاسی کمونیستی اش است و به انقلابیونی که تعجیل دارند نیاز دارد. بدون اینها نباید منتظر هیچ تغییر و تحولی برای رهایی طبقه کارگر و زحمتکشان بود.

اسفند ۹۳ (مارس ۲۰۵)

آزادی و برابری

جامعه باید آزادی انسان را تضمین کند. آزادی به معنی آزادی از سرکوب و افتناق سیاسی، آزادی از اجبار و

انقیاد اقتصادی، آزادی از اسارت فکری، آزادی در تجربه ابعاد مختلف زندگی انسانی، آزادی در شکوفائی

خلاقیت‌های بشری و آزادی در تجربه ابعاد عظیم عواطف انسانی.

جامعه باید تضمین کننده برابری انسانها باشد. برابری نه فقط به معنی برابری در مقابل قانون بلکه برابری

در برفورداری از امکانات و نعمات مادی و معنوی جامعه. برابری در حرمت و ارزش همه انسانها در پیشگاه

جامعه.

از مقدمه بیانیه حقوق جهانشمول انسان – مصوب حزب حکمتیست

گارد آزادی

"ضرورت دفاع از امنیت و آزادی مردم در جریان سرنگونی

جمهوری اسلامی"

کوروش مدرسی

مقدمه از مظفر محمدی

بحث " گارد آزادی را کوروش مدرسی در یک قرار پیشنهادی به پلنوم سوم کمیته مرکزی حزب حکمتیست وقت پیشنهاد کرد. او متعاقباً بحثی را در معرفی قرار گارد تحت عنوان "ضرورت دفاع از امنیت و آزادی مردم در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی" در همان پلنوم مطرح نمود.

این بحث را مجدداً برای آگاهی بیشتر به سیاست گارد آزادی و تفاوت آن با دیگر اشکال و سنت نیروهای مبارزه مسلحانه به اطلاع می‌رسانیم و انتشار و معرفی آن را به همه علاقمندان این بحث توصیه می‌کنیم.

در اینجا لازم است اشاره کنیم که بحث گارد آزادی در پاییز ۱۳۸۴ (اکتبر ۲۰۰۵) مطرح شد و از آن زمان تا حال یک دهه می‌گذرد. در این مدت اتفاقات جدیدی در منطقه رخ داده است که هر کدام تأکیدی بر ضرورت سیاست و سازماندهی گارد آزادی است. از انقلابات تحت عنوان بهار عربی و نتایج این تحولات تا تشدید سناریوی سیاه در عراق، تکرار این سناریو در کشورهای لیبی و سوریه و تحریکات بیشتر جریان‌های لیبی و عراق و از آنجمله عروج داعش (دولت اسلامی) در عراق و سوریه را شاهد هستیم. بعلاوه با وجود کم شدن تهدیدات نظامی امریکا و اسرائیل علیه جمهوری اسلامی و علیرغم دوره نسبتاً طولانی مذاکره بر سر مساله اتمی ایران، اما هنوز دعوای بر سر این مساله و مسایل جانبی دیگر خاتمه نیافته و بقول سران دولت های امریکا و متحدینش علاوه بر تحریم اقتصادی، همه گزینه‌ها که شامل تهدید و حمله نظامی است، سر میز قرار دارد.

بر متن تحولات دنیای امروز و بویژه خاورمیانه از جمله عراق، سوریه، لیبی، یمن، بحرین که اغلب کشورهای همسایه ایران هستند، باید دخالت‌های جمهوری اسلامی و سازمان‌های مسلح اسلامی وابسته به این رژیم مثل حزب الله در لبنان و دستجات میلیشایی مسلح شیعی تحت فرمان جمهوری اسلامی در عراق و کشورهای حاشیه خلیج ...، تحریکات ارتجاعی قومی و مذهبی (سلفی) در داخل ایران را باید اضافه کرد.

بعلاوه فضای پلیسی و نظامی و دخالت نیروهای باند سیاهی بسیج و لباس شخصی‌ها و منکرات و دیگر نهادهای مسلح و غیر مسلح در داخل ایران در زندگی روزمره مردم، سرکوب طبقه کارگر و هرگونه مبارزات سیاسی و اجتماعی برای دفاع از دستمزدها و آزادیهای سیاسی و حقوق انسانی و علیه تبعیض جنسی و آزار به بهانه‌های مختلف... همه و همه ایجاد سدی در برابر این وضعیت را به ضرورت غیر قابل انکار کارگران و مردم زحمتکش تبدیل کرده است. گارد آزادی یکی از راه‌های دفاع از آزادی و امنیت در شرایط کنونی و آتی اوضاع سیاسی ایران است.

ما بارها در مورد این که گارد آزادی چه هست و چه نیست صحبت کرده ایم. گفتیم گارد هسته‌های مخفی چریک، پیشمرگ و گریلای کوه و یا تیم‌های شعارنویس بر در و دیوار نیست. با وجود این آگاه کردن مکرر مردم به این راه حل انسانی و آزادیخواهانه یک وظیفه دایمی ما است.



با این مقدمه توجهتان را به بحث کوروش مدرسی در باره گارد آزادی چیست؟ تفاوت‌های آن با سنت‌های دیگر کدام است و از کجا باید شروع کرد...، جلب می‌کنم.

اسفند ۹۳ (فوریه ۲۰۱۵)

"ضرورت دفاع از امنیت و آزادی مردم در جریان سرنگونی جمهوری اسلامی"

بحث پیرامون قرار پیشنهادی به پلنوم سوم کمیته مرکزی

فهرست

[دور اول: معرفی قرار](#)

[الف - جنبه سراسری گارد آزادی](#)

[ب - جنبه خاص گارد آزادی در کردستان](#)

[پ - رابطه با حزب](#)

[دور دوم: در رابطه با اصلاحیه‌ها و سوالات](#)

[بحث گارد آزادی را از کجا باید شروع کرد؟](#)

[اپوزیسیون مسلح و هویت قومی مذهبی](#)

دور اول: معرفی قرار

با توجه به بحث مفصلی که در مورد اوضاع سیاسی ایران و اولویتهای حزب داشتیم، قرار پیشنهادی در مورد گارد آزادی را مختصر معرفی میکنم. بعداً اگر لازم شد در نوبت دوم توضیحات بیشتری خواهم داد.

ایده گارد آزادی یک جنبه "قدیمی" دارد که ما با آن آشنا هستیم و خیرگی کامل در انجام آن داریم و یک جنبه جدید که باید به آن توجه کنیم.

جنبه جدید مسئله خصلت سراسری گارد آزادی است که ابتدا در این مورد صحبت خواهم کرد و جنبه قدیمی تر آن به اهمیت پتانسیل نظامی ما در کردستان بر میگردد که بعداً به آن میپردازم.

الف - جنبه سراسری گارد آزادی

خاصیت عمومی گارد آزادی، چه در تهران و چه در مشهد یا سنجندج به این وظیفه حیاتی بر میگردد که تضمین کند که در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی و بعد از آن امنیت سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم بدست دار و دسته‌های قومی، اسلامی، یا گانگسترهای سیاسی گرو گرفته

نمیشود. بنیادهای زندگی مدنی در جامعه از هم پاشیده نمیشود. ایران عراقیزه نمیشود. گارد آزادی باید پایه و عنصر قدرت لازم را فراهم کند.

اما این همه قضیه نیست. رابطه میان احزاب سیاسی هم در کردستان بعد نظامی پیدا کرده است. یک حزب کمونیستی بطور دائم در خطر هجوم و تعرض نیروی مسلح احزاب ناسیونالیست است. در غیاب قدرت دفاع از خود، هیچ حزب سیاسی ای در کردستان شانس ندارد. نه به لحاظ عملی شانس دارد و نه در ابعاد اجتماعی این شانس را دارد که اعتماد مردم را کسب میکند.

رابطه میان مردم با جمهوری اسلامی، احزاب اپوزیسیون با دولت و میان خود احزاب اپوزیسیون، مستقل از خواست ما و راستش علیرغم خواست ما، بعد نظامی پیدا کرده است. کشتار فعالین سازمان پیکار توسط حزب دمکرات، حملات متعدد و مکرر نظامی حزب دمکرات به

کومه‌له در طول سالهای فعالیت ما، رابطه اتحادیه میهنی و حزب دمکرات کردستان عراق، حملات اتحادیه میهنی به حزب کمونیست کارگری عراق، جنگ پ ک ک با اتحادیه میهنی و جریان بارزانی تنها گوشه‌هایی از این واقعیت است. امنیت مردم به کرات، همزمان مورد حمله نیروهای مسلح رژیم و نیروهای مسلح احزاب ناسیونالیست قرار گرفته است.

فعالیت گارد آزادی در این بُعد، چه در کردستان و چه در خارج کردستان، معطوف به عملیات نظامی نیست، وجود و حضور گارد آزادی در یک محله، در یک شهر، در مدرسه یا دانشگاه و یا کارخانه ناظر بر وجود فعل و انفعالات خاصی است. این فعل و انفعالات عبارت از هشجاری نسبت به خطر سناریو سیاه و ضرورت تضمین امنیت مردم است.

گارد آزادی ضامن دفاع از امنیت مردم و دفاع از آزادی فعالیت سیاسی حزب و پس زدن هر تعرض نیروهای ناسیونالیست به مردم، به طبقه کارگر و یا به حزب ما هم هست. کسی نباید بتواند در مقابل ما و در مقابل آزادی فعالیت سیاسی دست به اسلحه ببرد. گارد آزادی ضامن این تعهد و ابزار پشتیبان کردن اینهاست.

بارها توضیح داده ایم که وقتی صحبت از کنترل میکنیم منظورمان برقراری پست بازرسی یا کنترل پلیسی نیست. منظور احاطه فکری، ارزشی و سیاسی بر فضای محل، تأثیرگذاری بر آن، بالا بردن هشجاری مردم و تأمین قابلیت عملی ممانعت از دارودسته‌های اسلامی، قومی و گانگسترهای سیاسی برای تحمیل خود بر مردم، زورگویی و تعدی به امنیت مردم است.

منظور تأمین یک فضای آزادیخواهانه و انسانی در محل فعالیت است. واحد گارد آزادی بخش لایتنج‌های فعالیت حزب در محل است. اهرم و ابزار قدرت فعالیت کمونیستی و زندگی و فعالیت آزادیخواهانه در محل است. منظور این است که گارد آزادی برای خود وظیفه حفاظت و حراست مردم و بنیادهای زندگی مدنی را در قبال جریان‌ت باند سیاهی قائل است. این خاصیت هم در سراسر ایران صادق است. در نتیجه گارد آزادی و واحد‌های آن باید قدرتمند شوند باید رشد کنند و زیاد شوند و مهمتر از همه اینکه باید حواس‌شان بشود و این وظیفه را برای خود قائل باشند.

در کردستان سرنگونی جمهوری اسلامی، و حتی تضعیف کنترل دولت بر این منطقه در نتیجه اعتراضات توده‌ای مردم، بطور قطع منجر به سرازیر شدن نیروهای مسلح احزاب ناسیونالیست به دور شهرها و بعد به داخل شهرها خواهد شد. این روند قطعی است.

بطور قطع تکلیف جمهوری اسلامی در کردستان را مخلوطی از نیروی اعتراض توده‌ای مردم و نیروی مسلح احزاب سیاسی تعیین خواهد کرد. سیاست در کردستان هر دو این عناصر یعنی اعتراض توده‌ای و نیروی مسلح احزاب سیاسی اپوزیسیون را در خود دارد.

واحد‌های گارد آزادی باید این کار را به هر درجه‌ای که میتوانند انجام دهند. به این معنی گارد آزادی تنها هسته‌ها یا واحدهای نظامی مسلح نیست. یک نیروی سیاسی - نظامی است که عمیقاً در زندگی و رگ و ریشه محل فعالیت خود حضور دارد. همانطور که اشاره شد این نیرو پخشیشاز فعل و انفعالات حزب در هر محل است. کل وظیفه کنترل محله به حزب برمیگردد و گارد آزادی ابزار مهم آن است که بنا به موقعیت میتواند قبل یا بعد از بقیه اعضا و جوارح حزب در یک جا سازمان پیدا کند.

ب - جنبه خاص گارد آزادی در کردستان

آنجا که به کردستان بر میگردد، گارد آزادی علاوه بر این وظیفه، نقش مهم دیگری را بر عهده دارد که ما از قبل همیشه بر آن تأکید داشته‌ایم و بیشتر با آن آشنا هستیم.

در کردستان رابطه میان مردم با جمهوری اسلامی بعد نظامی پیدا کرده است. هر تحرک سراسری و همگانی مردم کردستان در مقابل جمهوری اسلامی بدون بر و برگرد از هر دو طرف بعد نظامی پیدا میکند. این واقعیت در آرایش احزاب سیاسی در کردستان منعکس است. خود ما سابقه چندین سال مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی را داریم. هنوز با نیروی نفوذ توده‌ای و قدرت اسلحه‌مان میتوانیم امنیت فعالیت مان در کردستان را حفظ

خواست بیرون رفتن قوای مسلح جمهوری اسلامی از شهرها و یا از کردستان به سرعت میتواند توده گیر شود و بعد نظامی پیدا میکند. این موقعیتی است که در خارج کردستان وجود ندارد. این رابطه تاریخ دارد و آتشفشانی است که دیر یا زود فوران خواهد کرد.

ما باید برای این وضع آماده باشیم. در کردستان گارد آزادی، در تمایز از سایر نقاط ایران، وظیفه ویژه و نظامی بر عهده دارد که از گشت‌های سیاسی - نظامی، تا کنترل موقتی محل و از حفاظت تحرک علنی رهبران حزب در میان مردم تا تحرک دسته‌های سازمانده و از حفاظت از فعالیت‌ها، نهاد‌ها، امکان حزبی و توده‌ای تا ایجاد واحدهای منظم بزرگتر و متحرک، مانند گردان و تیپ و غیره را شامل میشود. این فعالیتی است که ما تا اینجا متخصص آن هستیم، این کار را کرده‌ایم و اینبار باید در ابعاد وسیع‌تر انجام دهیم.

در بحث قبل اشاره کردم گارد آزادی نیروی مبارزه مسلحانه سنت محاصره شهر از طریق روستا، هسته مسلح سنت چریکی و یا نیروی پیشمرگ سنت ناسیونالیسم کرد نیست. نیروی تلمنا جدیدی است با الگوها و استانداردهای خودمان، منطبق با زندگی و کار مردم شهر و بویژه طبقه کارگر و مردم زحمتکش. ما باید قدرت دفاع از

زنده باد انقلاب کارگری

گارد آزادی ...

خود در مقابل جمهوری اسلامی و در مقابل مزاحمت احزاب ناسیونالیست و دار و دسته های مذهبی و قومی و گانگسترهای سیاسی را داشته باشیم. با بالا رفتن تب و تاب اعتراض عمومی، نیروی مسلح حزب ما، گارد آزادی، باید از درون شیرها از درون جامعه، و نه از کوه و از پشت مرزها و اردوگاه ها، بجوشد، فوران کند، و قیل از هر نیروی دیگری امنیت مردم و جامعه را تضمین کند.

واقعیت این است که احزاب ناسیونالیست نیروی نظامی حرفه ای شان را در مرزها آماده نگاه داشته اند. از همه دولتها پول میگیرند، با همه دولتها، و با هم میسازند، و نیروی نظامی شان را در اردوگاههای مختلف در عراق آماده دارند.

با تغییر تناسب قوا میان مردم و جمهوری اسلامی اینها اولاً به سرعت نیروی شان را افزایش میدهند و در ثانی به سرعت وارد شهرها و روستاها میشوند، خود را به مردم تحمیل میکنند، عملاً دولت تشکیل میدهند. اولین کار آنها، تاریخ نشان داده است و با عقل سلیم هم میشود فهمید، تلاش برای قلع و قمع مخالفین، طبقه کارگر، آزادیخواهان و کمونیستها است. اگر خلاء قدرت در سایر بخشهای ایران، حتی موقتی، ممکن باشد، در کردستان چنین خلاء قدرت وجود نخواهد داشت. قدرت میان احزاب مسلح تقسیم میشود. به عراق نگاه کنید.

عرصه، سیاست و الگوی فعالیت ما امکان به وجود آوردن یک نیروی حرفه ای در مرزها را نمی دهد. پولش را نداریم، پرنسیب های مان لکن زندگی در شکاف میان دولتها و سازش با دولت عراق یا اتحادیه میهنی را نمیدهد. پولش را هم که داشته باشیم این عرصه و نوع کاری است که دولتها، بخصوص آمریکا، با سرازیر کردن پول و اسلحه تناسب قوا را در آن تغییر میدهند. این خوابیدن در مرز و سکونت در اردوگاه نمیتواند الگوی اصلی فعالیت ما باشد. اگر پول و امکانش را داشته باشیم باید از آن استفاده کنیم. اما شهرها کانون قدرت ما هستند. گارد آزادی و حزب ما باید تضمین کند که قبل از رسیدن هر نیروی مسلحی نیروی مسلح کمونیستها در ابعاد توده ای حضور دارد و امنیت و آزادی مردم را در مقابل جمهوری اسلامی و احزاب ناسیونالیست حفظ میکند.

ما نباید اجازه دهیم که قیام مردم در کردستان ایران به سرنوشت قیام مردم در کردستان عراق تبدیل شود و جامعه و مردم قربانی سیاستها و زور گوئی احزاب ناسیونالیست شود.

ما باید تضمین کنیم که وقتی که در کردستان نیروهای مسلح احزاب وارد میدان شدند، نیروی مسلح ما به مراتب وسیع تر و قوی تر از احزاب ناسیونالیست در صحنه حاضر است. این نیرو باید اساساً از محل کار و زندگی مردم بیرون بجوشد و قبل از اینکه کسی بخواهد خود را به مردم تحمیل کند کنترل اوضاع را بدست گرفته باشد.

پ - رابطه با حزب

در متن اولیه قرار می که تقدیم پلنوم کردم علاوه بر برنامه حزب، بیانیه حقوق جهانشمول انسان هم برای گارد آزادی مبنا قرار گرفته بود. رفیق مظفر محمدی به درست به این اختلاط ایراد گرفته بود و اصلاحیه ای پیشنهاد کرده بود که من مضمون آن را وارد قرار کرده ام. متن اولیه بند ۲ قرار این است:

"۲- گارد آزادی نیروی مسلح حزب کمونیست کارگری - حکمتیست است و بعنوان بازوی نظامی حزب در خدمت اهداف، آرمانها و برنامه این حزب سازمان مییابد. منشور این نیرو بیانیه حقوق جهانشمول انسان است. هدف فوری آن تضمین قدرت نظامی حزب و طبقه کارگر و مردم زحمتکش در دفاع از آزادی و امنیت سیاسی و اجتماعی خود و تضمین انجام مفاد منشور

سرنگونی در هر بعد ممکن است."

متن تصحیح شده به این شکل است:

"۲ - گارد آزادی نیروی مسلح حزب کمونیست کارگری - حکمتیست است و بعنوان بازوی نظامی حزب در خدمت اهداف، آرمانها و برنامه این حزب سازمان مییابد. هدف فوری این نیرو تضمین قدرت نظامی حزب، طبقه کارگر و مردم انقلابی برای دفاع از آزادی و امنیت سیاسی و اجتماعی در جامعه است."

اضافه کردن منشور سرنگونی یک تصویر غیر حزبی و "دمکراتیک" و رقیق شده ای از گارد آزادی میدهد که درست نیست. برای ما مهم است که این نیرو یک نیروی حزبی باشد، معیارها، ارزشها و سیاستها و اتوریته حزب را بپذیرد و جزئی انتگره از فعالیت حزب باشد. این نیرو نمیتواند و نباید کاری را انجام دهد که با ارزشها و آرمانها و سیاستهای حزب در تضاد است. هر کس که به گارد آزادی میپیوندد باید از همان اول بداند که به سازمانی پیوسته است که شعار محوری آن "کارگران جهان متحد شوید"، "اساس سوسیالیسم انسان است" و "آزادی، برابری، حکومت کارگری" و برنامه آن "یک دنیای بهتر" است. این هویت کمونیستی و حکمتیستی باید هویت داده آرمانی و برنامه ای این نیرو باشد.

قرار پیشنهادی همه جنبه های گارد آزادی را نمیپوشاند. این نیرو به اسناد دیگری احتیاج دارد که باید تهیه و تصویب شوند. این سند مبنای کل و فلسفه سازماندهی گارد آزادی و رابطه آن با مردم و با حزب را روشن میکند. مقررات و سیاستهای گارد آزادی در هر دوره در چارچوب نیازها و سیاستهای حزب و اوضاع جامعه تعریف میشود، به شرطی که همانطور که در این سند آمده است این مقررات و سیاستها با برنامه حزب و با اصول سازمانی ما نباید در تناقض قرار گیرد.

با این توضیحات از پلنوم میخواهم که این قرار را به تصویب برساند.

دور دوم: در رابطه با اصلاحیه ها و سوالات

رفقا مجدداً میخواستیم در دفاع از قرار در همین شکلی که هست صحبت کنیم.

بحث گارد آزادی را از کجا باید شروع کرد؟

رفقائی اصلاحیه هائی پیشنهاد کردند مبتنی بر اینکه جای بند ۴ و ۱ عوض شود یعنی: قرار گارد آزادی از بند کردستان و از تقابل آن با جمهوری اسلامی شروع شود. من با این اصلاحیه موافق نیستم.

تغییر جای بند ۴ با ۱ و شروع بحث از جمهوری اسلامی اختلاف در ارزیابی از اوضاع سیاسی و وظایف ما را میرساند. در نتیجه ضروری است که مجدداً در این باره بحث کنیم. نظر من در مورد اوضاع سیاسی ایران در دستور جلسه قبلی و در بحث انجمن مارکس حکمت در مورد "انقلاب ایران و وظایف کمونیستها" منعکس است که مبنای سند گارد آزادی هم هست .

به اعتقاد من خطر سناریو سیاه و پاشیدن بنیادهای زندگی مدنی در ایران امروز از هر زمان جدی تر شده است و حزب ما باید در ابعاد سراسری مقابل این خطر آرایش بگیرد و به آن پاسخ دهد.

اگر بحث را از کردستان شروع کنیم و فرمول همیشگی مان را بکار بگیریم آنوقت داریم بحث دیگری، و ارزیابی دیگری از اوضاع ایران را بطور ضمنی بدست میدهم که نادرست است.

با این جابجائی در بندها اعلام میکنیم که مثل کردستان در ابعاد سراسری هم رابطه مردم با جمهوری اسلامی بُعد یا شکل نظامی پیدا کرده است. من با این ارزیابی مخالفم. به نظرم واقعی نیست و خطرناک هم است.

اگر اوضاع ایران، یعنی رابطه مردم با رژیم و رابطه مردم با احزاب سیاسی را به کردستان شبیه کنید و یا چنین شبیه ای بدهید، بدین معنی است که

در بُعد سراسری، در ایران، مبارزه اشکال نظامی به خود گرفته است و باید هسته یا واحدهای مسلح را سازمان بدهیم. در این صورت بحث گلد آزادی روی سنت مبارزه مسلحانه چریک شهری یا مائوئیستی میافتد یا به نظر میرسد قیام در دستور است. با این تبیین، بدون اینکه خواسته باشید، به سیاست در بُعد سراسری شکل و رنگ مسلحانه میدهد.

به اعتقاد من در بُعد سراسری رابطه مردم با جمهوری اسلامی شکل نظامی پیدا نکرده است و قرار نیست امروز ما در سراسر ایران مبارزه مسلحانه علیه جمهوری اسلامی را شروع کنیم و قیام هم هنوز در دستور کار نیست. چنین ارزیابی ای از جنس فرمول های مجاهدین، چریک فدائی و سربداران است.

اما مهمتر از همه اینکه این برداشت میتواند فرمول جوانهائی در تهران باشد که از دو خرداد سرخورده اند و به این نتیجه میرسند که مبارزه سیاسی با جمهوری اسلامی فایده ندارد و باید به ترور و بمبگذاری روی آورد. این یک خطر جدی است. امروز خطر چرخیدن به فعالیت تروریستی از جانب پایه سرخورده دو خرداد کم نیست. درست با همان مکانیسم که مجاهدین از جمهوری اسلامی در سال ۶۰ سر خوردند و دست به اسلحه بردند. اینها هم میتوانند به خودشان بمب ببندند. اگر بحث گارد آزادی را از تضمین امنیت و آزادی مردم و دفاع در مقابل سناریو سیاه شروع نکنیم، سر از بحثهای مبارزه مسلحانه ای در می آوریم.

هم در بحثهای این دو روزه و هم قبلاً در بحثهای انجمن مارکس توضیح دادم که این خطر جدی است و مهمتر، راه مقابله با آن را نشان داده ایم که باید شروع به عملی کردن آن کرد. برای قرار می که در مقابل پلنوم هست نقطه عزیمت همین است.

قرار نیست ما وضعیت کردستان را به سراسر ایران تعمیم بدهیم. نیروی سیاسی و حزبی که در سطح سراسری به این وضعیت جواب ندهد شانس ایفای نقش مفیدی ندارد. نامشول است.

سوال این است که چگونه میتوان جلو تحقق سناریو سیاه و از هم پاشیدن بنیادهای زندگی مدنی را گرفت؟ پاسخ من این است که با قدرت و بازور میشود این کار را کرد. با اعتصاب کارگری و با تظاهرات که نمیشود به جنگ دارودسته های مسلح قومی و اسلامی یا گانگسترهای سیاسی رفت. با تظاهرات که نمیشود جلو بمبگذاری "استشهادیون" اسلامی و قومی را گرفت. کسی که میخواهد جلو این دارودسته ها را بگیرد باید قدرت داشته باشد مانع آنها شود، دفعشان کند، پشیمانشان کند، فلجشان کند.

ما باید با صراحت تمام بگوئیم که در مقابل ماجراجویی جریانات سناریو سیاهی با قدرت عمل خواهیم کرد. مردم هم باید همین دید را داشته باشند. کسی که به مردم این را نمیگوید و فقط میگوید قیام کنید انشاءالله بعد خوب میشود نامشول است دارد در دست نیروهای باند سیاهی عمل میکند.

ما باید این توقع و این خواست را در جامعه بوجود آوریم که طبقه کارگر و مردم انقلابی از همان اول جلو ماجراجویی، تروریسم و قلدری دارودسته های قومی و اسلامی و همینطور گانگسترهای سیاسی با نیرو بگیرند.

کسی که به خودش بمب میندند را نمیشود با اعتراض توده ای عقب نشاند. امروز در بغداد تظاهرات نمیشود چون هر ۲۰ نفری که جمع شوند مورد حمله خمپاره و بمب و آر پی جی هر دارودسته جنایتکاری قرار میگیرند. اعصاب کارگری و تظاهرات توده ای جواب سناریو سیاه نیست. کارگران و مردم هم جرات تظاهرات ندارند. اینها ابزارهای مبارزه در یک جامعه مدنی است. مدنیت مبنای کارکرد این چنین تاکتیکهائی است با کسی که از اساس مدنیت را میپاشاند و یا

این مدنیت برایش ارزش ندارد نمیشود مبارزه سیاسی کرد. بحث بر سر این است که ایران در آستانه یک سناریو سیاه قرار گرفته است نیروهای سناریو سیاه هم امروز تقریباً تمام بستر اصلی بورژوازی و مهمتر از همه آمریکا را شامل میشود. کل بستر اصلی اپوزیسیون بورژوائی فدرالیست قومی - مذهبی شده است. دارند روی عراقیزه کردن ایران سرمایه میگذارند. دیگر جمهوری اسلامی تنها مشکل مردم ایران نیست. بگذارید فردا آمریکا یا اسرائیل چند بمب به ایران بزنند آنوقت خواهیم دید که کمونیستها، طبقه کارگر و مردم انقلابی با چه فاجعه ای روبرو خواهند شد. دفاع طبقه کارگر از معیشت و یا دستمزدش تبدیل به نامربوط ترین مسئله جامعه خواهد شد که حتی نمیتواند خود کارگران را جمع کند

حزب ما و این پلنوم دارد تصمیم میگیرد در مقابل این پدیده بایستد و ابزارهای مقاومت و مقابله را به جامعه و طبقه کارگر بدهد. مهمترین ابزار، روشنی افق سیاسی است. این کار به کلی متفاوت از رسمی کردن فعالیت فی الحال در کردستان و یا تسری آن به سایر مناطق ایران است. شرایط به نسبت سالی که کنفرانس اول کمونیسم کارگری را گرفتیم و توضیحی که برای اهمیت پتانسیل نظامی در کردستان دادیم و نسبت به زمانی که قطعنامه علیه فدرالیسم و قطعنامه در مورد خطر سناریو سیاه را نوشتیم تغییر کرده است.

عراق در اشغال آمریکاست، جمهوری اسلامی دارد سلاح هسته ای میسازد و مستقیماً کاری از آمریکا و غرب بر نمی آید. عراقیزه کردن ایران یک پروژه مشترک کل بورژوازی شده است، فدرالیسم قومی - مذهبی عروج کرده، به جز ما همه نیروهای سیاسی اپوزیسیون یا فی الحال فدرالیست قومی شده اند و یا با زدن خود به خواب و بی اهمیت جلوه دادن این خطر عملاً به اردوی فدرالیسم پیوسته اند. در نتیجه وظایف ما تغییر کرده است.

من طرفدار این نیستم که سازمان دادن گارد آزادی را از تهران شروع کنیم و این به صراحت در بند ۲ قرار آمده است. دقیقاً به این دلیل که حزب ما میتواند روی یک بستر ماجراجویی نظامی بیفتد که جوانان سرخورده از دو خرداد میتوانند نیروی محرکه و مبنای آن باشند.

درست همانطور که جوانان سرخورده از مبارزه سیاسی "جبهه ملی" در سال ۱۳۴۸ دست به اسلحه بردند. چریک فدائی و مجاهدین خلق جوانان جبهه ملی بودند نه ادامه چپ نوع حزب توده. مسعود احمدزاده و تئوریسینهای اصلی چریک فدائی از سنت جبهه ملی میآیند و نه حزب توده. بعدهاست که جوانان سرخورده از حزب توده (جزنی و غیره) به این جریان میپیوندند. هنوز هم شکاف میان این دو سنت در بقایای چریک فدائی وجود دارد.

سال ۱۳۴۷ - ۱۳۴۶ با سرکوب اعتراضات سیاسی جبهه ملی توسط رژیم شاه، جوانان جبهه ملی به این نتیجه میرسند که مبارزه سیاسی نتیجه ندارد باید دست به مبارزه مسلحانه زد. عنوان "مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک"، بیان دقیق استراتژی و تاکتیک جدید است، عنوان گویای این جدائی در شیوه مبارزه بود. بخش مذهبی (جوانان نهضت آزادی) در این جدائی سازمان مجاهدین را ایجاد کردند و بخش غیرمذهبی تر آن چریکهای فدائی را.

امروز هم میتواند این اتفاق بیفتد. بخشی از سرخوردگان از دو خرداد میتوانند دست به اسلحه ببرند. میتوانند، نمی گویم حتماً این کار را میکند. بخش مهمی از اینها سنت چنین کارهائی را دارند. از "دانشجوی خط امام" و "برائران سپاه" و مامورین دستگاه اطلاعات جمهوری اسلامی هستند و هنوز به آن افتخار میکنند. این نوع روی آوردن به اسلحه مطلقاً علامت رادیکالیسم نیست. ←

گارد آزادی ...

فقط علامت میلیتانت بودن است. باید جنبش رانگه کرد.

بحث ما این است که صورت مسئله در ایران تغییر کرده است. ما با مسائل جدیدی روبرو هستیم باید به این مسائل جواب بدهیم. گسترش فعالیت تکنونی و تعمیم دلبخواه وضعیت کردستان به سایر مناطق ایران راه درستی نیست.

یکی از دلایلی که جامعه قیام نمیکند ترس از این وضع و ناروشنی نسبت به آینده است. تا ما به مردم نشان ندهیم که قدرت دفاع از خود و از جامعه را میتوانند تامین کنند، بعید است مردم چشم بسته زندگی خود و فرزندان شان را به کام عراقیزه کردن ایران ببرند. مردم از سر استیصال قیام نمیکند. این یک تصور انارشستی و بیمارگونه است. قیام مردم قبل از هر چیز محصول خویشینی و امید به آینده و دیدن امکان پیروزی است. مردمی که در مقابل خود خطر عراقیزه شدن ایران را میبینند قیام نمیکند. درست به همین دلیل هر تعرض نظامی آمریکا یا اسرائیل یا کل ماجراجویی نظامی در منطقه برای جمهوری اسلامی عمر میخورد و خود جمهوری اسلامی بیش از گذشته به این سیاست روی آورده است. با شعر گفتن در مورد قیام و جیغ کشیدن در مورد آن قیام صورت نمیگیرد.

بنابراین باید روشن باشد که نقطه شروع ابتکار گارد آزادی برای من و برای قراری که نوشته ایم این وضعیت است و نه تصمیم به گسترش پتانسیل نظامی مان از کردستان به سایر مناطق ایران. در اهداف نیرو و قابلیت نظامی ما در کردستان هم باید تغییر به وجود بیاید. در کردستان هم بُعد جوی گیری از سناریو سیاه برجسته تر میشود.

قبلا در کردستان احزاب مسلح بودند اما حزب دمکرات فدرالیست نبود. امروز نیروی مسلح این احزاب نیروی مسلح سناریو فدرالیسم قومی در ایران شده است. حتی کومه له هم اگر حزب دمکرات در "هیات نمایندگی خلق کرد" راهش بدهد زیر فدرالیسم را امضا میکند. مگر درست به دلایلی کمتر از این اعلام نکرد که حزب دمکرات را "انقلابی" میدانند؟ چیزی که حزب دمکرات طی ۴ - ۵ سال جنگ نتوانست به ما بقبولاند، اینها با یک امتیاز حقیر قبول کردند. فدرالیسم را هم قبول میکنند.

ما با پدیده دیگری در جامعه روبرو هستیم. امروز اگر در کردستان گارد آزادی، علاوه بر وظایف "روتین" و آشنای خود، وظیفه حفاظت از بنیادهای زندگی مدنی در جامعه، حفاظت از امنیت سیاسی و جانی و اجتماعی مردم را قائل نباشد بازنده خواهیم بود. گارد آزادی باید قبل از نیروهای سناریو سیاه کنترل شهرها و محلات را بدست بگیرد و علاوه قادر باشد از حاکمیت مردم در مقابل این نیروها دفاع کند.

گارد آزادی تنها بحث پتانسیل نظامی در مقابل جمهوری اسلامی نیست. بحث ممانعت از جنگ دیگری است که در پروسه سرنگونی جمهوری اسلامی و یا بعد از آن از جانب بازماندگان جمهوری اسلامی و اپوزیسیون جمهوری اسلامی میتواند به مردم و به جامعه تحمیل شود. جمهوری اسلامی را با قیام مردم میتوان سرنگون کرد و ما تمام تلاشمان را در این راه بکار میگیریم. کار جمهوری اسلامی را با قیام میسازیم این قسمت ساده مسئله است. اگر بازمانده جمهوری اسلامی جریانات تقویت شده و شارژ شده اسلام سیاسی نبودند، اگر اپوزیسیون فدرالیست قومی و مذهبی وجود نداشت، اگر آمریکا این سیاست را نداشت و اگر اپوزیسیون فدرالیست و گانگسترهای سیاسی مسلح نبودند ما محتاج گارد آزادی نبودیم. مشکل این است که قبل از اینکه دولت جمهوری اسلامی فرصت کشتن کارگر و مردم معترض در اهواز و سنجندج را پیدا کند، ممکن است "استشهادیون"، الاحواز، هخا، پژاک و یا جریان زحمتکشان این کار را بکنند. بغداد و سلیمانیه و

موصل را نگاه کنید. در مقابل این خطر کارگر نفت خانه نشین میشود. به خاطر اینکه اپوزیسیون به تظاهرات اش بعب میزند. همان کاری که در بغداد و بصره و عماره و موصل و کرکوک و سلیمانیه و اربیل میکنند.

این اوضاع جدیدی است که سعی کردم در این پلنوم، همینطور در بحث انجمن مارکس - حکمت، توجه شما را به آن جلب کنم. این اوضاع جدید و وظایف جدیدی را در دستور ما قرار میدهد. باید با دقت و روشنی تمام این اوضاع جدید را بشناسیم و با قطعیت و شفافیت نظری و سیاسی کامل پای اجرای این پروژه ها برویم. جابجایی بند ۴ و ۱ این قرار، کل فلسفه آن را تغییر میدهد. من نگران کارمان در کردستان نیستم. قواعد و بالا و پائین کار و پتانسیل نظامی در کردستان را میشناسیم. آنچه که باید بشناسیم اوضاع جدید و وظایف جدید در ایران است.

اپوزیسیون مسلح و هویت قومی مذهبی

رفقانی اشاره کردند که احزاب سیاسی تنها در کردستان مسلح هستند. این هم به نظر من درست نیست. فاشیستهای قومی در اهواز همین دیروز بمب منفجر کردند، مجاهدین مجددا، این بار با کمک و تایید دستگاههای اطلاعاتی آمریکا، مسلح شده و فی الحال واحدهایشان، که بعضی میگویند واحدهای مشترک با نیروهای آمریکایی است، در رفت و آمد به عمق ایران هستند. آمریکا با همه توان نظامی خود دارد روی فدرالیسم و نیروهای فدرالیست قومی و مذهبی سرمایه گذاری میکند. حزب دمکرات کردستان با قبول طرح فدرالیسم، دارد برای همه ایران نسخه میپیچد و جنگ را به تهران میکشد. حزب دمکرات و نیروی مسلحش دیگر یک پدیده محلی کردستانی نیست، محمل جمع کردن همه نیروهای سناریو سیاهی شده است. فدرالیستهای قومی و مذهبی که دور عبدالله مهدی یا عمر ایلیخانی جمع میشوند، دور حزب دمکرات متحد و فعال میشوند. امروز حزب دمکرات و نیروی مسلحش یکی از مهمترین بازیگران و پشتوانه های سیاست فدرالیستی در صحنه سراسری ایران است.

قرار پیشنهادی از این زاویه به دنیا نگاه میکنند. حزب میخواد که با جسارت و قدرت وارد این پروسه شود و برای این کار باید از نظر سیاسی مثل الماس شفاف و تیز و قاطع بود. این کار را با ناروشنی، با ابهام و نیمه و ناتمام نمیشود انجام داد. اگر پلنوم در این مورد اطمینان کافی ندارد درست ترین کار این است که فعلا این قرار را تصویب نکنیم و به بحث در این مورد ادامه بدهیم. تصویب قرار اهمیت فرعی تری نسبت به روشنی سیاسی و عملی ما دارد. از نظر من به تعویق انداختن تصمیم گیری در این مورد میتواند اصلا نشانه ضعف نباشد. بعکس میتواند نشانه جدیتی باشد که خصوصیت همیشگی جریان ما بوده است.

بعد از تصویب این قرار و شروع بحثهای ما، اپوزیسیون فدرالیست از همین سر به ما حمله میکند که چرا از جمهوری اسلامی شروع نکرده اید. حزب ما و رهبری ما باید در مقابل چنین حملاتی جواب روشن داشته باشد. مهمترین ابزار فدرالیستها بی اهمیت کردن و حاشیه ای نشان دادن امکان سناریو سیاه و عراقیزه شدن ایران است. قبل از اینکه در مقابل ما یا طبقه کارگر و یا مردم دست به اسلحه ببرند میخوانند مردم را قانع کنند که چیزی که بدست گرفته اند برگ زیتون است نه بمب هسته ای یا شیمیایی یا اسلامی - قومی. برای این کار از تعرض سیاسی به ما شروع میکنند و حزب باید کاملا قادر به دفع این حملات و منتقل کردن جنگ سیاسی به میدان حریف باشد.

مردم هم در همین پروسه روشن میشوند و به قدرت خودشان و قدرت ما باور میکنند. اگر پلنوم احساس اطمینان و اعتماد به نفس و روشنی سیلیبی لازم برای وارد شدن در این جدال سیاسی و عملی را ندارد، بهترین کار به تعویق انداختن تصمیم به بعد از بحث بیشتر است.

در معرفی این قرار اشاره کردم که این قرار همه

جنبه های گارد آزادی را نمی پوشاند. گارد آزادی قاعدتا نیازمند بیانیه، مقررات، نوشته های آموزشی، اسناد استراتژیک، تاکتیکی و عملی دقت و وسواس، عملی کردن آن را شروع کنیم. متفاوت است. این اسناد باید به تدریج و بسته به شرایط و نیاز تهیه شوند و به تصویب مراجع مسئول برسند. این قرار مبنای کار را روشن میکند. بسیاری از نکاتی که مورد اشاره رفقا قرار گرفت به این اسناد تعلق دارند و جایشان اینجا نیست. این قرار به خردمان و دنیای بیرون چارچوب عمومی کار را نشان میدهد و اعلام میکند که این پلنوم چه کاری را میخواهد انجام دهد. اعلام میکند که ما از اساس کار دیگری را شروع میکنیم، مبنای جدیدی را در سیاست ایران میگذاریم و از قابلیت و پتانسیل موجود حزب مل هم البته نهایت استفاده را خواهیم کرد.

در مورد رابطه سازمانی گارد آزادی با حزب

در مورد رابطه سازمانی گارد آزادی با سازمان حزب، در سند آمده است که این نیرو جزو سازمان محلی حزب است و به نظر من همین طور هم باید بماند. کنترل محل و دفاع از بنیادهای زندگی منی

در هر جا، کار مهم حزب است. به همین دلیل در هر محله، در هر شهر، در هر کارخانه یا دانشگاه گارد آزادی تابع کمیته حزبی محل و جزو سازمان حزب در آن محدوده است. جدا کردن اینها منجر به غیرسیاسی شدن گارد آزادی و غیرپراتیکی شدن سازمان حزب، ایجاد یک حزب کم خاصیت و یک سازمان نظامی "ماورای سیاست" میشود که از هر نظر به ضرر ماست. در شرایط خاص که احتیاج به تمرکز و تحرک واحدهای بزرگتر داشته باشیم برای آن وظیفه میتوانیم نیروی عمل (task force) لازم را بوجود آوریم و تصمیمات موردی بگیریم. از نظر اصولی گارد آزادی جزو سازمان حزب است و تابع سلسله مراتب کمیته های حزبی از کمیته کارخانه تا کمیته محل یا شهر و غیره است.

من از این قرار در همین شکلی که هست دفاع میکنم و از پلنوم میخوام که آن را تصویب کند. مگر اینکه پلنوم رای به عدم کفایت مذاکره بدهد که به نظر من هیچ ایرادی ندارد.

* به نقل از ضمیمه کمونیست ماهانه شماره ۲ - آبان ۱۳۸۴ - اکتبر ۲۰۰۵

ممانعت از دادن هویت قومی به جای هویت انسانی به انقلاب آتی ایران تنها با قدرت ممکن است. این قدرت از روشنی فکر و سنت اجتماعی و از قابلیت نظامی در می آید. دشمنان مردم فی الحال اسلحه شان را روی دوششان انداخته اند. در مقابل این صف ارتجاع تنها ما، بعنوان یک حزب، ایستاده ایم. تنها ما میتوانیم به همه انسانهای شرافتمند، انقلابی و آزادیخواه، در هر جا و هر سازمان و حزبی که هستند، را به گرد یک راه حل انقلابی و انسانی و عملی متحد کنیم و جامعه را از این مهلکه عبور دهیم.

ما باید یک تصویر، یک راه، را در مقابل جامعه قرار دهیم. باید مردم در تهران و اصفهان و شیراز و سنندج و مریوان این تصویر و این راه را بپذیرند و حول این پرچم متحد شوند. این در مقیسه با سیاستهایمان در رابطه با حزب دمکرات و نظامی شدن سیاست در کردستان و اهمیت داشتن پتانسیل نظامی، که تا حال به آن مشغول بوده ایم، سیاست و جهت گیری متفاوت و جدیدی است.

ما باید به سرعت مشغول عملی کردن این سیاست در کردستان شویم و



از معلمان تا پرستاران تلاش برای بهبود معیشت مصاحبه رادیو نینا با خالد حاج محمدی

بختیار پیرخضری: مبارزات معلمان، پرستاران و بخش های مختلف کارگری در ایران و همچنین فصل تعیین دستمزدها که هر سال فعالین کارگری در شهرهای مختلف و مراکز کارگری اقداماتی را در دستور کار مبارزاتی خودشان برای این مسئله می گنجانند، موضوعات برنامه امشب ماست که به همین منظور گفتگویی با خالد حاج محمدی خواهیم داشت. و این موضوعات را با ایشان در میان می گذاریم.

ضمن سلام و خوش آمدگویی به شما از اینجا شروع می کنیم که ما در روزها و هفته های اخیر شاهد اعتصاب معلمان و اعتراض و تجمع پرستاران، همراه با موجی از اعتراضات گوناگون دیگر خصوصاً در مراکز کارگری بودیم. دلایل اصلی این تحركات اعتراضی در بخش های اصلی جامعه بخصوص در میان طبقه کارگر و پرستاران و معلمان و بخش های دیگر کارگری را شما در چه چیزی می ببیند؟ و اینکه آیا به نظر شما ما شاهد تعرض طبقه کارگر و محرومان جامعه به وضع موجود خود هستیم؟

خالد حاج محمدی: من هم سلام می کنم به شما و شنوندگان رادیو نینا و همچنین تشکر میکنم برای وقتی که به من دادید. اجازه بدهید که از آخرین بخش سوال شما شروع کنم که آیا شاهد تعرض طبقه کارگر و محرومان جامعه به وضع موجود هستیم؟! متأسفانه نه. متأسفانه موقعیت مبارزات توده ای، مبارزات کارگری، اعتراضات اقشار محروم جامعه در موقعیتی نیست که شاهد تعرض این طبقه و اقشار پایین جامعه به بی حقوقی ای که به طبقه کارگر روا می شود باشیم. در حقیقت موج اعتراضاتی که شما اشاره کردید و هر روز در گوشه و کنار جامعه ایران شاهد خصوصاً در میان طبقه کارگر شاهد آن هستیم و همچنین اعتصاب معلمان و تجمع اعتراضی پرستاران که اشاره کردید، عکس العمل اقشار پایین جامعه، و خصوصاً عکس العمل طبقه کارگر به تعرضی است که سرمایه به این طبقه و به معیشت این طبقه و به زندگی اش روا می دارد. طبقه کارگر راه دیگری جز اعتراض ندارد و در مقابل تعرض بورژوازی تلاش میکنند سدی بندد. بخش عمده اعتراضاتی که در چند سال گذشته خصوصاً از وقتی که دولت آقای روحانی که قرار بود دولت اعتدال باشد واگر مبارزات کارگری در همین دوره را در نظر بگیریم، در حقیقت بخش وسیعی از اعتراضات کارگری دفاع است. دفاع از معیشتش و حتی دفاع از وضع موجودش است. در همین مدت صدها مورد اعتراض کارگری با خواست پرداخت دستمزدهایی که پرداخت نشده، حقوقی که پرداخت نشده، پول اضافه کاری هایی که پرداخت نکرده اند و... صورت گرفته است، و این عکس العملی است که کلاً طبقه کارگر، بخش های مختلف این طبقه و مراکز مختلف آن در مقابل تعرضی که سرمایه و بورژوازی به این طبقه روا داشته است می کند.

توجه داشته باشید که در دوره اخیر و حتی در دوره های قبل تر هم، جمهوری اسلامی بحثی را مطرح کرده است و تلاش می کنند جامعه ایران برای سرمایه امن باشد، تلاش می کنند سرمایه به جامعه ایران سرازیر شود. قول می دهند و در تبلیغاتشان اعلام می کنند که بهبود زندگی مردم در گرو فرصت دادن به سرمایه و دولت سرمایه داران است که بتواند مراکز صنعتی را کار بیندازد، تولید اضافه شود، تولید ارزان شود، پروژه های آنها پیش برود و در نتیجه آن فرصت های شغلی ایجاد می شود، بیکاری حل میشود و بهبودی در زندگی طبقه کارگر ایجاد میشود. همین را در جواب ب خطاب به بخش اعظم جامعه، در جواب به طبقه کارگر می گویند. خودشان اذعان

و از این بیشتر ممکن نیست. این را در قالب های مختلف بیان می کنند و باروزنامه ها ، با تلویزیون ها و مدیای وسیعی که در اختیار دارند و با پول های وسیعی که خرج می کنند سعی می کنند طبقه کارگر را راضی نگه دارند. البته نه اینکه الزاماً راضی به زندگی اش باشد بلکه راضی به اینکه راه دیگری نیست، امید دیگری نیست. کارگری که امید نداشته باشد دست به اعتراض نمیزند و اعتراض سازمان نمیدهد. تمام بحث هایی که آنها سر دستمزد راه می اندازند، تمام هیئت ها و تحقیقات و کمیته تعیین دستمزد و ارقامی که منتشر می کنند و یا اینکه بانک ها چه گفته اند و میزان تورم چقدر هست همگی پوچ هستند. چرندیاتی که روحانی به خورد جامعه می دهد که تورم در بهمن ماه صفر بوده است، خود روحانی و رؤسای جمهوری اسلامی سرسوزنی به آن اعتقاد ندارند. می دانند چرند است، می دانند حرف مفت است. در جامعه ای که در دو ماه گذشته قیمت نان چهل پنجاه درصد افزایش پیدا کرده، رئیس دولت باید خجالت بکشد که بگوید میزان تورم در بهمن ماه صفر بوده است. خوب صفر بوده باشد! وضعیت زندگی میلیونها گارگر بر اساس ارقام و آمار خودتان چند زده زیر خط فقر است، بحث برسر بیش از پنج میلیون بیکار در جامعه ایران است. بحث از چند میلیون دختران جوان و زنان از طبقه کارگر است که برای امرار معاش تن فروشی می کنند و یا چند میلیون معتاد در ایران وجود دارد. خودشان میگویند نود درصد طبقه کارگر و بخش شاغل جامعه قرارداد های موقت دارند و هر لحظه کارفرما بخواهد می تواند اخراج کند و بعد از یک ماه بگوید که مهلت قرارداد تمام شد. در این وضعیت رئیس جمهور مملکتی که می آید و می گوید وضعیت خوب است و میزان تورم در بهمن ماه صفر بوده، باید به رویش فُ انداخت. یا بحث هایی که در این مدت به راه انداخته اند تحت عنوان افزایش دستمزد چهارده درصدی، چرا این بحث ها شامل رؤسای دولت نمی شود؟ چرا جمعی را بعنوان محقق تعیین نمی کنند که میزان کالری ای که رؤسای دولت جمهوری اسلامی از بیت رهبری گرفته تا مجلس و دولت و رؤسای سپاه و مراکز جاسوسی و اطلاعاتی اشان را اندازه بگیرد؟ سبد کالایی آنها چگونه است و میزان نان و خوراکی هایی که برای زنده نگه داشتن آنها لازم است چقدر است؟ اینها تبلیغاتی است که خودشان راه می اندازند و گر نه تمام بحث اینکه خانواده کارگری چقدر نیاز دارد این است که چطور می شود نیروی کاری را که هر روز باید بیاورد کار کند و سود تولید کند، چه میزان احتیاج دارد تا این نیروی کار بتواند خودش را بازتولید کند تا فردا دوباره بتواند سر کار برگردد. این حکم کل جوامع بورژوایی است. لذا تا جایی که به تعیین دستمزد و تحقیق و تفحص و غیره برگردد حرفشان پوچ است و مفت نمی آرد. تحقیقی لازم نیست. هر کارگری بعنوان یک انسان و یک خانواده کارگری در آن جامعه حق دارد به اندازه نمایندگان مجلس حقوق داشته باشد. کسی تا حالا بحث کرده که دستمزد نمایندگان مجلس چقدر است؟ چرا خانواده کارگری باید کمتر از آنها بگیرد؟ چیزی که تعیین دستمزد روی آن استوار است و چیزی که رژیم جمهوری اسلامی واقعاً روی آن تحقیق می کند این است که جامعه چقدر می پذیرد، طبقه کارگر چقدر پذیرا هست، چه چیزی را باید تعیین کنند که طبقه کارگر را به خیابان نکشاند و به خروش در نیاید، که دست به اعتراض وسیع نزنند. در حقیقت آن چیزی که تعیین کننده میزان دستمزد در دنیای واقعی است هیچکدام از اینها نیست. نه حرف بانک مرکزی و میزان تورمی که اعلام می کنند و نه تحقیقات هیئت هاو جمع محقق و غیره است و همه اینها تبلیغات هستند. آن چیزی که تعیین کننده است توازن قوا است، میزان قدرتی است که کارگر در آن جامعه دارد، میزان اعتراض متحدی که طبقه کارگر دارد و روی اینها تحقیق می کنند. تلاش می کنند سطح اعتراضات طبقه کارگر و میزان اتحاد و همبستگی آن را بسنجند که کارگر و طبقه کارگر چه عکس العملی در مقابل تعرض آنها انجام می دهد و این چیزی است که تعیین کننده است. به میزانی که کارگر متحد است، به میزانی که کارگر حق طلب است، به میزانی که توهمات ریخته شده و به میزانی که طبقه کارگر دست به سینه چاکران و نوکران و سخن گویان و تشکل های کارگری

دولتی که سوپاپ اطمینان دولت در طبقه کارگر هستند می زند و می گوید که کمتر از این را قبول نمی کنم، این تعیین می کند که میزان دستمزد طبقه کارگر چقدر باشد و هیچ چیز دیگری غیر از این تعیین کننده نیست. میزان توان ما، قدرت ما، ادعای ما، حق طلبی کارگری و اتحاد برای آن، و فشاری که به سرمایه وارد می کنیم تعیین می کند که چقدر اینها عقب بنشینند و چقدر قبول کنند که دستمزد طبقه کارگر و اقشار مختلف جامعه چی باشد.

بختیار پیرخضری: اکنون شوراهای اسلامی و کانون عالی انجمن های صنفی نیز تأکید دارند که مزد کارگر باید اضافه شود، و مکرراً هم از نمایندگان کارگری در شورای عالی کار درخواست می کنند که در مقابل کارفرمایان شان کوتاه نیایند. اخیراً علیرضا محبوب در جمع پرستاران گفت که مطالبات این پرستاران قانونی و بر حق است. به نظر شما کل این طیف از علیرضا محبوب گرفته تا کانون عالی انجمن های صنفی و شوراهای اسلامی چه جایگاهی را در مبارزات کارگری دارند؟

خالد حاج محمدی: اینکه امثال علیرضا محبوب یا کسانی دیگر که در رأس شورای اسلامی و یا کانون عالی انجمن های صنفی هستند، تأیید می کنند که وضعیت طبقه کارگر بد است، ترک یک حقیقت است و آن هم این است که کسی در آن جامعه نیست که نداند بی عدالتی حاکم است، حقوق کارگر پایین است و نداند روزانه سرمایه هنگفتی تولید می شود و کارگر سهمی ندارد، که نداند چطور روزانه میلیاردها تومان به جیب سرمایه دارها می رود و چطور اقلیتی از رؤسای دولت و کسانی که در رأس امور هستند تا سرمایه دارانی که در آن جامعه هستند ارقام پول ها و امکانات و دارایی های آنها بطور نجومی بالا می رود. در عین حال اختلاف طبقاتی وسیعی که در آن جامعه هست در هیچ دوره ای در تاریخ سیاسی ایران به اندازه دوره جمهوری اسلامی این اختلاف طبقاتی و فاصله مابین فقیر و غنی ی که ایجاد شده عیان تر و روشن تر نبوده است. کار شوراهای اسلامی و کانون عالی انجمن های صنفی یا خانه کارگر و مأموران اش از جمله علیرضا محبوب در حقیقت تلاش برای کنترل اعتراض کارگر و انداختن این اعتراض به کانالی است که نفس سرمایه و نفس حاکمیت سرمایه را به خطر نیندازد. تلاش می کنند کنترل کنند، تلاش می کنند اعتراض کارگری را در جهتی سوق بدهند که طبقه کارگر خودش را در مقابله رو در رو و بی توهم با سرمایه و دولتش قرار ندهد. تأیید اینکه می گویند وضعیت بد است یا اینکه کسی مثل علیرضا محبوب در تجمع پرستاران ظاهر می شود و می گوید که مطالبات آنها بر حق و قانونی است و اینکه ما تلاش می کنیم این را دنبال بکنیم؛ از این نوع قول ها را هر روزه هزار بار امثال علیرضا محبوب به جامعه و به اعتراضات مختلف کارگری داده اند و هیچوقت هم عملی صورت نگرفته است. نقش اینها همانطور که قبل تر گفتم ، اینها حقوق بگیر و ارگان های دولت هستند، ارگان های سرمایه هستند، تشکل های سرمایه هستند و امرشان به کج راهه کشاندن اعتراض و مبارزات کارگری است. اینها در کنار کل دستگاه تحمیق، کل دستگاه بردگی، کل ماشین سرکوب آن جامعه، کل ماشین تحمیق و تحمیل بردگی به طبقه کارگر در آن جامعه ایستاده اند و سخن گویان آنها هستند. سخن گویانی که تلاش می کنند کارگر را از اتکا به نیروی خود، به اتحاد خود برحذر دارند. تلاش می کنند طبقه کارگر را به جهتی ببرند که دست نیاز به طرف سران رژیم و عاملین همین وضعیت، بیت رهبری، آقای خامنه ای، رفسنجانی و روحی و بقیه سران جمهوری اسلامی دراز کند و چشم به انتظار آنها بنشینند، که به وضعیت طبقه کارگر نگاهی بیندازند، ترحم کنند، کمک کنند و کارگر حق طلبی که صاحب همه دارایی های آن جامعه است را تا حد کسی که ملتسمانه از عاملین بردگی اش بخواهد که چند غازی به او کمک کنند و به زندگی اش توجه کنند. این موقعیتی است که آقای علیرضا محبوب، شوراهای اسلامی کار، کانون عالی انجمن های صنفی ، خانه کارگر و بقیه



اعتصاب غذای کارگران ایران خودرو و درس

های آن

تعدادی از کارگران اعتصابی ایران خودرو

۲۵ ژانویه ۲۰۱۵

مقدمه کمونیست: *نوشته زیر گزارشی*

است از تحرکات اعتراضی در ایران خودرو و خودداری کارگران این مرکز مهم صنعتی از رفتن به سلف سرویش و نخوردن غذای آن. این گزارش که به نام جمعی از کارگران اعتصابی منشر و پخش شده است، از آنجا که از چگونگی شکل گیری این تحرک کارگری تا مراحل مختلف و سرانجام پایان آنرا در بردارد، آنرا در کمونیست منتشر میکنیم. فکر میکنیم تجارب این اعتراض کارگری در دل مبارزات موجود برای طبقه کارگر و فعالین و سوسیالیستهای این طبقه آموزنده است. خواندن آنرا به خوانندگان کمونیست توصیه میکنیم.

چنان که در خبرها آمده است، اعتصاب غذای کارگران ایران خودرو در پی اعتصاب غذای موفق کارگران پارس خودرو شکل گرفت که در روزهای ۷ تا ۱۰ دی ماه ۱۳۹۳ روی داد. ما در اینجا چگونگی شکل گیری اعتصاب غذای کارگران ایران خودرو و ادامه ی آن طی ۰ اروز

از معلمان تا پرستاران…

ارگان هایشان تلاش می کنند که کارگر را در آن بیندازند و به جای حق طلبی و به جای اتکا به نیروی خود و به اتحاد خود و شناختن خود بعنوان یک طبقه در مقابل کل اینها بعنوان دشمن طبقاتی خودش. تلاش می کنند طبقهٔ کارگر را به این موقعیت بیندازند. از همین سر است که بهشان پول می دهند، این وظیفه ای است که بر روی دوششان است و حقوقشان از این طریق تامین میشود، اینها دشمنان درجه اول طبقهٔ کارگر هستند.

بختیار پیرخضری: شما به توازن قوا اشاره کردید و به همین اعتبار میزان قدرت طبقهٔ کارگر که نقش تعیین کننده را در مبارزات کارگری دارد. اما کارگری که از هر نوع تشکل مستقل خود محروم است چگونه می تواند این قدرت متحد را به میدان بیاورد و یا اصلاً از کجا باید شروع کند، مشکل چی هست و برای اینکه بتواند این قدرت متحد را به میدان بیاورد چکار می تواند بکند؟

خالد حاج محمدی: ببینید؛ یک حقیقت هست و آن هم این است که دولت سرمایه داری در جامعه ایران از طبقهٔ کارگر می ترسد، هراس دارد و نگران است. اینکه در چنین جامعه ای با این درجه حساسیت نسبت به هر فعال کارگری، هر اعتراض کارگری و کوچکترین تحرکات کارگری برخورد می شود نه از این سر است که گویا دولت جمهوری اسلامی خیلی قدرقدرت است. بلکه از سر نگرانی ای است که از قدرت طبقهٔ کارگر دارد و از سر شناخت این قدرت ، درک این قدرت و فهم این قدرت از طرف بورژوازی است. ایران جامعه ای انقلاب دیده است. اینها نقش طبقهٔ کارگر در انقلاب ۵۷ ایران را علیرغم اینکه شکست داده شد را می دانند. نکته دیگر که شما به آن اشاره کردید این بود که طبقهٔ کارگری که حق تشکل مستقل خود را ندارد چطور این نیروی متحد را به میدان بیاورد. در جواب به این باید بگویم که هیچوقت حق تشکل کارگری در ایران را به رسمیت نمی شناسند. اگر طبقهٔ کارگر در ایران بتواند صاحب تشکل خودش باشد جمهوری سلاهی دو روزه از بین خواهد رفت. جامعه ایران مثل اروپا نیست. ایران با آلمان و انگلیس و سوئد و جاهای دیگر فرق می کند. در جامعه ایران انقلاب در رگ و خون طبقهٔ کارگر وجود دارد. اینکه

کند. این حرکت به سرعت و به شکلی موج وار تمام طول و عرض کارخانه حتی قسمت های و عاجزانه عنوان می کنند که به اعتصاب پایان دهید، زیرا مدیریت با خواست های شما موافقت کرده است. از سوی دیگر ، محسن ناقدی، قائم مقام

سیاست مدیریت در برخورد با اعتصاب غذای کارگران از همان ابتدا سیاستی دوسویه بود؛ از یک سو، عقب نشینی و پذیرش خواست های کارگران و، از سوی دیگر، تهدید از طریق حراست. سویه ی نخست خود را به صورت انتشار اطلاعاتی ای نشان داد که مضمون آن آزادسازی سهامی است که در سال ۱۳۸۶ به کارگران فروخته شده بود، اما مدیریت وقت آنها را به این کارگران واگذار نکرده بود (ضمیمه ی شماره ی ۱). بر اساس این اطلاعیه، به هر کارگری که در سال ۸۶ یک سال سابقه کار در ایران خودرو داشته است تعداد ۶۸۵۳ سهم شرکت ایران خودرو (که در سال ۸۶، تعدادش ۴۸۰۷ سهم بوده است)

تعلق می گیرد، و شرکت وجه این سهام را به صورت قسطی از حقوق کارگران کسر خواهد کرد. کارگران این اطلاعیه را جدی نگرفتند، زیرا به خواست اصلی آنها مربوط نمی شد. خواست اصلی کارگران، افزایش پایه ی حقوق بود. سویه ی دوم سیاست مدیریت را نیز حراست عملی کرد، به این شکل که چندین تن از کارگرانی را که اعتصاب غذا را آشکارا تبلیغ می کردند و در مرتبط کردن قسمت های مختلف کارخانه نقش فعال تری داشتند با هدف ایجاد رعب و هراس در میان کارگران فراخواند. این کارگران را خیرچینان قسمت های مختلف لو داده بودند.

مدیران به رده های پایین تر خود (رؤسا و مسئولان و سرپرستان تولید) دستور می دهند که با پرسنل مجموعه ی خود بی درنگ جلسه تشکیل دهند و غائله را ختم کنند. نمایندگان مدیریت در این

اقتدار دیگر در آن جامعه به رسمیت بشناسد و متحد بشود برای حق خودش. حقی برای طبقهٔ کارگر در آن جامعه وجود ندارد و این از بد تینتی دولت و روحانی و احمدی نژاد و رفسنجانی و مابقی و فلان صاحب سرمایه نیست. کارکرد سرمایه این است، نقش سرمایه این است، راه رشد سرمایه این است که یک طبقهٔ دیگر تا حد ممکن له و لورده شود تا سرمایه بتواند رشد کند. الان بحث بر سر سرمایه های باد آورده یا تولید ارزان در شرق و در کشورهای مثل چین و تایلند است که آنهم چیزی نیست جز اینکه در این کشورها دستمزد طبقه کارگر پایین است. در ایران هم تنها راه رشد سرمایه پایین نگه داشتن دستمزد طبقه کارگر است و پنج میلیون بیکار ابزار پایین نگه داشتن دستمزدهاست. لذا طبقهٔ کارگر راهی ندارد جز اینکه بعنوان یک طبقه در مقابل این وضعیت قد علم کند. الان مبارزاتی که وجود دارد مثل مبارزه معلمان، مبارزه پرستاران، کارگران بافق و همچنین اعتراضات دورهٔ اخیر در ماشین سازی ها را داریم . کارگران ماشین سازی که کار زیاد عجیبی را هم نکرده بودند و فقط گفته بودند که به سلف سرویس های شرکت نخواهند رفت و غذای شرکت را نخورند. همین اعتراض کوچک ولی یکپارچه چه قدرتی ایجاد کرد و چطور همه صاحبان سرمایه را در این مراکز فوراً به تحرک انداخت. از دولت و مراجع دولتی گرفته تا خود صاحبان شرکت و صاحبان سرمایه فوراً تلاش کردند مانع این شوند که این اعتراضات یک قدم دیگر به پیش برود و عقب نشستند در مقابل کارگران. یکدست کردن این مبارزات، به هم وصل کردن این مبارزات و اعتراضات و محافل اعتصابات کارگری زیر نظر رهبران و محافل آگاه کارگری راهی است در مقابل ما و جز این راه دیگری نداریم و این را باید به پیش برد . این وظیفه بر دوش هر فعال کمونیست و هر کارگر کمونیستی در مراکز کارگری است.

بختیار پیرخضری: شما به اتحاد کمونیست ها در طبقهٔ کارگر و نقش شبکه رهبران و فعالین کارگری تاکید کردید. چرا این قضیه اینقدر مهم است؟

خالد حاج محمدی: کل مبارزات کارگری خصوصاً در جامعه ای مثل جامعه ایران که قبل تر اشاره کردیم و گفتیم که تشکلات کارگری آزاد نیستند،

جلسات ضمن دادن وعده و وعید به شکلی ملتسلته تمام طول و عرض کارخانه حتی قسمت های و عاجزانه عنوان می کنند که به اعتصاب پایان دهید، زیرا مدیریت با خواست های شما موافقت کرده است. از سوی دیگر ، محسن ناقدی، قائم مقام اجرایی مدیرعامل، با «نمایندگان» سالن های تولیدی – که معلوم نیست چه کسی آنها را به عنوان «نماینده» انتخاب کرده است و ظاهراً افراد مورد اعتماد انجمن اسلامی هستند – جلسه می گذارد و ضمن دادن قول های مساعد، به این نمایندگان مأموریت می دهد که به سالن ها بروندو اعلام کنند که بهتر است کارگران به اعتصاب خود پایان دهند، زیرا به زودی طرح طبقه بندی مشاغل اجرا و پاداش افزایش تولید پرداخت خواهد شد. اما کارگران با برخوردهای سنجیده مأموریت اعتصاب شکنانه ی این «نمایندگان» را نقش بر آب می کنند و به اعتصاب خود ادامه می دهند.

در این زمان، زمزمه هایی مبنی بر سوارنشدن به سرویس های ایاب و ذهاب در میان کارگران شیفت صبح درگرفت، با این هدف که حرکت اعتراضی خود را به بیرون از کارخانه بکشانند. اما این پیشنهاد با استقبال گسترده ی کارگران رو به رو نشد، زیرا بسیاری از کارگران برای رفت و آمد به کارخانه مسافت های بسیار طولانی را طی می کنند و سوار نشدن به سرویس در تمام روزهای اعتصاب غذا علاوه بر صرف هزینه، مستلزم صرف زمان زیادی برای رفت و آمد آنها بود. علاوه بر این، کارگران اصلاً آمادگی رویارویی با نیروی انتظامی در بیرون کارخانه را نداشتند.

روز شنبه ۲۰ دی، محمدرضا انتظاری مقدم، معاون مدیر عامل در توسعه ی منابع انسانی، اطلاعیه ی دیگری صادر می کند که به اجرای

←

کل مبارزات کارگری بر دوش رهبران و فعالین بیندازند و به جای حق طلبی و به جای اتکا به نیروی خود و به اتحاد خود و شناختن خود بعنوان یک طبقه در مقابل کل اینها بعنوان دشمن طبقاتی خودش. تلاش می کنند طبقهٔ کارگر را به این موقعیت بیندازند. از همین سر است که بهشان پول می دهند، این وظیفه ای است که بر روی دوششان است و حقوقشان از این طریق تامین میشود، اینها دشمنان درجه اول طبقهٔ کارگر هستند.

بختیار پیرخضری: شما به اتحاد کمونیست ها در

طبقهٔ کارگر و نقش شبکه رهبران و فعالین کارگری تاکید کردید. چرا این قضیه اینقدر مهم است؟

خالد حاج محمدی: کل مبارزات کارگری خصوصاً در جامعه ای مثل جامعه ایران که قبل تر اشاره کردیم و گفتیم که تشکلات کارگری آزاد نیستند،

اعتصاب غذای کارگران...

طرح بازنگری شده ی طبقه بندی مشاغل مربوط می شود (ضمیمه ی شماره ی ۲). کارگران اعتصابی با آن که این اقدام مدیریت را نیز نتیجه ی اعتراض متحدانه ی خود می دانند، اما همچنان بر این خواست خود پای می فشارند که مدیریت باید وعده ی خود درباره ی افزایش دستمزد را نیز به صورت کتبی اعلام کند. عقب نشینی بعدی مدیریت، اختصاص پاداش افزایش تولید (شکستن رکورد تولید) به کارگران است که اطلاعیه ی آن را باز هم معاونت توسعه ی منابع انسانی در تاریخ ۲۲ دی ۹۳ صادر می کند (ضمیمه ی شماره ی ۳). اما، همان طور که گفتیم، مدیریت در عین حال از اهرم تهدید نیز غافل نبود. همزمان با اطلاعیه ی فوق، حراست کارخانه نیز اطلاعیه صادر می کند و کارگران فعال و معترض را، که اعتصاب شکنان را مورد تمسخر قرار می دهند، به برخورد تنبیهی تهدید می کند (ضمیمه ی شماره ی ۴). در این اطلاعیه چنین آمده است: «با توجه به فرامین دین مبین اسلام که سرتاسر حاکی از رعایت اخلاق و گفتار می باشد بعضاً مشاهده می گردد که تعداد اندکی از افراد، بعضی از همکاران را مورد اهانت و تهدید قرار می دهند، لذا ضمن تذکر به این دسته و توصیه آنها به رعایت اصول اسلامی، به اطلاع می رساند در جهت صیانت از حقوق فردی سایر کارکنان، این واحد به منظور تعدیل و حذف این رفتار، اقدامات لازم را بر اساس ضوابط تعریف شده بعمل خواهد آورد.»

پس از تحمیل عقب نشینی های فوق به مدیریت، محور بحث کارگران در روزهای آخر اعتصاب غذا پافشاری بر این امر است که مدیریت باید در مورد افزایش پایه ی حقوق نیز اطلاعیه صادر کند. اما مدیریت در این مورد مقاومت می کند و کارگران می خواهد که قول شفاهی او را قبول کنند. مدیریت حتی حاضر می شود که سالن های مختلف کارخانه نماینده انتخاب کنند و در این باره با او به مذاکره بنشینند. انتخاب نماینده در برخی قسمت ها هم انجام می شود. در این میان، هنگام بازدید یکی از مدیران از شیفت شب سالن پرس شمالی، او پس از دادن اطمینان کامل به کارگران در این مورد که مدیریت مسئله ی افزایش دستمزد را پذیرفته است و این امر قطعاً انجام خواهد گرفت، می گوید هیچ دلیلی برای ادامه ی اعتراض وجود ندارد و بهتر است که کارگران به اعتصاب خود پایان دهند. او با تهدید کارگران قراردادی سالن پرس شمالی مبنی بر این که قرارداد آنها را امضا نمی کند موفق می شود اعتصاب غذای آنها را بشکند. البته اعتصاب کارگران این سالن در شب بعد باز هم ادامه می یابد. همین مدیر در فریاد آن روز هنگام بازدید از سالن پرس جنوبی سرپرستان را وادار می کند تا غذا را در میان کارگران تقسیم کنند اما کارگران از خوردن غذا خودداری می کنند. پخش این خبر که کارگران سالن های پرس شمالی و جنوبی در برابر مدیر فوق نتوانسته اند مثل روزهای قبل بر حرکت خود پافشاری کنند، در کنار صدور اطلاعیه های مدیریت و نیز طولانی شدن زمان اعتصاب غذا، اندک اندک باعث جاف شدن این فکر در میان کارگران می شود که دیگر دلیلی برای ادامه ی اعتصاب وجود ندارد و، به این ترتیب، نطفه ی پایان اعتصاب غذا بسته می شود. در اینجاست که بسیاری از کارگران پیشرو پی می برند که گرایش اکثریت کارگران میل به پایان دادن به اعتصاب است. از این رو، پیش از آن که این گرایش شکل عقب نشینی کارگران را به خود بگیرد، پیشروان ابتکار عمل را به دست می گیرند و این نظر را مطرح می کنند که بهتر است خود کارگران به اعتصاب پایان دهند؛ زمان این کار را برخی پنج شنبه ۲۵ دی ۹۳ و برخی دیگر چهارشنبه ۲۴ دی ۹۳ پیشنهاد می کنند، ضمن آن که اقلیتی از کارگران نیز همچنان بر ادامه ی اعتصاب تأکید می کنند. بالاخره کارگران شیفت شب در تاریخ ۲۴ دی ۹۳ به اعتصاب غذای خود پایان می دهند و کارگران شیفت های دیگر نیز روز بعد برای خوردن غذا به سالن های غذاخوری می روند. در عین حال، ختم اعتصاب غذای کارگران حاوی این توافق ضمنی با یکدیگر است که اگر مدیریت

تا ۱۵ بهمن ۱۳۹۳ به خواست کارگران در مورد افزایش پایه ی حقوق پاسخ کتبی ندهد، آنها اعتراض خود را از سر خواهند گرفت.

علاوه بر مواردی که در بالا به آنها اشاره شد، یعنی سهام کارخانه، طرح طبقه بندی مشاغل و پاداش شکستن رکورد تولید، در جریان این اعتصاب غذا دو خواست دیگر نیز به مدیریت تحمیل شد که عبارت اند از افزایش آکورد (پاداش افزایش تولید) و افزایش پاداش های غیرنقدی. اما مهم ترین دستاورد کارگران ایران خودرو در این اعتصاب غذا تحمیل افزایش پایه ی حقوق کارگران است (جدا از افزایش سالانه ی دستمزد کارگران توسط دولت)؛ افزایشی که قطعی است اما میزان آن به پیگیری و ادامه ی مبارزه ی کارگران بستگی دارد.

اما درس هایی که باید از جنبش اعتصاب غذای کارگران ایران خودرو فراگرفت:

۱- نخستین درس این اعتصاب غذا استفاده ی کارگران از راهکاری مبارزاتی است که وسیع ترین توده های کارگر را به مبارزه برای افزایش دستمزد جلب کرد. با قطعیت می توان گفت که تا کنون در کارخانه ی ایران خودرو حرکتی با این وسعت و دامنه وجود نداشته است. این حرکت کارگران مرد و زن اعم از رسمی و قراردادی و پیمانی در بخش های تولید، پشتیبانی تولید، خدمات، ستادی، اداری و آموزشی را در بر گرفت. آمار دقیقی در مورد تعداد شرکت کنندگان در این اعتصاب غذا وجود ندارد، اما بر اساس تخمینی که کارگران هر سالن ممکن است داشته باشند می توان گفت که در هر کدام از قسمت های کارخانه بیش از هفتاد درصد پرسنل در این حرکت شرکت کرده اند، و اگر جمعیت پرسنل شاغل در شرکت در هر سه شیفت را حدود ۳۰ هزار نفر حساب کنیم، می توان گفت که بیش از ۲۰ هزار نفر از کارگران ایران خودرو در این اعتصاب غذا شرکت کرده اند. اعتصاب غذای کارگران پارس خودرو و سپس ایران خودرو آن را به راهکاری تبدیل کرد که توانست، در عین توجه به مبارزه ی تدافعی جنبش کارگری در شرایط کنونی، وسیع ترین توده های کارگر این دو کارخانه ی بزرگ خودروسازی را به مبارزه ی متحدانه برای افزایش دستمزد بکشانند و بدین سان از وخامت بیش از پیش کار و زندگی این کارگران جلوگیری کند.

۲- نتیجه ی آشکار به میدان آمدن کارگران در این اندازه و ابعاد وسیع نمایش قدرت اتحاد و همبستگی طبقاتی آنان بود، هم به خودشان و هم به سومی و عوامل آن. به چند نمونه از جلوه های قدرت این همبستگی طبقاتی اشاره می کنیم. چنان که در گزارش بالا اشاره کردیم، در روزهای آغازین اعتصاب غذای کارگران، حراست ایران خودرو برای مرعوب کردن کارگران چندین تن از آنان را احضار کرد و مورد بازجویی قرار داد. هیچ یک از این کارگران نه تنها مرعوب این بازجویی ها نشدند بلکه همه با صراحت و شجاعت تمام اعلام کردند که برای خواست های برحق خود دست به اعتصاب غذا زده اند و آن را تارسیدن به این خواست ها ادامه خواهند داد. روشن است که این روحیه از قدرت اتحاد کارگران سرچشمه می گیرد و در حالتی جز این اتحاد احتمال این گونه برخورد در مقابل حراست ضعیف می بود. در مقابل، حراست نیز، که در شرایطی غیر از این اعتراض همبسته و متحدانه به هیچ وجه ممکن نبود که حق اعتصاب غذا را برای هیچ کارگری به رسمیت بشناسد، این حق را تلویحاً به رسمیت شناخت و تنها این تذکر را به کارگران احضار شده داد که دیگران را به این کار تشویق و تحریک نکنند.

نمونه ی دیگری که هراس حراست را از قدرت اتحاد و همبستگی کارگران نشان می دهد، اطلاعیه ی این نهاد در تاریخ ۲۴ دی ۹۳ (ضمیمه ی شماره ی ۴) است. روشن است که این اطلاعیه با این هدف صادر شده که در پوشش «صیانت از حقوق فردی همکاران!!» «رفتار» کارگران مبارز و معترض را «حذف» و آنها را با

«اقدامات لازم بر اساس ضوابط تعریف شده» مرعوب کند و به وحشت افکند. اما اگر در این اطلاعیه خوب دقت کنیم می بینیم که اتفاقاً این خود حراست است که از حرکت متحد و همگانی کارگران به وحشت و هراس افتاده است. در این اطلاعیه، حراست از ترس خود را به «کوچه ی علی چپ» زده و کوچک ترین اشاره ای به اعتراض سراسری و یکپارچه ی کارگران نکرده است. حراست از این اعتراض، که ارکان شرکت ایران خودرو را به لرزه درآورد و خیرش به مراتب از محدوده ی ایران خودرو فراتر رفت، این گونه یاد می کند: «تعداد اندکی از افراد، بعضی از همکاران را مورد اهانت و تهدید قرار می دهند!!» و کمترین اشاره ای نکرده است که این «تعداد اندکی از افراد» و این «بعضی از همکاران» چه کسانی هستند و چرا اولی ها دومی ها را «مورد اهانت و تهدید قرار می دهند»؟! نهادی که در مقابل حرکت متحد و یکپارچه کارگران تا این حد خود را می بازد که جرأت اشاره به این حرکت را ندارد، قاعدتاً نباید انتظار داشته باشد که کارگران تهدید او را جدی بگیرند، کما این که جدی نگرفتند.

نمونه ی دیگری که تأثیر قدرت اتحاد کارگران بر مدیریت شرکت را نشان می دهد نکته ای است که در اطلاعیه ی معاونت منابع انسانی ایران خودرو درباره ی اختصاص پاداش شکستن رکورد تولید (ضمیمه ی شماره ی ۳) دیده می شود. چنان که در بالا گفتیم، نفس اختصاص این پاداش یکی از عقب نشینی های مدیریت در مقابل حرکت متحد کارگران بود. اما نکته ای که نشان می دهد مدیریت تا چه حد در برابر قدرت کارگران سراسیمه و دستپاچه شده بوده این است که در حالی که کارگران هنوز رکورد تولید، یعنی ۵۰۰ هزار خودرو در سال، را نشکسته اند مدیریت پذیرفته که پاداش آن را به کارگران بدهد!! به عبارت دیگر، مدیریت ایران خودرو بابت چیزی که هنوز متحقق نشده قبول کرده است که به هر کارگر تولید ۷۰۰ هزار تومان، هر کارگر پشتیبانی تولید ۶۰۰ هزار تومان، هر کارگر ستادی ۵۰۰ هزار تومان و هر کارگر پیمانکار ۴۰۰ هزار تومان بدهد. این نکته به

روشنی عقب نشینی هراسان و سراسیمه ی مدیریت را در مقابل نیروی متحد کارگران نشان می دهد.

و بالاخره به عنوان نمونه ی آخر قدرت اتحاد و همبستگی کارگران می توان از عجز و التماس ضیائی-مدیریت حوزه ی مدیر عامل و کسی که در حرف هایش خود را «نماینده ی تام الاختیار» او معرفی می کند- در مقابل کارگران یاد کرد که کم مانده بود به دست و پای کارگران بیفتد تا مگر آنها به اعتصاب خود پایان دهند. او در سالن رنگ خطاب به کارگران اعتصابی گفت: «کار را شما انجام می دهید، ما کاره ای نیستیم!!» یا «استندرد اعتصاب به روز، دو روزه، سه روزه، آخر شما تاکی می خواهید به اعتصاب خود ادامه دهید!!» یا «اگر در مورد قول هایی که به شما می دهم دروغ گفتم، به صورت تم تف کنید!!»، و یا «نامورد اگر تا ۳۰ فروردین ۹۴ اطلاعیه ی افزایش پایه ی حقوق را در تابلو نزنم!!» او در قسمتی دیگر از سخنان خود، وقتی کارگران از او پرسیدند که چرا همین الان اطلاعیه ی افزایش حقوق را در تابلو نمی زنید، ترس و وحشت خود را از گسترش حرکت کارگران ایران خودرو به سایر کارخانه ها این گونه بیان کرد: «دقت کنید که ما در جوار دیگر کارخانه های جاده ی مخصوص کرج هستیم و به محض نصب این اطلاعیه، کارگران این کارخانه ها نیز به سرعت آن را مطالبه خواهند کرد!!»

۳- پیامد دیگر فراگیری و سراسری بودن اعتصاب غذای کارگران ایران خودرو، احساس پیروزی، ارتقای روحیه ی مبارزاتی و تقویت اعتماد به نفس در کارگران است. در حرکت هایی که صرفاً در این یا آن بخش از مراکز کار و تولید روی می دهند و جنبه ی فراگیری و همگانی پیدا نمی کنند، حتی در صورتی که کارگران به خواست های خود دست یافته باشند، معمولاً کارفرما پس از خاتمه ی حرکت دست به اخراج کارگران مبارز و سازمانده می زند و گاه حتی این کارگران

باز هم تعرض به اشتغال زنان

مونا شد

«وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی» در

جدیدترین آمار خود درباره اشتغال زنان حاکی از آن است که طی پنج سال گذشته به طور میانگین، سالانه ۱۰۰ هزار نفر از شمار زنان شاغل کاسته و شکاف جنسیتی در بازار کار ایران افزایش یافته است.

این گزارش با اشاره به نرخ مشارکت ۶۳ درصدی مردان و ۴/۱۲ درصدی زنان در بازارکار ایران در سال گذشته از ”روند صعودی شکاف جنسیتی“ اشتغال طی پنج سال گذشته خبر داده و افزوده که «شکاف جنسیتی با ۳/۹ درصد افزایش، از رقم ۷۸/۸ درصد در سال ۸۸ به رقم ۸۲/۷ درصد در سال ۹۲ رسیده است.»

قلع و قمع زنان از اشتغال جدی‌ست و اولین ضربه را به زنان کارگر و بخش ضعیف جامعه می‌زند. معاون رییس جمهور در امور زنان و خانواده اعلام کرده طبق آمار ۸۲ درصد از زنان سرپرست خانوار بیکار هستند. زنان سرپرست خانوار تنها شامل زنان مطلقه نمی‌شود بلکه شامل زنان مجردی هم می‌شود که خود مستقل و بدون وابستگی بهکسی می‌خواهند خرج خودشان را درآورند. جمهوری اسلامی ککش هم نمی‌گزد که اینها چگونه باید امرارمعاش می کنند و نان درمی‌آورند.

در خصوص وضعیت اشتغال زنان در ایران، پروین هدایتی، «کارشناس حوزه زنان» روز ۲۲ دی‌ماه به خبرگزاری «ایسنا» گفت که «حدود ۸۳ درصد از جمعیت زنان ایرانی از نظر اقتصادی غیرفعال محسوب می‌شوند.» و ”مرکز آمار ایران“ نرخ بیکاری زنان کشور در پاییز امسال را ۲۰/۳ درصد و برای مردان ۸/۷ درصد اعلام کرد. این مرکز نرخ بیکاری زنان جوان ۱۵ تا ۲۴ ساله را نیز ۴۲/۸ درصد در مقابل ۲۱/۹ درصد برای مردان جوان گزارش کرد.

از سوی لاریجانی رئیس قوه قضائیه در سخنانی ادعا کرده است: "زنان در جمهوری اسلامی در عرصه‌های مختلف فعالانه حاضر هستند و هیچ منع قانونی حتی در مدارج مدیریتی عالی برایشان وجود ندارد." با نگاهی به آمار به درستی و نادرستی این ادعا بیشتر پی‌میبریم. طبق جداول آماری مرکز آمار ایران علی‌رغم اینکه مدعی افزایش فرصت‌های شغلی ویژه زنان تحصیل کرده است. ولی آمار واقعی از شرایط اشتغال زنان نشانگر وضعیت بسیار نامطلوبی ست. براساس این آمار میزان مشارکت اقتصادی زنان فارغ‌التحصیل دوره‌های آموزش عالی از ۶/۸۱ درصد در سال

اعتصاب غذای کارگران...

۵- اعتصاب غذای فراگیر کارگران ایران خودرو در عین حال یک جای خالی مهم را در این حرکت نشان داد، جای خالی ای که به طور کلی نقطه ی ضعف اساسی جنبش کارگری ایران است. این جای خالی همانا فقدان تشکل مستقل کارگری بود. البته خواست «شورای کارگری» دیری است که به یکی از مطالبات مهم کارگران ایران خودرو تبدیل شده است و در همین حرکت نیز از سوی بسیاری از کارگران مطرح شد، هرچند نه به عنوان خواست اصلی اعتصاب کنندگان. به عنوان مثال، کارگران سالن رنگ خواست «شورای کارگری» را با ضیائی، که مأموریت اش خواباندن اعتصاب کارگران بود، مطرح کردند و او در پاسخ گفت: «انتخاب نماینده در هر سالن، از شورای کارگری بهتر است، زیرا در شورای کارگری ممکن است تمام سالن ها در شورا نماینده نداشته باشند. قرار است در فروردین ۹۴ از کارگران تمام سالن ها بخواهیم در هر سالن ۲ تا ۳ نماینده انتخاب کنندکه خواست های شما را به ما منتقل کنند.» ناگفته

اگر در یک زمان یک زن و مرد برای استخدام با هم به جایی مراجعه کنند و اگر فرض کنیم که تمام توانایی ها و استعدادها و تخصص هایشان یکسان باشد. کارفرما ترجیح می دهد که مرد را استخدام کند نه یک زن را چون زن ممکن است بچه دار شود و هیچ کارفرمایی نمی خواهد ۹ ماه پول بیمه ی بیکاری به یک زنی که به مرخصی زایمان رفته بدهد و یا بعد از مرخصی زایمان هم باید و یک ساعت حق شیردهی در روز داشته باشد. اینجاست که هیچ امکان و قانون یکسانی در استخدام وحمایت برای جذب زنان به کار و اشتغال وجود ندارد.

تبعیض جنسی در قانون کار ایران اگرچه نانوشته است ولی وجود دارد. از همان زمان که دختری وارد مدرسه می شود چیزهایی را می آموزد که نیاز به تخصص چندانی ندارد و در زندگی روزمره‌اش می‌آموزد مثل آشپزی، خانه داری و ... در مقطع راهنمایی کتاب‌حرفه‌وفن به دختران فقط گلدوزی و بافتنی آموزش داده می‌شود و به پسران کارهای فنی مثل نجاری، مکانیکی و ... همانطور که در دانشگاه هم دختران از انتخاب بسیاری از رشته های فنی و مهندسی و ... محروم هستند. این تحصیل و نه استعداد و یا انتخاب یک زن، آنها را در موقعیت غیرتخصصی‌تر قرار می دهد. جامعه امکانات برابر و یکسانی را برای زنان و مردان برای شناخت و کسب مهارت‌ها و توانایی‌هایشان در دست‌رشان قرار نمی دهد و در نتیجه در فعالیت‌های اقتصادی هم این برابری وجود نخواهد داشت. و به همین دلیل غیرتخصصی بودن بیشتر زنان درکارهای خدماتی مشغول بکار هستند که علاوه بردستمزدهای بسیار پایین، اخراج و بیکار شدن آنها هم برای دولت وکارفرما سهل‌تر است.

عوارض و آسیب های اجتماعی بیرون راندن زنان از اشتغال و بیکاری و فرستادن انها به خانه بسیل وخیم و دردناک است. اگر مردی از کار بیکار شود به‌خیابان و کوچه و یا محافل دوستانه اش و گاهی به مواد مخدر روی می‌آورد. ولی وقتی زنی بیکار می‌شود خصوصاً اگر سرپرست خانواده باشند ضربات جبران ناپذیری را متحمل می‌شوند. زنان در این مواقع مبتلا به افسردگی، احساس زیاده و سرریار بودن و بهجمع نانخورها اضافه شدن، دورشدن از اجتماع و مبتلا به بیماریهای عصبی‌روانی می‌شوند. اگر زن سرپرست خانواده باشد بی‌هیچگونه حمایتی به جامعه پرت می‌شود و باید نان خود و بچه هایش را درآورد. مهم نیست چگونه چون دولت در این موارد از هرگونه مسئولیت خودش را میرا کرده و زنان درمانده از پیدا کردن کار مجدد گاهی چاره‌ای جز تن‌فروشی ندارند. در کشورهای اروپایی تن‌فروشی بعنوان یک شغل محسوب می‌شود و می‌توان تن‌فروشی را بعنوان یک شغل پذیرفت ولی جای بحث اینجاست که اکثریت قریب به‌اتفاق زنان از سرناچاری تن به این شغل می‌دهند نه از سر رضایت و خواست‌خود و آسیب‌های جدی از جمله به‌خطر افتادن سلامت

اعتصاب غذای ده روزه ی کارگران ایران خودرو در واقع سرریز انبوهی از مطالبات ضدسرمایه داری کارگران بود که در طول سال ها انباشته‌شده اما پاسخ نگرفته بود، از افزایش دستمزد تا شورای کارگری، از تبدیل استخدام پیمانی به قراردادی و از قراردادی به رسمی تا اجرای طرح طبقه بندی مشاغل، از افزایش پاداش افزایش تولید تا مشرکت در سهام کارخانه، از وام مسکن تا بیمه تکمیلی و... خصلت طبقاتی و ضدسرمایه داری این مطالبات در سخنان یکی از کارگران محروم از بیمه ی تکمیلی درمان خطاب به ضیائی، خود را این گونه نشان داد: «آقای ضیائی، فرق من بامدیو عامل چبست؟ من یک آدمم که دو تا چشم، دو تا گوش، دو تا دست و دو تا پا دارم. مدیر عامل هم آدمی است که همین ها را دارد. اما چرا وقتی من مریض می شوم مجبورم به بیمارستان شماره ۲ بروم، در حالی که مدیر عامل برای درمان بیمری اش به بیمارستان های خصوصی آتیه و بهمین می رود؟» البته سخن این کارگر را نباید به این معنی گرفت که هرکس که برای درمان بیماری اش به بیمارستان هایی چون آتیه و بهمین مراجعه می کند لزوماً سرمایه دار است. هستند کارگرانی که از

جسمی و بهداشتی آنها تهدید می‌شود و به انواع بیماری‌های زنانگی و یا بارداری های ناخواسته و تن دادن به سقط‌های جنین مداوم که سلامت آنها همواره درخطر است. علاوه بر آن زنان کارگری که امروز از سرناچاری تن‌فروشی می‌کنند دیگر بعنوان یک مجرم هر لحظه با ترسو وحشت از دستگیرشدن و یا سواستفاده و حتی خطر مرگ، زندگی شان را تهدید می‌کند و در جامعه کسی نمی‌گوید و نمی‌خواهد بداند که چرا زنی تذفروش می‌شود بلکه نگاه های تحقیرآمیز در کوچه و خیابان و همسایگی به آنها نگاه می‌شود.

سرپرستی زنان خانوار و بیکاری آنها در جامعه‌ای سنتی و مردسالار مشکلات و موانعی بسیاری را با خود همراه دارد که این زنان را بعنوان قشر آسیب‌پذیر جامعه مبدل کرده است. این زنان اگر اندک سرمایه ای داشته باشند. اغلب به کار دستفروشی مشغول می‌شوند که با موانع زیادی روبرو هستند. اینان همواره باید نگران مزاحمت های ماموران شهرداری و ترس از توقیف وسایل و تنها سرمایه اشان هستند ولی این تنها مشکل و فشار بخش اقتصادی آن است ولی موانع و مشکلات بیشتر وقتی زندگی را برای آنها سخت‌تر می‌کنند که در جامعه ای زندگی میکنند که زن تمام اعتبار و امنیتیش بخاطر حضور در کنار یک مرد بودن است. این زنان که در جامعه بعنوان زنانی بی‌صاحب به آنها نگاه می‌شود. سوزه‌های جالب توجهی برای چشم چرانی‌ها و بی‌حرمتی مردان خیابانی از درخواست های صیغه شدن و ازدواج‌های موقت گرفته تا تجاوز و درخواست های نامتعارف جنسی و ... هستند. هر مردی که سر راه این زنان قرار می‌گیرد یا می خواهند تصاحبش کنند و یا اگر از مردان نزدیک مثل پدر و برادر و ... باشند او را جزیی از اموال خود می‌دانند که دایما می‌خواهند برایش امرونهی کنند و به‌عبارتی آقابالاسرش هستند.

زنان کارگر در جامعه‌ی سرمایه‌داری و مردسالار از بهره‌کشی و استثمار مضاعفی از هم طبقه ای کارگرهای مردش، ضرورزیان می‌بیند و آنان را در وضعیت به‌مراتب بی‌رحم‌تر و اسفناکی قرار می‌دهد و راه چاره این است که طبقه کارگر زنان خانه‌دار و بیکار را در خانواده‌های کارگری و کل جامعه بخشی از طبقه خود بداند. همچنین زنان بیکار و خانه دار هم خود را به صف طبقه کارگر متعلق بدانند.

آنوقت است که سرمایه‌داران و دولت نمی‌توانند با فراغ بال زنان را از کار و دستمزد محروم و به‌خانه بفرستند. مبارزه زنان خانه‌دار و بیکار جزیی از مبارزه طبقه کارگر اعم از زن و مرد و بیکار و شاغل است و هیچکدام جدای از هم نمی‌تواند به‌ثمر برسد. نه می‌توان مسئله و مشکلات زنان را که ریشه در تبعیض و نابرابری و ستم طبقاتی دارد از مسئله کارگر جدا کرد و نه جنبش کارگری بدون مطرح کردن مسئله زنان به نتیجه خواهد رسید. هرکس که دارد علیه تبعیض و

بیمه ی تکمیلی برخوردارند و از چنین بیمارستان هایی استفاده می کنند. اما سخن همکار ما به این معنی هست که سرمایه دار مجبور نیست برای درمان بیماری اش به بیمارستان های فاقد امکنتی چون شماره ۲ برود، در حالی که خیل عظیم کارگرانی که از بیمه ی تکمیلی برخوردار نیستند مجبورند به این گونه بیمارستان ها مراجعه کنند.

می توان از سخنان کارگران جان به لب رسیده ی کارگران ایران خودرو و از جنبش اعتصاب غذای آنان درس ها و سخنان درس آموز باز هم بیشتری را بیرون کشید. اما به همین موارد اکتفا می کنیم و در پایان این درس آموزی این نوید را به جنبش کارگری ایران می دهیم که ایران خودرو کنونی بسی متحدر و بسیار شجاع تر از ایران خودرو پیش از اعتصاب غذا شده است و بی گمان در آینده با اعتماد به نفس بسیار بیشتری برای خواست هایش مبارزه خواهد کرد.

تعدادی از کارگران اعتصابی ایران خودرو
سوم بهمن ۱۳۹۳

مساله زن، مساله طبقه کارگر

کوروش مدرسی

مقدمه : نوشته "مسئله زن، مسئله طبقه کارگر" را کوروش مدرسی به مناسبت ۸ مارس در سال ۱۳۸۸ نوشته است. امروز و بعد از گذشت پنج سال از آن تاریخ و در شرایطی که طرفداران دولت روحانی، نگر اندیشان و لیبرالهای محترم ایرانی، روشنفکران بورژوا و زنان تکنوکرات و... بر تلاشند که حق زن در جامعه ایران را با دولت "اعتدالشان" و با اسلام "معتدل" آشتی دهند، و در حقیقت حق زن را در کمال ریاکاری و با تبلیغات فریبنده در کمک به بورژوازی ایران و دولتش قربانی کنند، نوشته کوروش مدرسی در مورد مسئله زن را یک بار دیگر منتشر میکنیم و خواندن آنرا به خوانندگان کمونیست توصیه میکنیم.

کمونیست ماهانه

۸ مارس روز جهانی زن است. ۸ مارس جنبه هلی گوناگون ستم بر زن در جامعه ما مورد بحث قرار میگردد، به حق به آن اعتراض میشود و محکوم میگردد.

مساله زن مساله هر انسان و هر جنبشی است که سر سوزنی به آزادی و حرمت انسانی پابند است. اما این پابندی برای طبقه کارگر تنها یک مساله اخلاقی و آرمانی نیست. مساله رهانی خود این طبقه است. طبقه کارگر برای رهانی خود "ناچار است" اومانیت باشد و کل مصاف کمونیسم طبقه کارگر این است که، ننننها به این طبقه بلکه به جامعه نشان دهد که در جامعه سرمایه داری برای اومانیت بودن باید کمونیست و کارگری بود.

تبیین مساله زن، مانند هر موضوع اجتماعی دیگری، مهر نگاه از موضع و موقعیت یک طبقه معین به جامعه را با خود دارد. همانطور که در اول مه میتوان به حال فقر و فلاکت طبقه کارگر، به حال بی حقوقی مطلق آن دل سوزاند، بدون اینکه دست به ریشه ستم کشی این طبقه برد؛ بدون اینکه **مطلوبیت باز تولید** آن در جامعه امروز ما را نشان داد، در مورد مساله زن هم میتوان کتاب ها نوشت، جنبه های تکان دهنده این چهره کثیف جامعه امروزی را تصویر کرد، بدون اینکه منشا تداوم این ستم کشی، **مطلوبیت باز تولید** آن در جامعه امروز را نشان داد. درست مانند آن است که در تصویر نژاد پرستی انبوهی ادبیات و هنر اعتراضی ساخت بدون اینکه **مطلوبیت باز تولید** آن در جامعه امروز را نشان داد، بدون اینکه دست به ریشه مساله برد.

برابری حقوقی زن و مرد یک خواست پایه ای هر جنبش آزادی خواهی ای است. برابری حقوقی زن و مرد مانند حق رای همگانی، مانند برابری حقوقی انسانها و یا مانند جدائی مذهب از دولت سنگری است که باید برای آن جنگید و باید به تصرف در آورد. اما یک نگاه ساده به پیشرفته ترین جوامع انسانی نشان میدهد که اگر کسی فکر کند برابری حقوقی زن و مرد مساله زن را حل میکند یا حق رای همگانی امکان دخالت مسلوی در سرنوشت جامعه را فراهم میکند و یا جدائی قانونی مذهب از دولت دخالت مذهب در سیاست را از میان میبرد، اشتباه میکند. کافی است به جوامعی مانند آمریکا، سوئد و یا فرانسه نگاه کنید. مسله در پایه سر جای خود باقی مانده و مهم تر از آن با هر تکانی، یا سکونی، در جامعه باز تولید میشوند.

چرا؟ جامعه آمریکا را نگاه کنید. مطابق قانون اساسی آمریکا وصل کردن دولت و فعالیت دولتی به هر مذهبی **جرم است**. در همان حال، در جوامع غربی، در آمریکا مذهب بیشترین نقش را در سیاست دارد. در آمریکا از نظر حقوقی وسیعترین آزادی های سیاسی و فرهنگی وجود دارد، اما

عملا تنها کسانی از این آزادی ها میتوانند بهره ببرند که وسع شان میرسد. در آمریکا از نظر قانونی زن و مرد برابر اند و تبعیض جنسی جرم است. اما موقعیت فرودست زن در این جامعه، به مثابه یک کالا، یک "چیز"، تکان دهنده است. در آمریکا تبعیض نژادی جرم است اما کسی هست که بتواند چشم بر موقعیت فرودست "رنگین پوستن" را انکار کند؟

آیا در آمریکا، نسبت به سابق و یا نسبت به کشور های عقب مانده تر، اوضاع بهتر نیست؟ بیگمان کسی که این تغییر را انکار کند کور است. سنگر هائی فتح شده اند اما واقعیت این است که درجه مصون بودن زنان از تبعیض مستقیما به وسع شان در اقتصاد منوط است. کسانی که وسع شان میرسد در اقتصاد منوط است. کسانی که وسع شان میرسد در انتخابات ها شرکت کنند، کسانی که وسع شان میرسد که از بقیه "برابر تر" باشند.

در دنیای امروز ما غالبا، درست مانند بی حقوقی طبقه کارگر، ریشه ستم کشی زن به فرهنگ در جامعه نسبت داده میشود. به مرد سالاری، به مذهب، به عقب ماندگی، به اسلام زدگی، به شرق زدگی و به عدم پیشرفت. این بینش کسی است که یا مکانیسم باز تولید این ستم کشی را نمی بیند و یا منفعت اش ایجاب نمیکند که ببیند. این بینش بیش از هر چیز دیدن دنیا از منظر طبقه ای است که **بیاقوقه** وسع اش میرسد که در شرایط داده جامعه سرمایه داری برابر باشد. زنی که میتواند سرمایه دار، رئیس هیات مدیره، کشیش، ژنرال، نخست وزیر، وزیر یا رئیس جمهور شود. درست مانند مردی که وسع اش میرسد این موقعیت ها را اشغال کند.

بیگمان مرد سالاری، مذهب، عقب ماندگی فرهنگی، اسلام زدگی، شرق زدگی و سایر جنبه های روینائی در جامعه چهره شنیع تر، کثیف تر و نفرت انگیز تری به ستم بر زن میدهد اما کل این ستم را توضیح نمیدهد. مقایسه موقعیت زن در ایران با غرب مانند مقایسه فاشیسم هیتلری با آپارتاید نژادی در آفریقای جنوبی است. بی گمان در آفریقای جنوبی "رنگین پوستان" را در کوره آدم سوزی نمی سوزانند. اما همانطور که نژاد پرستی داده هر دو جامعه بود، در ایران و آمریکا هم ستم بر زن داده هر دو جامعه است. گیرم که در شدت و سیبعت متفاوت باشند. موقعیت فرودست زن در جامعه امروز، جان سختی و باز تولید آن ریشه در مکانیسم تولید و باز تولید ثروت در جامعه سرمایه داری دارد.

ثروت در جامعه سرمایه داری، نه از طریق تجارت یا توزیع و خدمات، بلکه از طریق تولید ارزش اضافی در پروسه تولیدی است که بوجود می آید. و این نه کشف مارکس که کشف بزرگترین اقتصاد دان سرمایه داری معاصر، دیوید ریکلرو، است. تجارت، توزیع و خدمات مکانیسم های تحقق و توزیع سود هستند و نه مکانیسم تولید آن. این واقعیت در نگرش اخلاقی سرمایه دارانه به پروسه تولید سرمایه داری و خوب بد کردن سرمایه مولد و سرمایه غیر مولد باز تاب میابد. بخشی از بورژوازی، در جدال برای تصاحب بخش بیشتری از این ارزش اضافی، قضاوت را به خوب و بد کردن تولیدی بودن یا نبودن سرمایه ربط میدهد. اما همانطور که مارکس نشان میدهد، پایه این قضاوت اخلاقی در مولد یا غیر مولد بودن سرمایه، جدال میان سرمایه مولد و غیر مولد، **جدال بر سر تقسیم ارزش اضافی است و نه بر سر تولید آن**. [1] جدالی که به روشنی در تلاش پوپولیسم و کمونیسم بورژوائی در "دم" سرمایه غیر مولد در مقابل سرمایه مولد منعکس است.

در نتیجه اگر بخواهیم ریشه باز تولید ستم بر زن در جامعه امروز را توضیح بدهیم باید **مطلوبیت**

این ستم را در پروسه تولید ارزش اضافی سود بری سرمایه تبیین کنیم و نه در پروسه تقسیم آن. و این واقعیت کارگر (و زن کارگر به عنوان بخش مهمی از تولید کننده ارزش اضافی) با بورژوا (و زن بورژوا به عنوان بهره بر از این ارزش اضافی) در دو موقعیت متفاوت قرار میدهد. برای یکی دست بردن به ریشه مساله راه نجات است برای دیگری تخفیف ستم و محدود کردن دایره اعمال آن به کسانی که وسع شان نمیرسد. این تقویت کمونیسم طبقه کارگر و کل ایدئولوژی های بورژوائی در تبیین و تعریف محدوده مساله زن است.

از میان جنبه های مختلف مطلوبیت ستم بر زن برای تولید ارزش اضافی و سود بری، اینجا به دو مولفه پایدار در جوامع سرمایه داری اشاره میکنیم:

اول موقعیت زن خانه دار و دوم موقعیت زن به عنوان نیروی ارزانتر در ارتش بیکاران در جامعه سرمایه داری.

زن خانه دار، شاغل یا بیکار؟

موقعیت زن خانه دار در جامعه سرمایه داری یکی از اصلی ترین کلید های فهم مساله ستم بر زن در جوامع سرمایه داری است. جامعه سرمایه داری بر محور ماگزیم کردن ارزش اضافی میچرخد.

ارزش اضافی تفاوت میان ارزش نیروی کار و ارزش کالای تولید شده است و کل مکانیسم خود گستری سرمایه و کل مکانیسم رشد سرمایه داری بر اساس تلاش برای کاستن از ارزش نیروی کار استوار است. این واقعیت دو دوتا چهار تائی است که هر کس که از قبل سود زدگی میکند، از آنکه یک کارگر دارد تا آنکه صد هزار کارگر، میفهمد. اما ارزش نیروی کار، مانند ارزش هر کالای دیگری، معادل ارزش تولید آن است. و ارزش تولید نیروی کار برای سرمایه دار معادل حداقل معیشتی است که کارگر برای باز تولید نیروی کار خود به آن احتیاج دارد: یعنی حداقل استراحت و تغذیه و حد اقل نیازهای لازم برای بار آوردن نسل آینده طبقه کارگر یعنی تولید مثل و رشد فرزندان.

برای سرمایه داری این نیاز ها سطح متوسط دستمزد را تعیین میکند. در نتیجه هزینه باز تولید نیروی کار بر اساس عبارت خواهد بود از تامین غذای کارگر، تامین محلی برای استراحت او و تامین هزینه "تولید مثل" و نگاه داری از نسل آینده کارگران، یعنی فرزندان آنها. سرمایه دار باید یا برای سه وعده غذای کارگر غذا خوری و کاین بسازد و یا باید آنقدر دستمزد به کارگر بدهد که بتواند از غذا خوری های بیرون استفاده کند. سرمایه دار یا باید مدرسه و مهد کودک و شیرخوارگاه بسازد و یا دستمزد لازم به کارگر برای تامین این هزینه هارا بپردازد. روشن است که این هزینه ها سود سرمایه را پائین می آورد.

اینجاست که موقعیت زن خانه دار برای تولید سرمایه داری نعمت الهی است. این زن خانه دار است که بجای آشپز و شاگر آشپز رستوران، که باید به او دستمزد داد، **مجانئ** نخود، لوبیا و سیب زمینی را به آبگوشت و آش تبدیل میکند. این زن خانه دار است که بجای کارگر رستوران، که باید دستمزد بگیرد، **مجانئ** غذا را روی سفر خانواده میگذارد، ظرف ها را میشورد و "خوابگاه" و "رستوران خانگی" را برای فردا دوباره آماده میکند. اینجاست که زن خانه دار بجای کار کن مدرسه و مهد کودک و شیرخوارگاه، که باید به آنها دستمزد پرداخت، **مجانئ** از کودکان نگاه داری میکند. اینجاست که زن خانه دار بجای خیاط که باید دستمزد بگیرد، **مجانئ** برای خانواده لباس میدوزد. و همین خاصی الهی است که به "دانشمندان" و متفکرین بورژوا کمک میکند تا "کشف کنند" که شیر مادر بهتر از شیر خشک است و در نتیجه بجای پرداخت هزینه شیر خشک زن کارگر باید **مجانئ** آن را تامین کند. اینجاست که متفکرین، تنوریسین ها و دانشمندان کشف میکنند که اصولا زن زن ایجاب میکند که از محیط خشن "مردانه" در امان بماند و در کنج خانه به

منطق این است: در بازار کار باید تعداد بیکاران مستاصل، که حاضر اند با دستمزدی پائین تر از شاغلین بکار گرفته شود، آنقدر زیاد باشد که کارگر شاغل به آنچه گیرش آمده رضایت بدهد. درست به همین دلیل است که مارکس به تفصیل نشان میدهد که بیکاری نه مساله کارگر بیکار که مساله عاجل **کل طبقه کارگر** از شاغل تا بیکار است. بیکاری گرچه برای سرمایه داری علامت "صحت مزاج" است برای کل طبقه کارگر شلاق برده داران مزدی است.

اینجا هم کارگر زن نعمت الهی دیگری است. سرمایه داری با نوسان بازار و با آشاشی تولید، که ذاتی آن است، در پروسه دائم انقباض و انبساط است و همراه با این دم و بازدم به نیروی کار کمتر و بیشتر نیاز دارد. صف کارگران بیکار نتنها اهم سرکوب و انقیاد کارگر شاغل بلکه ارتش ذخیره کار برای دوران انبساط است. ارتشی که تضمین میکند همیشه بیکار آماده به کار در جامعه وجود دارد. و در این میان چه چیز میتواند بیش از موقعیت فرودست زنان طبقه کارگر به بورژوازی خدمت کند؟ ارتشی که چه بیکار و چه شاغل در حال استثمار شدن و تولید ارزش اضافی است. ارتشی که وقتی سرمایه داری به آن نیازی ندارد کشف میکند که شیر مادر از شیر خشک بهتر است و کانون گرم خانواده بهتر از مهد کودک و شیرخوارگاه، جای زن در مرکز کانون گرم خانواده است، فاطمه زهرا و مریم مجدلیه زنان خوب و فرمانبر پارسا میشوند و از زنان طبقه

جنبش و اعتراضات و حقوق واقعی دست خواهند یافت. «اینسا آرمانده»، اولین رهبر گروه زنان در انقلاب ۱۹۱۷ روسیه می گوید: "اگر آزادی زنان بدون کمونیسم ناممکن است، کمونیسم هم

خصوصا زنان کارگر تحت ستم توجه دارد و باید بامسئله اش باشد. این مبارزات لازم و ملزوم یکدیگرند. زن و مرد کارگر و آزادخواه در کنار هم و با دست بردن بر ریشه های ستم و نابرابری به

باز هم تعرض به اشتغال....

نابرابری مبارزه می کند حتما به مسئله زنان و

۲۵ فوریه ۲۰۱۵

مساله زن، مساله طبقه...

کارگر در موقعیت زن خانه دار بهره کشی میکند و وقتی احتیاج داشته باشد دوباره کشف میکند که شیر خشک برای بچه بهتر است و مهد کودک و شیرخوارگاه بچه را مستقل و اجتماعی بار می آورد و فاطمه زهرا و مریم مجدلیه کارگر میشوند و در نتیجه کارگر زن، که فی الحال در جامعه موقعیت فرودست دارد، را با نصف دستمزد کارگر مرد بکار میکشد. زنان طبقه کارگر برای بورژوازی، چه در خانه و چه سر کار، معدن طلا هستند. زن خانه دار بنا به تعریف بیکار نیست. شامل بیمه بیکاری نمیشود که هیچ بابت کار خانگی دستمزدی هم دریافت نمیکند و دستمزد مرد خانه، دستمزد او هم محسوب میشود. زن کارگر، وقتی بازار کار برایش باشد، موقعیت فرودست او تضمین میکند که با مزد کم حداکثر سود را به جیب سرمایه دار سرازیر کند.

موقعیت فرودست زن در جامعه تضمین میکند که حتی وقتی در صف کارگر شاغل به کار گرفته میشود از موقعیت فرودست تری نسبت به کارگر مرد قرار داشته باشد. تبعیض جنسی درست مانند تبعیض نژادی، تبعیض مذهبی و یا قومی ابزار پائین نگاه داشتن "هزینه" طرف فرودست و بالا نگاه داشتن سود آوری سرمایه است.

کل روبنای ارتجاعی ضد زن و مرد سالار از این نیاز روزمره تولید سرمایه داری تغذیه میکند و این نیاز سرمایه داری به نوبه خود فرودستی زن در جامعه را موجه، تئوریزه و باز تولید مینماید. منشا بقا و باز تولید خرافه مذهب و کل ایدئولوژی های قرون وسطایی در جهان امروز همین است.

جایگاه مساله زن برای طبقه کارگر ایران

جمهوری اسلامی ابعاد شنیع و تکان دهنده ای به ستم بر زن داده است. گذشته از جنبه حقوقی و دولتی این ستم، ستم نهادینه در خانواده و در رابطه زن با خانواده و با جامعه عمیقتر و تکان دهنده تر است. در جامعه بورژوازی خانواده مقدس است چون کانون باز تولید ارزان نیروی کار است که در آن زن برده بی مزد این کانون و مرد برده ایست که به نگهداری این کانون بردگی، که خود بخشی از آن است، گمارده میشود. در این سیستم است که زن کالا میشود. کالایی برای باز تولید ارزان نیروی کار، مثل برنج و نخود و لوبیا. کالای تولید نسل آینده بردگان مزدی، کالای تولید مثل، زمین زراعتی که کشت گاه مردان و ابزار لذت و استراحت مرد است.

جنبش کمونیستی طبقه کارگر تنها جنبشی است که نتنها در ستم کشی زن سودی ندارد بلکه به عکس، ستم کشی زن در جامعه سرمایه داری را در اساس در خدمت انقیاد و بهره کشی از طبقه کارگر میدانند. انقیاد زن در جوامع سرمایه داری از انقیاد طبقه کارگر جدائی ناپذیر است. مساله زن نه تنها مساله طبقه کارگر است بلکه فراتر از آن جز لاینفک استثمار سرمایه داری امروز است.

طبقه کارگر ایران نمیتواند خود را رها کند مگر اینکه زن را رها کند. طبقه کارگر ایران و جنبش کمونیستی آن نمیتواند صف خود را برای از میان بردن کار مزدی متشکل و متحد کند مگر اینکه مساله نیمی از خود را بشناسد و آن مساله را مساله خود بداند. طبقه کارگر و جنبش کمونیستی آن باید مبارز هر سنگر در عقب نشانندن مرد سالاری و زن ستیزی باشد در همان حال طبقه کارگر و جنبش کمونیستی آن باید نشان دهد که برای رهائی زن کمونیسم طبقه کارگر سنگر اصلی مبارزه علیه ستم کشی زن است و طبقه کارگر و کمونیسم این طبقه با از میان برداشتن، پول، سرمایه، کار مزدی و استثمار، رهائی قطعی زن را تضمین میکند.

ادامه اعدام در دولت اعتدال

این روزها خبر اعدام حبیب و علی افشاری دو برادر و زندانی سیاسی به عنوان آخرین کارنامه دولت روحانی در رسانه ها درج شده است. همزمان اخباری مبنی بر اعدام ۴ نفر از زندانیان بند ۱۲ زندان ارومیه به اسامی سامان نسیم، سیروان نژادی، ابراهیم شاهپوری و یونس آقایان منتشر شده است. طبق اخبار منتشره به خانواده حبیب و علی افشاری اطلاع داده اند که دو فرزند آنها اعدام شده اند، اما در مورد سایر زندانیان علیرغم مراجعات مکرر خانواده و بستگان آنها به مراجع دولتی، تا کنون هیچ ارگان و مقامی در تائید و یا رد اجرای احکام اعدام آنها اظهار نظری نکرده است و خانواده و بستگان آنها در شوک و انتظاری جانگداز شب و روز میکنند. آنچه معلوم است مدتی پیش این زندانیان را که همگی حکم اعدام گرفته اند از زندان ارومیه خارج کرده و تا کنون از سرنوشت و محل جدید آنان اطلاعی در دست نیست.

اعدام در جمهوری اسلامی سنتا یک پای اعمال حاکمیت آنها بوده است. جمهوری اسلامی حکومتی است که با کشتار مخالفین سیاسی خود، با اعدام های دسته جمعی زندانیان سیاسی، با شکنجه و جنایات وسیع علیه آنها و با اسید پاشی بر روی زنان و خون پاشیدن بر هر تحرک اعتراضی و حق طلبانه متولد شده است. اگر امروز گله حزب الله در خیابانها عربده نمیکشند و قمه نمی چرخانند به این دلیل ساده است که جامعه تحمل نمیکند، جلالت میترسند کنترل اوضاع از دستشان خارج شود و مردم طغیان کنند.

اما ماشین کشتار و جنایت آنها یک لحظه از کار نیفتاده است و در این زمینه دولت "اعتدال" آقای روحانی این نماینده جمهوری اسلامی خوش خیم، گوی سبقت را از همپالگی های خود ربوده است و "افتخار" بیشتری اعدامها را در دو دهه گذشته نصیب خود کرده است.

امروز دیگر این باید به داده عمومی تبدیل شده باشد که در دوره ای که جنایت و توحش را به سیمای عمومی جهان ما تبدیل کرده اند، توقع پلین اعلام و جنایت از جمهوری اسلامی یک توهم بزرگ است. این باید به خودآگاهی عمومی تبدیل شده باشد که خیل مداحان اسلام خوش خیم و دولت "اعتدال" روحانی، از روزنامه نگار و روشنفکر دگراندیش تا تکنوکراتهای طرفدار دولت روحانی و همه آنهايي که جامعه را به سکوت و انتظار و مهلت خربین برای روحانی دعوت میکردند، خود بخشی از همین سیستم و همین فرهنگ و از نوع همین حاکمیت اند.

در هم شکستن ماشین جنایت و کشتار و ارعاب و سرکوب نه با عریضه نویسی و نه با توقع رحمت و شفقت و نه کار مدافعان نیم بند و دروغین آزادی که کار جنبش های اعتراضی و انقلابی، کار جنبشهای کارگری و سوسیالیستی است. مبارزه علیه اعدام و افسار زدن به دولت روحانی کار جنبشی است که به حقوق انسانها به کرامت و حرمت آنها احترام میگذارد و آزادی بیان و عقیده و اعتراض و اعتصاب و ... را به عنوان حقوق اولیه انسانها برسمیت میشناسد. افسار کردن دولت روحانی و پایان دادن به ترور و اعدام و آدم ربایی، دفاع از آزادیهای سیاسی، دفاع از حق زن و دهها مطالبه انسانی دیگر بر دوش جنبش سوسیالیستی طبقه کارگر است. راه پایان دادن به کشتار و زندان و قتل و جنایت، در هم شکستن دستگاه سرکوب و ارعاب است؛ تقویت اعتراضات کارگری و مردم محروم برای آزادی، برابری، رفاه و پیوستن به صف سوسیالیستهای این طبقه است. سکوت جایز نیست و انتظار جز تباهی بیشتر نتیجه ای نخواهد داشت.

حزب حکمتیست ضمن تسلیت به خانواده و بستگان زندانیان اعدام شده، مردم را به اعتراض به اعدام فرا میخواند. باید با اعدام هر زندانی، دولت روحانی و حکم دهندگان و دادگاه و زندانبان آنها با موجی از اعتراض در محله و مراکز شهر و امکان دولتی روبرو شوند. جنبش علیه اعدام در ایران مانع اعدام تعداد زیادی از زندانیان شده. به همین دلیل از ترس اعتراض ما، زندانیان سیاسی را در خفا اعدام میکنند. باید کاری کرد که ژتوس شورش ما زنان و جوانان و مردان آزاده و حق طلب از ترس ما کارگران، جسارت نکنند به زندگی هیچ زندانی تعرض کنند. باید جنبش علیه اعدام را به جنبشی سراسری علیه جمهوری اسلامی تبدیل کرد.

حزب کمونیست کارگری ایران- حکمتیست
(خطر رسمی)

دهم اسفند ۹۳ (اول مارس ۲۰۱۵)

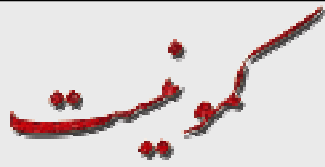
سیستم قضائی

- **قضات، دادگاه ها و سیستم قضایی بلاما مقوقی مستقل هستند. انتخاب و عزل قضات و سایر مقامات قضایی مق مردم است.**
- **برپائی دادگاه های ویژه ممنوع است. کلیه ماکمات باید علنی برگزار گردند.**
- **همه افراد در مقابل قانون مساوی هستند. هیچ مقام یا فردی مصونیت قانونی ندارد. هر کس بی قید و شرط مق دارد علیه هر مقام دولتی در دادگاههای عادی اقامه دعوا کند.**
- **هرکس مق دارد از ادای شهادت علیه خود یا اعتراف فودداری کند.**
- **اصل در کلیه ماکمات بر برائت متهم است. برفوداری از امکان رسیدگی و ماکمه منصفانه مق هر فرد است. هر نوع شکنجه، ارعاب، تمقیر و اعمال فشار فکری و روانی بر افراد بازداشتی، متهمین و محکومین مطلقا ممنوع است و مبادرت به آن جرم جنایی محسوب میشود. کسب اعتراف با تهدید و تطمیع ممنوع است.**
- **مجازات اعدام و حبس ابد یا هر نوع مجازات متضمن تعرض به جسم افراد تمت هر شرایطی ممنوع است.**

از بند های بیانه حقوق جهانشمول انسان - مصوب حزب حکمتیست

[1] منصور حکمت "مقدمه به مقاله کارل مارکس در باره کار مولد و غیر مولد"

<http://hekmat.public-archive.net/fa/1920fa.html>



نشریه ماهانه کمونیست
نشریه ای از حزب کمونیست کارگری -
حکمتیست (خط رسمی) است.

سر دبیر: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

تماس با حزب حکمتیست

دبیرخانه حزب، شیوا امید

hekmatistparty@gmail.com

دبیر کمیته مرکزی: آذر مدرسی

azar.moda@gmail.com

دبیر کمیته تبلیغات: امان کفا

aman.kafa@gmail.com

دفتر کردستان حزب: محمد فتاحی

m.fatahi@gmail.com

تشکیلات خارج کشور: خالد حاج محمدی

khaled.hajim@gmail.com

تماس با واحدهای تشکیلات خارج کشور حزب حکمتیست

انگلستان: بختیار پیرخضری: تلفن ۰۰۴۴۷۵۷۷۹۵۲۱۱۳

nmehmari@gmail.com

استکهلم: رعنا کریم زاده: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۲۸۶۸۴۲

rana.karimzadeh@ymail.com

یوتبری: وریا نقشبندی: تلفن: ۰۰۴۶۷۳۹۳۳۵۰۴۴

verya.1360@gmail.com

آلمان: لادن داور: تلفن: ۰۰۴۹۱۷۷۴۰۱۲۶۸۲

ladann@netcologne.de

دانمارک: ابراهیم هوشنگی

ebi_hoshangi@hotmail.com

نروژ: آزاد کریمی: ۰۰۴۷۴۰۱۶۱۰۴۲

azadkarimi@yahoo.com

بلژیک: کیوان آذری

keyvan_1966@yahoo.com

سونس: پرشنگ کنعانیان: ۰۰۴۱۷۹۲۰۷۲۸۹۵

sunshayn2@gmail.com

تورنتو: سهند حسین زاده

sahand.hosseinzadeh@gmail.com

وانکوور: دلشاد امین: ۰۰۱۶۰۴۷۰۰۸۵۲۲

shashasur1917@gmail.com

آمریکا: اسد کوشا

akosha2000@gmail.com

حکمتیست هفتگی نشریه رسمی حزب دوشنبه

ها منتشر می شود

حکمتیست را بخوانید

www.hekmatist.com

International Women's Day

زنده باد ۸ مارس



دست از سرشان

برنمی داریم

هشت مارس امسال همه مطالبات

زنان همین امروز

هشت مارس روز جهانی زن برای هرکشوری معنی فرمایشی پیدا کرده باشد، برای ایران اینطور نیست.

از سی و شش سال پیش تا امروز، اینطور نبوده است. هشت مارس سال ۵۸ یک جنبش رادیکال، سکولار، غیراسلامی و آزادیخواهانه علیه ارتجاع اسلامی که هنوز قادر نشده بود پایه های حاکمیت اش را محکم کند، شیپور یک جنگ رودرو، سراسری و میلیونی علیه یک عقب گرد عظیم تاریخی به بشر را به صدا درآورد.

از آن روز تا امروز که نسل انقلابیونی که در صف مقابل این جنگ و در مقابل آن عقب گرد مقاومت میکردند قتل عام شدند، مسئله زن مسئله هر روزه حاکمیت در ایران باقی مانده است. از آن روز تا امروز که نسل دوم آیت الله زاده ها و "هاردکرها" آنتین مزاج امر به معروف و نهی از منکر، تماما به شکست ایدئولوژیک شان اذعان دارند، شکستی که تسلیم در مقابل مقاومت زنان یک رکن آن است، مسئله زن کماکان مسئله حاکمیت در ایران است. خواه نمایندگان خودگمارده جنبش زنان در حاشیه آقای روحانی به آن اعتراف بکنند یا نه، جنبش احقاق حقوق زنان و پس زدن تحقیر و زن ستیزی سیستماتیک جمهوری اسلامی ایران زنده و آتش زیر خاکستری است که خواب از چشم سران رژیم همیشه و در هر مقطع به شکلی، ربوده است.

جنبش حق زن در ایران غیراسلامی و ضداسلامی است. به شهادت عقب نشینی عظیمی که جمهوری اسلامی ایران در مقابل مقاومت دونسل تربیت شده تحت حاکمیت تمام و کمال اسلام محمدی کرده است، جنبش احقاق حق زن در ایران ضداسلامی، آزادیخواهانه و چپ است. این عقب نشینی ها برخلاف پروپاگاندا های رنگ باخته شاخه های مختلف اپوزیسیون طرفدار یک جناح در حاکمیت، نه برکتی محصول سیاست های اصلاح طلبان رژیم، که حاصل پیشروی جنبش مقاومت زنان طی سی و شش سال گذشته است.

تلاش نمایندگان خودگمارده اپوزیسیون قانونی در ایران، طیفی از روشنفکران مجاز، فمینیستهای اسلامی و غیر اسلامی که تلاش میکنند رضایت دادن خود به روحانی را رضایت دختران و پسرانی که پس از پدیده روحانی متولد شده و میشوند قلمداد کنند، گذرا است. تلاش مشاورین غیرحکومتی روحانی در اپوزیسیون، که مبشر آنتی اسلام و حکومت اش با حق زن اند، بی حاصل است. تلاش کسانی که تسلیم شدن خود به همین درجه از عقب نشینی حاکمیت در مقابل مقاومت زنان را، کافی و آن را شایسته زندگی انسان در ایران میدانند، تنها پارازیت هایی است که در خلاصه رسای جنبشی که این عقب نشینی ها را تحمیل کرده است، شنیده میشود. این موج پارازیت های رنگارنگ ضدآزادی زن، گذرا است. فراخوان تسلیم به جوانانی که اسیر قوانین آپارتاید جنسی در ایران اند و تلاش برای زدن پرچم اسلام خوش خیم به عقب نشینی که به جمهوری اسلامی ایران تحمیل شده است، بیش از حد ریاکارانه و رنگ باخته است.

جنبش احقاق حقوق انسانی زن در ایران، دست از سر جمهوری اسلامی ایران برای رسیدن به همه مطالبات برحق و بی چون و چرای انسانی خود برنداشته است و برنخواهد داشت. این روزهای "آرام" و آسمان ظاهرا بی ایر، آستن طوفانهای عظیمی است.

طوفان حق طلبی میلیونها میلیون زنی که طبر غم سی و شش سال تلاش حاکمیت برای اسلامی کردن جامعه و تبدیل کردن او به شهروند کم توقع، خواهر زینب، توسری خور، سربزیر، کارگر ارزان، مادر و همسر و خدمه جنسی رایگان، امروز بعنوان نیروی کار میلیونی، تحصیل کرده، آماده به کار، طالب کار و پر توقع، گلوی جمهوری اسلامی ایران را گرفته است. در مقابل این نیروی عظیم انسانی است که ولی فقیه در هیئت مامور تنظیم خانواده از پیغمبر و قرآن اش برای بازگرداندن زنان به خانه و برای افزایش جمعیت، مدد می طلبید.

غول از شیشه بیرون آمده است. بازگرداندن او به درون شیشه دیگر ممکن نیست. استفاده از اسلام امروز برای کنترل پیشروی جنبش حق طلبی زنان در ایران، بیش از این ممکن نیست. از این رو است که بازار طیف اپوزیسیونی که تلاش میکنند جنبش زنان را به این درجه پیشروی قانع کند و اسلام را با حق زن سازش دهد، گرم است. کاری را که ولی فقیه و روحانی و رفسنجانی و احمدی نژاد و حسین شریعتمداری قادر به انجام آن نیستند، توسط طیفی از روشنفکران مجاز و قانونی و به اصطلاح خود سکولار، انجام میشود. این طیف بار دیگر خود را سپر بالای جمهوری اسلامی ایران کرده است. طیفی که گرمی بازار کسب و کار سیاسی اش به حیات جمهوری اسلامی ایران گره خورده است و بارفتن ولی نعمت خود، آنها هم مرخص خواهند شد.

هشت مارس امسال در ایران باید صدای خود جنبش زنان، همان جنبشی که عقب نشینی های تا امروز را تحمیل کرده است، به میدان آید و اعلام کند که تا دستیابی به همه حقوق اش، دست از سرشان برنمی دارد. از بیمه بیکاری برای همه زنان و دختران بالای ۱۶ سال و لوله به کار، تا کوتاه کردن دست اسلام از زندگی خصوصی و اجتماعی و سیاسی زنان و همه مردم، از لغو حجاب اجباری و برچیده شدن همه قوانین آپارتاید جنسی تا ممنوعیت دخالت در زندگی خصوصی مردم و جدایی کامل دین از دولت و جدایی کامل دین از آموزش و پرورش، دامنه وسیعی از مطالباتی است که باید همه آن را همین امروز خواست. این خواست ها حداقلی است که دسترسی فوری به آنها، حق بی چون و چرای هر شهروندی است. نباید هیچ نسل دیگری قربانی تبعیض جنسی و محرومیتی باشد که منشا آن قوانین عقب مانده و عشیره ای و برده دارانه اسلامی و تبعیض آمیز حاکم بر جامعه ایران است.

هشت مارس در ایران نه یک روز فرمایشی که روزی از نمایش قدرت و مطالبات جنبش احقاق حقوق زنان است. امسال که در سراسر ایران صدای اعتراض طبقه کارگر، سایربخش های محروم جامعه از جمله معلمان، از هر گوشه و کناری شنیده میشود، هشت مارس باید توسط فعالین رادیکال جنبش زنان سازمان یابد و علنی برگزار شود. در شرایطی که جامعه عقب نشینی های جدی به حاکمیت در عرصه تعرض فرهنگی تحمیل کرده است، در شرایط شکست ایدئولوژیک اسلام در حاکمیت ایران، جنبش احقاق حق زن باید به میدان بیاید و در روز هشت مارس به هر شکل و طریقی که میتواند ابراز وجود کند. نباید خلاء حضور علنی این جنبش با نجوای پارازیت جنبش اسلام پاستوریزه روحانی که اخبار اعدام هایش از تمام رفقای قبلی خود اگر بیشتر نباشد کمتر نیست، پر شود.

زنده باد هشت مارس
زنده باد برابری زن و مرد

حزب کمونیست کارگری حکمتیست (خط رسمی)
۳ اسفند ۱۳۹۳ - ۲۲ فوریه ۲۰۱۵

زنده باد سوسیالیسم